



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



غروب عقلمند

سمانه رحمان نژاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غروب غفلت

نویسنده:

سمانه رحمان نژاد

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	غروب غفلت
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	فهرست
۱۷	روزهای زندگی
۴۶	نقطه سر خط
۵۰	کاترین
۵۰	اشاره
۵۱	چرا پرستش، چرا اسلام؟
۵۷	بی پناهم، پناهم ده
۵۹	گفت و گوی دوباره با کاترین
۶۲	حجاب در ادیان
۶۲	حجاب در آیین یهود
۶۵	حجاب در دین مسیحیت
۶۹	حجاب در دین زرتشت
۷۲	فلرا
۷۲	اشاره
۷۵	چطور محجبه شدم!
۷۷	فرشته ای در خیابان و کلفتی در خانه
۸۱	نینا
۸۱	اشاره
۸۲	چرا باید بین زن و مرد دیوار و حائلی باشد؟
۸۴	آزادی جنسی و فروکش کردن نیاز

۸۶	آتش خانمان سوز
۸۹	ادامه گفت و گو با نینا
۹۱	حجاب محدودیت برای مرد
۹۱	حجاب سد آزادی
۹۵	چرا بیشتر افرادی که در آمریکا و انگلستان مسلمان می شوند خانم هستند؟
۹۵	بردگی مدرن
۱۰۰	گرفتن حق و حقوق زنان
۱۰۲	حق رأی زنان
۱۰۴	فمینیسم و حق اقتصادی زنان
۱۰۴	اشاره
۱۱۰	علت به وجود آمدن کنوانسیون حقوق زنان
۱۱۳	هدف کنوانسیون حقوق زنان
۱۱۶	اسلام و حقوق زن و مرد
۱۱۶	اشاره
۱۱۹	زنده باد تساوی
۱۲۴	همسفر
۱۲۶	هلن
۱۲۶	اشاره
۱۳۱	درخواست کمک
۱۳۲	ایمیل اول: بهانه
۱۳۷	ایمیل دوم: کلید زندگی
۱۳۷	ایمیل سوم: آیا کجلی؟
۱۳۹	ایمیل چهارم: تسلیم
۱۴۰	ایمیل پنجم: اسکن مغزی مردان
۱۴۲	درک مردان از پوشش زنان
۱۴۲	اشاره

- تحقیقات سوزان فیسک، روانشناس آمریکایی درباره پوشش ۱۴۴
- ایمیل ششم: حجاب تغییر دیگران ۱۴۶
- ایمیل هفتم: چراغ‌ها خاموش ۱۴۷
- ایمیل هشتم: معیارهای من ۱۴۷
- ایمیل نهم: راه رفتن روی انگشتان پا ۱۵۳
- ایمیل دهم: حجابم به خاطر حق خواهر مسلمانم ۱۵۳
- ایمیل یازدهم: من نگرانم، نگران جسمم، عمرم و عاقبتم ۱۵۶
- گذر عمر ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹
- ایمیل دوازدهم: گارد ایمنی ۱۶۴
- ایمیل سیزدهم: نظریات هنری مگو ۱۶۵
- ایمیل چهاردهم: زیبایی‌های من ۱۶۹
- ایمیل پانزدهم: اسارت در طالبان ۱۶۹
- ایمیل شانزدهم: مسلمان فصلی ۱۷۳
- ایمیل هفدهم: احساس خطر ۱۷۴
- ایمیل هجدهم: رهایی از نابودی ۱۷۵
- ایمیل نوزدهم: شکستن خواسته‌های خدایان ذکور ۱۷۷
- ایمیل بیستم: از هنرپیشگی تا حجاب پیشگی ۱۸۱
- آیات حجاب ۱۸۳
- چشم چرانی و مضرات آن ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷
- نگاه به نامحرم در تورات و انجیل و احادیث اسلامی ۱۹۲
- چشم چرانی در احادیث ۱۹۲
- آیه حجاب خطاب به زنان ۱۹۵
- فلسفه حجاب ۱۹۷
- وضعیت پوشش خدمتکاران ۲۰۲

۲۰۳ ----- نحوه صحبت کردن با نامحرمان

۲۰۴ ----- آرایش نکردن در برابر نامحرم

۲۰۶ ----- درد دلی با خدا

۲۰۶ ----- اشاره

۲۰۷ ----- من نور را پیدا کردم

۲۱۱ ----- درباره مرکز

سرشناسه: رحمان نژاد، سمانه، ۱۳۵۹

عنوان و نام پدیدآور: غروب غفلت / مؤلف: سمانه رحمان نژاد

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۱۸۷ ص

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان های فارسی قرن ۱۴

یادداشت: کتابنامه: ص ۱۷۰ به صورت زیرنویس

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ع۴ ۷۶ ح/ ۸۳۴۵ PIR

رده بندی دیویی: ۸۶۲/۳ فا

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۴۷۸۵۴

غروب غفلت

مؤلف: سمانه رحمان نژاد انتشارات: نبأ

ویراستار: رؤیا نواییچاپ و صحافی: دالاهو

چاپ اول: ۱۳۹۲ تعداد صفحات: ۱۸۷ صفحه

شابک: ۱-۲۹-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰.۰۰۰ ریال آماده سازی: دفتر فنی چکاد

کلیه حقوق متعلق به ناشر است

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

غروب غفلت

سمانه رحمان نژاد

انتشارات نبأ

ص: ۱

روزهای زندگی ۷

نقطه سر خط ۳۳

کاترین ۳۷

چرا پرستش، چرا اسلام؟ ۳۸

بیناهم، پناهم ده ۴۴

گفت و گوی دوباره با کاترین ۴۵

حجاب در ادیان ۴۷

حجاب در آیین یهود ۴۷

حجاب در دین مسیحیت ۵۰

حجاب در دین زرتشت ۵۴

فلرا ۵۷

چطور محجبه شدم! ۶۰

فرشتهای در خیابان و کلفتی در خانه ۶۲

نینا ۶۵

چرا باید بین زن و مرد دیوار و حائلی باشد؟ ۶۶

آزادی جنسی و فروکشکردن نیاز ۶۸

آتش خانمانسوز ۷۰

ص: ۳

ادامه گفت و گو با نینا ۷۳

حجاب محدودیت برای مرد ۷۵

حجاب سد آزادی ۷۵

چرا بیشتر افرادی که در آمریکا و انگلستان مسلمان میشوند خانم هستند؟ ۷۹

بردگی مدرن ۷۹

گرفتن حق و حقوق زنان ۸۳

حق رأی زنان ۸۵

فمینیسم و حق اقتصادی زنان ۸۷

علت به وجود آمدن کنوانسیون حقوق زنان ۹۳

هدف کنوانسیون حقوق زنان ۹۶

اسلام و حقوق زن و مرد ۹۹

زنده باد تساوی ۱۰۲

همسفر ۱۰۷

هلن ۱۰۹

درخواست کمک ۱۱۴

ایمیل اول: بهانه ۱۱۵

ایمیل دوم: کلید زندگی ۱۲۰

ایمیل سوم: آیا کچلی؟ ۱۲۰

ایمیل چهارم: تسلیم ۱۲۲

ایمیل پنجم: اسکن مغزی مردان ۱۲۳

درک مردان از پوشش زنان ۱۲۵

تحقیقات سوزان فیسک، روانشناس آمریکایی درباره پوشش ۱۲۷

ایمیل هشتم: حجاب تغییر دیگران ۱۲۹

ایمیل هفتم: چراغها خاموش ۱۳۰

ایمیل هشتم: معیارهای من ۱۳۰

ایمیل نهم: راه رفتن روی انگشتان پا ۱۳۶

ایمیل دهم: حجابم به خاطر حق خواهر مسلمانم ۱۳۶

ایمیل یازدهم: من نگرانم، نگران جسمم، عمرم و عاقبتم ۱۳۸

گذر عمر ۱۴۱

ایمیل دوازدهم: گارد ایمنی ۱۴۴

ایمیل سیزدهم: نظریات هنری مکو ۱۴۵

ص: ۴

ایمیل چهاردهم: زیبایی های من ۱۴۹

ایمیل پانزدهم: اسارت در طالبان ۱۴۹

ایمیل شانزدهم: مسلمان فصلی ۱۵۳

ایمیل هفدهم: احساس خطر ۱۵۴

ایمیل هجدهم: رهایی از نابودی ۱۵۵

ایمیل نوزدهم: شکستن خواستههای خدایان ذکور ۱۵۷

ایمیل بیستم: از هنرپیشگی تا حجاب پیشگی ۱۶۱

آیات حجاب ۱۶۳

چشمچرانی و مضرات آن ۱۶۷

نگاه به نامحرم در تورات و انجیل و احادیث اسلامی ۱۷۰

چشمچرانی در احادیث ۱۷۰

آیه حجاب خطاب به زنان ۱۷۲

فلسفه حجاب ۱۷۴

وضعیت پوشش خدمتکاران ۱۷۹

نحوه صحبت کردن با نامحرمان ۱۸۰

آرایش نکردن در برابر نامحرم ۱۸۱

درد دلی با خدا ۱۸۳

من نور را پیدا کردم ۱۸۴

دوباره برگ ها دارن جوونه می زنن و سبز می شن. هوای سرد و بی روح زمستون داره جاش رو با هوای پر از احساس و امید بهار عوض می کنه.

انگار دارن می گن شما هم شروع کنید، از خواب بیدار شید و دوباره جوونه بزیند و سبز شید و به ثمر بنشینید. خدا داره دکورش رو عوض می کنه تا حوصله بنده هاش سر نره. اما خدایا! ما نمی بینیم حتی احساس هم نمی کنیم، برای ما همه چیز عادیه! چون تا به حال فکر نکردیم اگر هر روز زمستون باشه یا تابستون چه اتفاقی می افته!

نمی دونم خدا چرا ما نعمت هات رو نمی بینیم، شاید نمی خوایم یا شاید هم بلد نیستیم که ببینیم. فقط وقتی که ذره ای از نعمت هات رو از دست می دیم، می فهمیم که ای وای! من این نعمت رو داشتم، اما بودنش رو احساس نمی کردم.

مثل ثانیه ها و دقیقه ها، مثل هزاران فرصت در زندگی و میلیاردها نعمت دیگه... .

خوش آمد گل و از آن خوش تر نباشد

که در دستت به جز ساغر نباشد

زمان خوشدلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

چقدر زود دیر می شه و زندگی امتحانش رو می گیره، بعد هم یه نمره دقیق و حساب شده بهت می ده، نمره ای که هیچ ارفاقتی در کارش نیست و زمانی که نتیجه کارات رو دریافت می کنی، می بینی همه چیز در نظر گرفته شده و تو فقط می تونی افسوس بخوری و هزاران شاید و باید برای خودت ردیف کنی.

همه مون می دونیم بین هزاران دیروز و میلیون ها فردا فقط یه دونه امروزه، پس از دستش ندیم. شاید فردایی نباشه. پس امروز رو قدر بدونیم و غنیمت بشمریم و نذاریم فرصتمون از دست بره.

این قافله عمر عجب می گذرد

دریاب دمی که با طرب می گذرد

می خوام براتون قصه بگم، قصه یکی یه دونه خدا که نمی دونست خدا، فقط یک بنده با این خصوصیات داره. آره، سارا نمی دونست لحظه لحظه زندگیش واسه خدا مهمه.

من واقعاً نمی دونستم خدا از قبل برای تمام مشکلاتم نسخه داده. شاید اگر هم می دونستم، کودکی بودم که حاضر به خوردن دارو نبودم. اما همین دارو نخوردن ها مسیر زندگیم رو عوض کرد و روحم رو بیمار کرد، هنوز هم به سلامتی کامل نرسیدم و دوران نقاهت رو طی می کنم.

واسه همین دلم می خواد از درد و درمانم براتون بگم. شاید خیلی از شماها هم به درد من مبتلا شده باشین و دنبال درمان باشین.

همیشه فکر می کردم دین یه سری دستورالعمل های سنتی و قدیمیه که با علم و زندگی جدید سازگاری نداره و برای همون ۱۴۰۰ سال پیش خوبه. در قرن اتم، فضا و اینترنت که نمی شه از قوانین و احکامی استفاده کرد که چهارده قرن پیش برای انسان های عقب مانده اومده بوده، این قوانین نمی تونه

حلال مشکلات قرن ۲۱ با این همه پیشرفت تکنولوژی باشد. به همین دلیل همیشه دنبال بهانه ای بودم که دین رو رد کنم.

مثلاً حجاب، واسه من معضلی بود. آخه چرا باید آدم این قدر خودش رو بپوشونه؟!

اگر همه آزاد باشن که هر جور دلشون می خواد بیان توی جامعه، دیگه همه چیز عادی می شه و این قدر چشم چرونی و ناامنی و... پیش نمیاد.

به نظر من از بس که سخت گرفتند مردم حریص شدند. مردها نمی دونن کدوم یکی رو نگاه کنند. وقتی مردها توی خیابون زنی رو می بینن تا جایی که در تیر رسشون هست با چشم همراهیش می کنن.

خلاصه، حریص ترین آدم هم وقتی آزاد باشه، دیگه از نگاه کردن سیر می شه.

اگر محدودیت های بین زنان و مردان برداشته بشه و زن ها مجبور به رعایت حجاب نباشن، به تدریج نگاه هوس آلود مرد و زن به هم از بین می ره و یک رابطه دوستی سالم و پاک بین مرد و زن به وجود میاد، مثل دوستی دو مرد یا دو زن با هم. بدون اینکه هیچ قصد و غرضی بینشون باشه.

اگر روابط آزاد باشه و جامعه نسبت به آن، دید منفی نداشته باشه، مدتی دخترها و پسرها یا مردها و زن ها حریصانه با هم برخورد می کنند ولی به تدریج میل و علاقه شان به این روابط کم می شه و نسبت به هم بی تفاوت می شن.

اما حجاب و این محدودیت های دست و پاگیر، ناپاکی و ولع را بیشتر می کنه و در پایان جامعه را به قهقرا می کشونه و پایه و اساس همه خانواده ها رو از بین می بره.

الان روابط به قدری محدود شده که هیچ دختری جرئت نداره از پسری آدرس بپرسه، اولاً پسره فکر می کنه ازش خوشش اومده و می خواد بهش

پیشنهاد ازدواج بده! دوما هر کسی که از کنارش رد بشه به یه چشم دیگه نگاهش می کنه، مخصوصاً این خانم خان باجی ها که می گن به خدا دیگه دوره آخرالزمان شده! خدایا از این دجال ها به تو پناه می بریم!

همیشه به مامانم می گفتم: «به خدا من توی دلم هیچی نیست، نه می خوام کسی رو منحرف کنم و نه می خوام خودم رو نشون بدم، فقط می خوام شیک و به روز باشم. مهم نیت آدم، این ها همه حرفه. اگر مردی این قدر سست اراده ست و احساس می کنه با دیدن من به گناه می افته و به انحراف کشیده می شه، خدا روی چشمش پلک گذاشته، چشمش رو ببند تا خدایی نکرده، زبونم لال منحرف نشه.»

یک بار سر کلاس به دبیر معارفمون گفتم: «شما که این قدر از اسلام تعریف می کنید چرا باید مردها این قدر آزاد باشن و زن ها خودشون رو توی یک کیسه سیاه بیچن و فقط صورتشون پیدا باشه، اون هم چون بتونن نفس بکشن و خفه نشن و جلوی پاشون رو ببینن؟!»

بیچاره معلمون تا آخر کلاس از حجاب گفت، اما به نظر من که همه حرفهش تکراری بود.

آخر حرفهش بهم گفت: «روزی که خودت وارد زندگی و اجتماع بشی حرف های من رو می فهمی. احکام خدا بی علت نیست حتما منفعت زن در این پوشش بوده.» اما گوشم به این حرف ها بدهکار نبود و شاید بهتره بگم اصلاً درک نمی کردم.

همیشه بعد از مدرسه پای کامپیوتر می نشستم و با دوست های مدرسم چت می کردم خیلی خوش می گذشت. گاهی اوقات یکی دو تا پسر نا آشنا هم به اکیمون اضافه می شد و حسابی می خندیدیم. فردا هم توی مدرسه وقایع رو تعریف می کردیم و قرار می گذاشتیم بعد از مدرسه کی آنلاین باشیم و چی بگیم. تمام فکر و ذکرمون اینترنت بود و چت.

مامانم و بابام هم کاری نداشتند که من ساعت ها پای کامپیوتر چه کار می کنم، فکر می کردند درس می خونم و تحقیقات علمی عالی انجام می دم.

یکی از دوستانم می گفت: «چت فارسی که خوب نیست، انگلیسی یه چیز دیگه ست از همه جای دنیا میان. واقعاً عالی!»

سری به سایت های انگلیسی زدم اما چون به زبان مسلط نبودم، نمی تونستم خوب ارتباط برقرار کنم.

راسته که می گن باید برای هر کاری انگیزه داشته باشی تا بتونی موفق بشی. همین برام انگیزه شد تا انگلیسی یاد بگیرم. اسمم رو کلاس زبان نوشتم و شروع کردم به خواندن زبان، مامانم هم ذوق می کرد که دخترش این قدر پشتکار داره و داره خوب پیش می ره. بیچاره خبر نداشت که انگیزه و هدف من از یاد گرفتن زبان چیه!

نزدیک های کنکور بود که با کامران تو چت های انگلیسی آشنا شدم. چند روز یکبار با هم حرف می زدیم. اما کم کم این حرف زدن ها زیاد تر شد.

کامران چهارسال از من بزرگ تر بود و دانشجوی حسابداری. شب ها به بهانه کنکور بیدار می موندم و باهاش چت می کردم. اوایل، رابطمون زیاد جدی نبود اما بعد از چند هفته خیلی به هم عادت کرده بودیم.

اگر یک شب به هر دلیلی نمی تونستیم با هم حرف بزیم فکر می کردیم که دنیا به آخر رسیده. اصلاً فکرش رو هم نمی کردم این قدر بهش علاقه پیدا کنم، اما این علاقه کاذب ایجاد شده بود و من نمی تونستم بدون اون حتی یک روز رو هم بگذروم. هر روز باید باهاش حرف می زدم. اون هم به من عادت کرده بود.

کامران اصرار داشت عکسم رو ببینه یا با هم قرار بذاریم و همدیگرو ببینیم. اما من می ترسیدم.

واهمه داشتم از اینکه آدم بیخودی باشه و عکسم برام دردسر بشه. می ترسیدم بیرون باهاش قرار بذارم. دلهره داشتم نکنه این آشنایی کامل برام دردسر درست کنه و یا کسی از فامیل و دوستان ما رو با همدیگه ببینن.

با اینکه بهش علاقه داشتم اما ترس و وحشت عجیبی هم داشتم. هنوز بهش اعتماد نکرده بودم.

از اون اصرار بود و از من هم انکار.

اواخر تابستون بود که بالاخره منو راضی کرد که توی پارک قرار بذاریم و همدیگرو ببینیم.

قرار شد دوشنبه ساعت چهار بعدازظهر به بهانه کلاس انگلیسی توی پارک ملت همدیگرو ببینیم. اطلاعاتی درباره لباس هامون بهم دادیم و جای قرار رو مشخص کردیم.

ترس و اضطراب بدی داشتم.

حالم بد بود و تقریباً مامانم هم متوجه نگرانی و اضطرابم شده بود.

بعد از ناهار بهم گفتم: «می خوام امروز کلاس نرو! اصلاً حال نداری.»

گفتم: «نه امروز امتحان میان ترم دارم باید برم.»

آره، واقعاً حالم بد بود.

خیلی دلهره داشتم که نکنه کامران اون کسی نباشه که من توی ذهنم ساختم، از طرفی می ترسیدم کامران از من خوشش نیاد، می ترسیدم کسی منو توی پارک ببینه، خلاصه هزار ترس و وحشت دیگه.

حدوداً ساعت سه حاضر شدم و از خونه اومدم بیرون. یک ربع به ۴ سر قرار رسیدم.

دیدم هنوز یک ربع وقت دارم، رفتم به سمت دیگه پارک و محل قرار رو زیر نظر گرفتم.

یک پسر ۲۴-۲۵ ساله با شلوار سفید و تی شرت خاکستری اومد و روی صندلی نشست.

عکسش رو دیده بودم اما تا حدودی با خودش فرق داشت.

اصلاً پاهام نای حرکت نداشت که برم جلو. فکر کنم ضربان قلبم بالای چهارصد می زد. دفعه اولم بود که با کسی قرار می داشتم.

بالاخره رفتم.

بعد از سلام و احوالپرسی نشستیم با هم کلی حرف زدیم. البته پشت کامپیوتر راحت تر با هم حرف می زدیم. نمی دونم اون هم مثل من دفعه اولش بود یا نه!

من اهل قیدوبند نبودم اما اهل دوست پسر هم نبودم.

یکی دو ساعتی با هم قدم زدیم و صحبت کردیم. بالاخره مدت کلاس انگلیسی هم تموم شد و از هم خداحافظی کردیم.

شب تا صبح به حرف هامون فکر می کردم. احساس می کردم بعد از دیدارمون علاقم بهش جدی تر شده.

فکر می کردم آدم خوبیه و می تونم بهش اعتماد کنم و پایه های یک زندگی جدید رو با کمک اون بسازم.

فردای اون روز توی چت بهم گفتم: «دیشب تا صبح به من فکر می کرده و اصلاً نخوابیده.»

هردومون عاشق شده بودیم و فکر می کردیم گمشده مون رو پیدا کردیم.

دیگه بیشتر با هم قرار می داشتیم و با هم بیرون می رفتیم. حتی تلفنی هم حرف می زدیم.

با اینکه بهش علاقه پیدا کرده بودم ولی ته دلم دلشوره و اضطراب هم داشتم.

همش می ترسیدم نکنه با کسی دیگه هم دوست باشه و یا توی همین چت ها با کسی دیگه هم دوست بشه.

شاید اون هم همین احساس رو درباره من داشت. نمی دونم! اما همیشه طوری حرف می زد که احساس می کردم واقعاً با هیچ کسی رابطه نداره. ما با هم قول و قرار ازدواج گذاشتیم، ولی نمی دونستیم که چطور با خانواده هامون مطرح کنیم.

مامان و بابام منتظر جواب کنکور بودند. خودم هم خیلی دلشوره داشتم.

فکر می کردم اگر قبول نشم مامان و بابام چی می کنن!

نمی گن تو ساعت ها توی اتاق چه کار می کردی، البته خداییش بعضی وقت ها درس هم می خوندم.

آخه پدر و مادرم خیلی روی من حساب می کردند و می گفتند که سارا دانشگاه تهران یا علامه قبول می شه. اما خودم می دونستم سارا کجا و علامه کجا! سارا کجا و دانشگاه تهران کجا!

بالاخره روز جواب کنکور رسید. پاهام حس نداشت، احساس می کردم اصلاً نمی تونم راه برم.

به مامانم گفتم: «اگه می شه شما برید و روزنامه بخرید من نمی تونم.»

مامانم هم کلی قریون صدقه ام رفت که بچه ام طفلکی از استرس نمی تونه راه بره، خدا لعنت کنه اونایی که اصلاً کنکور رو گذاشتن با جون بچه های مردم بازی می کنن!

مامان بهم گفت: «نتیجه کنکور اصلاً مهم نیست مهم این که تو اهل تلاش و درس خوندنی امسال نشد سال دیگه اما من مطمئنم که همین امسال قبول می شی.»

بیچاره مامانم!

خودم می دونستم امکان قبولی ندارم. با خودم فکر می کردم که چی کار کنم و چی بگم که دل مامان و بابام بسوزه و غر نزنند و دنبال علت نگردن.

مامان که روزنامه رو آورد با ترس و واهمه و استرس روزنامه رو از دست مامان گرفتم.

نشستم اسم ها رو نگاه کردم و زدم زیر گریه.

گفتم اسم من نیست! مامان بدبخت شدم!

تا تونستم گریه کردم.

مامانم همش دلداری می داد و می گفت: «من که بهت گفتم اصلاً مهم نیست. انشاءالله سال دیگه، دنیا که به آخر نرسیده! شاید دانشگاه آزاد قبول شدی خدا رو چه دیدی!

اون شب کذایی هم گذشت.

جواب دانشگاه آزاد هم یک هفته بعد اومد.

ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران شمال قبول شده بودم. خیلی خوشحال بودم که بالاخره من هم دانشجو شدم. احساس می کردم بزرگ شدم. این رشته مورد علاقه ام نبود ولی خوب از هیچی بهتر بود.

رابطه من و کامران هم ادامه داشت، گاهی اوقات قرار می داشتیم و همدیگر رو می دیدیم و هر روز با هم حرف می زدیم.

یک روز کامران گفت: «من دیگه از این وضعیت خسته شدم و دوری تو رو نمی تونم تحمل کنم باید موضوع رو با خانواده هامون در میان بذاریم.»

گفتم: «آخه چی بگیم؟! بگیم توی چت با هم آشنا شدیم؟!»

کامران هم گفت: «لازم نیست راستش رو بگیم. می گیم توی دانشگاه با هم آشنا شدیم.»

اون روز از دانشگاه که اومدم، بعد از ناهار به مامانم گفتم یکی از هم دانشگاهی هام از من خواستگاری کرده و می خواد بیاد خواستگاری.

مامانم گفت: «خوب تو چی ازش می دونی؟ از خانوادش، کارش و تحصیلاتش چیزی می دونی؟»

گفتم: «چیز زیادی نمی دونم. فقط می دونم ۲۳ سالشه، دانشجوی حسابداری و بعد از ظهرها هم شرکت عموش کار می کنه.»

مامانم گفت: «باید به بابات بگم.»

بعد از مشورت، مامان و بابا به این نتیجه رسیدند که نه! ما این ها رو نمی شناسیم، سارا موقعیت های بهتر از این داره.

وقتی که مامانم گفت: «نه!» انگار خونه رو سرم خراب شد.

فکر نمی کردم بگن نه. البته می دونستم جوابشون مثبت هم نخواهد بود. اما انتظار داشتم حداقل تلفنی با هم حرف بزنند.

به کامران گفتم: «خانواده ام راضی نیستند.»

کامران هم گفت: «راضی شون می کنیم.»

چند تا جمله بهم یاد داد که به مامان بگم.

دو سه روز بعد دوباره به مامانم گفتم: «اون پسره اصرار داره که یکبار با خانواده اش بیان. همه آدم ها که از اول همدیگرو نمی شناسن، با هم آشنا می شن، خوب اجازه بدید اونا هم بیان ببینمشون و با هم آشنا بشیم.»

مامانم تقریباً راضی شده بود البته، بیشتر به این امید بود که یکبار بیان و اون بتونه یه عیبی پیدا کنه و همه چی تموم بشه.

من به همین هم راضی بودم.

مامان به بابا گفت: «بذار یکبار بیان تا خیال پسره هم راحت بشه و دیگه مزاحم سارا نشه.»

بالاخره روز خواستگاری رسید.

از رفتار و حرکات خانواده کامران مشخص بود که اونا هم به زور اومدن.

البته مادر کامران هم علناً گفت که ما به اصرار کامران چون اومدیم، به نظر ما الان زوده که کامران ازدواج کنه. طوری حرف می زد که انگار من برای پسرشون کارت دعوت فرستادم.

وقتی که رفتند پدرم حسابی عصبانی شده بود. می گفت: «دیدید این ها ارزش اومدن نداشتند، فکر می کنن من دخترم رو از سر راه آوردم.»

البته من هم از رفتارشون خوشم نیومد، اما چی کار می تونستم بکنم!؟

بدبختی من این بود که کامران رو دوست داشتم و روزهای خوبی رو برای زندگی مشترکمون توی ذهنم ساخته بودم. در این مورد خیلی هم پیش رفته بودم. دیگه نمی تونستم دلم رو زیر پا بذارم.

مشکلاتمون چند برابر شده بود. دیگه مطمئن بودیم که خانواده هامون به هیچ وجه به این ازدواج رضایت نمی دن.

چند ماهی گذشت. من و کامران تمام تلاش خودمون رو می کردیم تا خانواده هامون رو تحت فشار بذاریم و به هر نحوی که شده عشقمون رو به اون ها ثابت کنیم.

بالاخره خانواده ها به این نتیجه رسیدند: «حالا که بچه ها راضی هستند ما نمی تونیم کاری بکنیم.»

من و کامران فکر می کردیم دیگه به تمام خواسته هامون رسیدیم. اصلاً باورمون نمی شد که از این به بعد می تونیم با هم زیر یک سقف زندگی کنیم و لازم نیست این قدر واسه دیدن همدیگه زجر بکشیم.

خوش خبر باشی ای نسیم شمال

که به ما می رسد زمان وصال

یک هفته بعد عقد کردیم و قرار شد هر وقت خونه پیدا کردیم بریم سر خونه زندگی مون.

روزهای خوشی داشتیم. کامران می گفت: «اصلاً باورم نمی شه، همش فکر می کنم دارم خواب می بینم، یعنی تو زن من شدی!»

بعد از مدتی خونه هم پیدا کردیم. یه عروسی معمولی گرفتیم و زندگی مون رو شروع کردیم. زندگی خوبی داشتیم. کامران کاری به کارم نداشت. در مورد آرایش و حجاب هم نظری نداشت، از دست بکن نکن های مامانم هم راحت شده بودم.

چند ماهی همه چیز بر وقف مراد گذشت. واقعاً راسته که می گن تا زیر یک سقف نرید همدیگرو نمی شناسید.

با کامران که بیرون می رفتیم زن ها رو خیلی نگاه می کرد و من هم عصبانی می شدم، با یک نگاه حتی رنگ لاک خانومه رو هم می دید. سعی می کردم خودم رو کنترل کنم و به روی خودم نیارم. ولی خیلی ناراحت می شدم.

یه بار که بیرون بودیم دیگه طاقت نیاوردم و گفتم: «چرا این قدر زن ها رو نگاه می کنی؟!»

اون هم عصبانی شد و گفت: «منظورت چیه؟! چشمهامو ببندم و راه برم؟!»

هیچی نگفتم چون جوابی نداشتم. یاد حرف های خودم افتادم که به مامانم می گفتم: «اگر مردی با دیدن من منحرف می شه چشم هاش رو ببند!»

آخه چه جوری؟ اصلاً مگه چشمای مردها بسته هم میشه؟!!

مدتی از زندگی مون گذشت. احساس می کردم اصلاً براش جاذبه ای ندارم و به من توجه نمی کنه.

سر هر مسئله کوچیکی دعوا مون می شد. انگار یک خلاء وجود داشت. وقتی می رفتیم بیرون خیلی آرایش می کردم اما دریغ از یک نگاه، منو اصلاً نمی دید.

نمی دونم حسودی می کردم یا احساس خطر! شاید دلم می خواست تمام نگاه هاش و توجهش واسه من باشه، واسه منو خونه خودمون.

تا اینکه عروسی یکی از همکارهای شرکتش دعوت شدیم. توی اون عروسی چند تا از خانم های همکار کامران هم بودن.

کامران خیلی راحت باهاشون حرف می زد و شوخی می کرد و می خندید.

داشتم منفجر می شدم. آخه هر چیزی حدی داره، چه لزومی داره که این ها این قدر با هم راحت باشن مگه با هم نسبتی دارن؟!

عروسی برام جهنم شده بود.

شب که اومدیم خونه دعوامون شد. بهش گفتم چرا هیچ حدومرزی قائل نیستی؟

کامران هم گفت: «این ها همکارهای من هستنند ما هر روز همدیگرو می بینیم. حالا مگه چی شده؟ ترسیدی برم عقدشون کنم! نترس من توی همین یکیش هم موندم. مگه تو به سالم بودن من شک داری؟»

حرفاش بیشتر داشت دیوونم می کرد تا آرومم کنه.

من یک زندگی انحصاری می خواستم. زندگی که کامران واسه من باشه و من هم واسه اون.

گفتم: «نه چیزی نشده، اما شرف و غیرت هم خوب چیزیه! تو سالمی. اما همین سلامتت داره کم کم تبدیل به سرطان می شه!»

کامران هم عصبانی شد و گفت: «مگه من با تو کاری دارم، خودت رو هفتاد قلم واسه مردهای کوچه و خیابون آرایش می کنی و لباس تنگ می پوشی و می ری بیرون تا به حال به تو چیزی گفتم؟ اما تو به همه کارای من کار داری، حتی با نگاه من هم کار داری. آره، عفت و حیا هم چیز بدی نیست! من هم خیلی بدم میاد توی خیابون همه بهت نگاه می کننند.

انگار حرف هایی که تمام این مدت توی دلش جمع شده بود و ریخت بیرون.

اون شب تا صبح به همه حرفای که به هم زده بودیم فکر کردم. نمی دونستم حق با من یا با اون!

فقط از حرفاش فهمیدم که از آرایش و لباس پوشیدن من راضی نیست. اما اون منو همین طوری قبول کرده بود. تا به حال هم اعتراضی نکرده بود و من هم فکر می کردم از پوشش و ظاهر من راضیه.

یاد حرفای دوستم افتادم که می گفت: «مردها هزار تا کار ناجور هم که کرده باشن دوست دارن با یک دختر آفتاب و مهتاب ندیده ازدواج کنن، اگرچه بدشون هم نمی اد با زن های دیگه خوش بگذرونن اما دوست ندارن هیچ کس به زنشون چپ نگاه کنه. دوست دارن زنشون فقط مال خودشون باشه و جزو دارایی هاشون و زن های توی کوچه و خیابون هم نیمه انحصاری تا حدی که طرف مقابل اجازه می ده مال اون باشه.

آخه چرا؟!!

توی حرفهای بهم گفته بود به تو هم توی خیابون خیلی نگاه می کنن. مگه من چیزی بهت می گم؟

ولی من متوجه نگاه دیگران نشده بودم. من برای دیگران آرایش نمی کردم. برای اون آرایش می کردم تا منو ببینه. می خواستم بگم من هم از زن هایی که نگاه می کنی چیزی کم ندارم! اما اون به جور دیگه تعبیر می کرد.

یک دفعه توی یک سایت ماجرای رو خونده بودم که دقیقاً وضعیت الان منو می گفت.

متن ماجرا این بود:

جوان خیلی آرام و متین به مرد نزدیک شد و با لحنی مؤدبانه گفت: «ببخشید آقا! می تونم به خانوم شما نگاه کنم و لذت ببرم؟»

ص: ۲۰

مرد که اصلاً توقع چنین حرفی را نداشت و حسابی جا خورده بود، مثل آتشفشان از جا در رفت و میان بازار و جمعیت، یقه جوان را گرفت به دیوار کوفت و فریاد زد:

«مرتیکه عوضی، مگه خودت ناموس نداری. خیلی بیجا می کنی که به زن من نگاه کنی. خجالت نمی کشی؟»

جوان خیلی آرام، بدون اینکه از رفتار و فحش های مرد عصبی شود و واکنشی نشان دهد، مؤدبانه ادامه داد: «خیلی عذر می خوام فکر نمی کردم این قدر عصبی و غیرتی بشین، دیدم همه دارن بدون اجازه نگاه می کنن و لذت می برن، من گفتم که حداقل از شما اجازه بگیرم که نامردی نکرده باشم! حالا هم یقمو ول کن. از خیرش گذشتیم.»

مرد خشکش زد... همانطور که یقه جوان را گرفته بود، آب دهانش را قورت داد و زیر چشمی زنش را برانداز کرد. (۱)

مونده بودم چه کار کنم. اون از نگاه های مردم ناراحت بود و این موضوع براش مسئله ای شده بود، اما خودش تمام زن ها رو برانداز می کرد.

احساس می کردم اگه زندگیم همین سیری رو که پیش گرفته طی کنه آخر خوشی نخواهد داشت. آخه چی کار باید می کردم؟ اشتباه من کجا بوده؟ چرا زندگی من باید اینجوری بشه؟ اصلاً کامران به من علاقه داره؟ چرا این توجه ها و شوخی خنده ها توی خونه خودمون نیست؟ شاید من خیلی حساس شدم اما رفتار اون هم درست نیست. چطوری می تونم تغییرش بدم؟!!

آخه مگه میشه کسی رو تغییر داد؟!!

سعی کردم حساس نباشم و فراموش کنم. ولی توی وجودم احساس خلاء می کردم، یه چیزی کم بود. روزها گذشت و هفته ها طی شد. اما لذتی

ص: ۲۱

از زندگی مون نمی بردیم همه چیز، روزمره و عادی و پر از شک و ظن شده بود.

اون عشقی که اول زندگی مون به هم داشتیم از کلبه کوچیکمون پر کشیده بود.

سر هر موضوع کوچیک و پیش پا افتاده دعوامون می شد. شاید هم دنبال بهانه ای می گشتیم که با هم دعوا کنیم. دیگه گرمایی وجود نداشت که مشکلات رو تو خودش ذوب کنه.

کی کند سوی دل خسته من نظری

چشم مستش که به هر گوشه خرابی دارد

یک شب سر موضوع یه فیلم دعوامون شد.

کامران هم توی عصبانیتش گفت: «طلاق بگیر برو با یکی دیگه تو چت آشنا شو و ازدواج کن، با همون هایی که قبلاً تا صبح باهاشون حرف می زدی. حتما ID اون ها رو داری. هنوز هم دیر نشده این مهارت و توانایی رو داری که مردها رو گول بزنی و شیفته خودت کنی!

با این حرفهای مثل بمب منفجر شدم و بهش گفتم: «این وضعیت خودته نه من. معلوم نیست با چند نفر دوست بودی و هستی. تو حدود مرزی بین زن و مرد رو قائل نیستی!

خلاصه اون گفت و من گفتم. با این حرف ها به هر دو مون ثابت شد که حتی یک ذره هم به هم دیگه اطمینان نداریم. نمی دونم ریشه این همه بی اعتمادی از کجا بوده.

چند روزی با هم قهر بودیم اما دوباره آشتی کردیم البته ظاهراً.

ما ته قلبمون از همدیگه ناراضی بودیم. کامران خیلی نسبت به من سرد شده بود. من هم دیگه علاقه ای بهش نداشتم. دیگه منتظر او مدنش نبودم. بیشتر وقتمو با دوست هام می گذروندم.

با مامانم هم نمی تونستم درد دل کنم چون می گفت خودت خواستی. ما همون اول بهت گفتیم این به درد تو نمی خوره. خود کرده را تدبیر نیست.

کامران شب ها دیر می اومد خونه و بیشتر شب ها هم شامش رو بیرون می خورد.

وقتی هم ازش می پرسیدم چرا دیر می آیی، می گفت که شرکت کار دارمو همون جا هم یه چیزی می خورم.

چند ماهی به همین وضعیت گذشت. دیگه به دیر اومدنای کامران شک کرده بودم. یه روز به سرم زد، برم در شرکت بینم کامران توی شرکت می مونه یا نه؟

از ساعت چهار رفتم نزدیک های شرکت و توی ماشین نشستم.

ساعت شیش کامران اومد بیرون و چندتا خیابون بالاتر یه خانومی رو سوار کرد که انگار منتظرش بود، اصلاً باورم نمی شد.

همش با خودم فکر می کردم که خانومه کیه؟ چرا سوار ماشین کامران شد؟! و هزاران چرای دیگه!

برگشتم خونه. همش می خواستم دلیلی واسه خودم بیارم و کار کامران رو توجیه کنم، آخه اصلاً باورم نمی شد. به کامران شک کرده بودم اما دلم نمی خواست این شک واقعیت داشته باشه.

کامران مثل هر شب خسته و بی حال اومد خونه.

ازش پرسیدم چه خبر؟ گفت هیچ خبر کار و کار و کار.

توی دلم گفتم: «آره جون خودت کار و کار و کار.»

دوباره فردا هم از بابام ماشین گرفتم و رفتم دنبالش. مثل دیروز کامران ساعت شیش اومد بیرون و همون خانوم رو سوار کرد.

چند روز تعقیبش کردم و از کل ماجرا باخبر شدم. همون بلایی که می ترسیدم سرم اومده بود.

تصمیم گرفتم دیگه وضعیتم رو مشخص کنم.

شب که اومد خونه سر میز شام ازش پرسیدم چه خبر؟ کجا بودی؟ کجا هستی؟

کامران هم گفت: «هیچ خبر، دنبال یه لقمه نون، شرکت بودم.»

دیگه حالم از جواب ها و دروغ های هر شبش بهم می خورد.

گفتم: ساعت شیش ۶ که شرکت نبود؟ زنگ زدم گفتن آقا کامران بیشتر از ساعت شیش نمی مونی؟

هیچی نگفت.

گفتم: «اون خانومه کیه که هر روز با هم ساعت شیش می رید؟!»

کامران شوک شده بود. واسه چند دقیقه جوابی نداشت.

یک دفعه با عصبانیت گفت: تعقیب می کنی؟

گفتم: «آره چند روزه که تعقیب می کنم. آخه می ترسیدم یه وقت این قدر که کار می کنی مریض بشی!»

کامران هم گفت: «تو نگران مریض شدنم نباش. یکی از همکاراست. من غروب ها می رسونمش.»

گفتم: «تو مگه آژانس شرکته یا راننده تاکسی؟»

کامران گفت: «بیچاره شوهرش مرده یه دونه هم بچه داره. من هم خواستم کمکی کرده باشم.»

گفتم: تو به زندگی خودت کمک کن نمی خواد به فکر زندگی مردم باشی. بعد از رسوندن تا آخر شب اونجا می مونی؟

حتما ظرف ها رو هم می شوری؟ جارو هم می زنی؟ گردگیری هم می کنی بعد می آیی خونه؟!

کامران هم عصبانی شد و داد زد زنده. چند ماه عقد کردیم. من دیگه از زندگی با تو خسته شدم. تو اون کسی نبود که من

دنبالش می گشتم.

احساس می کردم دیگه قلبم نمی زنه. چند لحظه فقط همدیگرو نگاه کردیم. هیچ حرفی واسه گفتن نداشتیم. رفتم توی اتاق. اون هم با خیال راحت شامش رو می خورد. داشتم از این خونسردیش منفجر می شدم. شاید هم می خواست این طور وانمود کنه.

زندگی ما مرگ مغزی شده بود و داشت نفس های آخرش رو می کشید.

وسایلمو جمع کردم و بهش گفتم: «تکلیف منو روشن کن.»

گفت: «تکلیف روشنه یا می مونی و اونو تحمل می کنی یا از مهرت می گذری و از زندگی من می ری بیرون. من حوصله ندارم با زنی زندگی کنم که مبصر من باشه و مدام بگه چرا حرف زدی؟ چرا نگاه کردی؟ چرا رفتی؟ چرا اومدی؟ حرف هاش را نمی فهمیدم. یعنی چی؟ چرا من برم بیرون؟ من که داشتم زندگیم رو می کردم یکی دیگه وارد این حریم شد و حالا من باید برم.»

به همین راحتی زندگی که با هزار عشق و امید شروع کرده بودیم تبدیل به خاکستر شد.

صادقانه پذیرفتم

چه ابلهانه با تو خوش بودم

چه کودکانه همه چیزم شدی

چه زود نیازمندت شدم

چه حقی_رانه ترکم کردی

چه بی رحمانه مرا سوزاندی

و

چه ناجوانمردانه واژه غریب خداحافظی به میان آمد

دیگه نمی تونستم تحمل کنم. توی اون زندگی جایی برای من نبود.

آژانس گرفتم و رفتم.

تا چشمم به مامان و بابام افتاد بغضم ترکید. اون بیچاره ها هم شوکه شده بودند. داستان زندگی عاشقانمون رو براشون تعریف کردم.

مامان و بابام باورشون نمی شد که ما این قدر مشکل داشتیم و حالا هم کار به اینجا کشیده. بابام گفت: «طلاقت رو بگیر. آقا فکر کرده من دخترم رو از سر راه آوردم.»

رفتم توی اتاق و به این وضعیت اسف بارم فکر کردم. چرا من؟ چرا زندگی من باید اینجوری بشه؟!

ما که زندگی مون رو با عشق شروع کردیم. اگر یک روز نمی تونستیم با هم حرف بزنیم می مردیم! پس چرا، چرا، چرا؟

شب تمام خاطراتم رو از اول مرور کردم و به این ۴ سال از بین رفته فکر کردم.

نیمه شب آواره و بی حس و حال

در سرم سودای جامی بی زوال

پرسه ای آغاز کردیم در خیال

دل به یاد آورد ایام وصال

دل به یاد آورد اول بار را

خاطرات اولین دیدار را

آن نظر بازی آن اسرار را

آن دو چشم مست آهووار را

همچو رازی مبهم و سر بسته بود

چون من از تکرار او هم خسته بود

آمد و هم آشیان شد با من او

هم نشین و هم زبان شد با من او
خسته جان بودم که جان شد با من او
ناتوان بودم و توان شد با من او
دامنش شد خوابگاه خستگی
این چنین آغاز شد دل بستگی
وای از آن شب زنده داری تا سحر
وای از آن عمری که با او شد به سر
مست او بودم ز دنیا بی خبر
دم به دم این عشق می شد بیشتر
آمد و در خلوتم دم ساز شد
گفت و گوها بین ما آغاز شد
گفتمش در عشق پا برجاست دل
گر گشایی چشم دل زیباست دل
گر تو زورق بان شوی دریاست دل
بی تو شام بی فرداست دل
دل ز عشق تو ویران شده
در پی عشق تو سرگردان شده
گفت در عشقت وفادارم بدان
من تورا بس دوست می دارم بدان
شوق وصلت را به سر دارم بدان

چون تویی مخمور خمارم بدان
با تو شادی می شود غم های من
با تو زیبا می شود فردای من
گفتمش عشقت به دل افزون شده
دل ز جادوی رخت افزون شده
جز تو هر یادی به دل مدفون شده
عالم از زیباییت مجنون شده
در سرم جز عشق او سودا نبود
بهر کس جز او در این دل جا نبود
دیده بر جز روی او بینا نبود
همچو عشق من هیچ گل زیبا نبود
روزگار اما وفا با ما نداشت
طاقت خوشبختی ما را نداشت
پیش پای عشق ما سنگی گذاشت
بی گمان از مرگ ما پروا نداشت
آخر این قصه هجران بود و بس
حسرت و رنج فراوان بود و بس
یار ما را از جدایی غم نبود
در غمش مجنون و عاشق کم نبود
بر سر پیمان خود محکم نبود

سهم من از عشق، جز ماتم نبود

با من دیوانه پیمان ساده بست

ساده هم آن عهد و پیمان را شکست

بی خبر پیمان یاری را گسست

این خبر ناگاه پشتم را شکست

آن کبوتر عاقبت از بند رست

رفت و با دلدار دیگر عهد بست

تا که گویم که هم خون من است

خصم جان و تشنه خون من است

بخت بد بین وصل او قسمت نشد

این گدا مشمول آن رحمت نشد. (۱)

بالاخره از هم طلاق گرفتیم. تا به مدت فقط دنبال مقصر می گزاشتم. تقصیر من بود؟! یا تقصیر اون زنه یا تقصیر کامران؟! کی باعث شد زندگی ما اینجوری بشه.

به خودم می گفتم: «شاید اگه من همون طوری که کامران می خواست می شدم و بیشتر حواسم بود این جوری نمی شد.

شاید هم نه! اگر اون زن جلوی راه کامران سبز نمی شد و جلب توجه نمی کرد، کامران هم سراغش نمی رفت.

ص: ۲۹

باز دوباره می گفتم نه تقصیر کامرانه، اگر به اون زن توجه نمی کرد و سرش رو می نداخت پایین ما الان داشتیم زندگی مون رو می کردیم. آخرش هم می گفتم لعنت به هرچی زنه. می دیدم خودم هم زنه. می گفتم لعنت به هرچی مرده. اما واقعاً لعنت به کی؟ به چی؟»

تو یه کتاب خونده بودم: «برق عشق فوری که بتونه رابطه بین دو نفر رو تنظیم کنه پس از خاموش شدنش فقط زنه که با بدبختی باید بار بی صاحبی را به دوش بکشه.»

واقعاً من زندگیم رو باخته بودم و کامران داشت به راحتی به زندگیش ادامه می داد. اما علت این باخت رو نمی دونستم و اصلاً هم نمی خواستم قبول کنم که خودم هم اشتباه کردم.

حال و حوصله هیچ کاری رو نداشتم نه درس، نه کار و نه کلاس... .

مامانم می گفت: «می دونم سخته، اما سعی کن خودت رو پیدا کنی. این جوری از بین می ری. آخرش چی؟ دوباره شروع کن تو جوونی و بهترین موقعیتها رو داری.»

اتفاقی نیفتاده! اشتباهی شده بود، پاکش کردیم. به قول قدیمیا جلوی ضرر رو از هر جا بگیری منفعته.

من هم گفتم:

گرچه آب رفته باز آید به رود

ماهی بیچاره اما مرده بود

شاید پاک کردنش برای شما آسون باشه اما من نمی تونم چند سال از عمرم رو پاک کنم. حالا واقعاً مگه پاک می شه؟! تازه اگر هم پاک بشه ردش می مونه.

دنیا برای کسی که زندگیش رو باخته و هدفی از زندگیش نداره تموم شده، آخه با چه ذوق و شوقی صبح دوباره کار و فعالیت و زندگیش رو شروع کنه.

زندگی وقتی زیباست که بدونیم به چه دلیل زندگی می‌کنیم اما من دلیلی پیدا نمی‌کنم.

مامانم می‌گفت: «تو چیزی رو نباختی؟ زندگی اصلاً بردن و باختن نیست. زندگی راهی که باید طی کنی و هر وقت هم زمین خوردی، باید خودت رو تکون بدی و دوباره پاشی و به راحت ادامه بدهی.

به خدا توکل کن و بلند شو. زندگیت را دوباره شروع کن.

بله مامان جان، گفتنش آسونه اما به قول شاعر:

قدر افتادن کسی داند که خود افتاده است

لیک چون افتاد کسی، برخاستن مشکل است (۱)

حرف‌های مامانم رو گوش می‌کردم اما نمی‌تونستم عمل کنم من چند سال از بهترین سال‌های زندگی‌م رو از دست داده بودم. من با دست‌های خودم چاله‌ای کنده بودم که به چاه عمیقی تبدیل شد و نابودم کرد.

می‌تونستم سالی که پشت کنکور بودم خوب درس بخونم و رشته‌ای رو که دوست داشتم، قبول بشم و با کسی ازدواج کنم که یار زندگی‌م باشه نه بار زندگی‌م، اما من زندانی هوای دلم شدم و بازی رو خیلی راحت باختم.

از زندگانیم گله دارد جوانیم

شرمنده جوانی از این زندگانیم (۲)

دیگه نمی‌تونم به عقب برگردم و همه چیز رو دوباره درست کنم، این مسیر یک راه بیشتر نداره؛ پیش به جلو. باید رفت اما به کجا؟

دلداده و اسیرم جز غم نشد نصیبم

در شهر بی وفایی من خسته و غریبم

آتش گرفته‌ام در انتظار آبم

با این همه سیاهی دنبال آفتابم

ص: ۳۱

۱- شاعر مرتضی زنگنه

۲- شاعر مرحوم شهریار

افتاده در نگاهم از سایه های وحشت

چیزی نمانده بر دل جز ناله ها و حسرت

آفت زده به باغم، یأس آمده سراغم

در کوره راه سینه محتاج یک چراغم (۱)

ص: ۳۲

۱- شاعر رحیم.م. آلهاشم

روزها و هفته هام به بطالت می گذشت چند ماهی رو همین طوری گذروندم. یه روز با خودم خلوت کردم و گفتم تا کی؟ تا کی می خواهی همین طوری زندگی کنی؟ آخرش که چی؟

تا ده سال دیگه هم به همین وضعیت ادامه بدم به هیچ کس ضرری نمی رسه، فقط خودم کیش ومات می شم. پس باید با همین چند تا سرباز کاری بکنم.

دوباره رفتم سراغ چت. سری به چت روم های paltalk زدم. اسم یکی از اتاق ها توجه ام رو جلب کرد، اسمش another path بود، یعنی «راهی دیگر» گفتم خوب یعنی چی؟ یعنی یه جور دیگه زندگی کنیم؟ کنار اسم اتاق نوشته بود Just F «فقط خانم ها» فکر کردم از این سایت های مزخرفه و... از چت اومدم بیرون. همین چت ها منو بدبخت کرده بود.

فردای اون روز شیطان وسوسه ام کرد و رفتم سراغ همون چت روم. با کمال تعجب و برخلاف انتظارم همه خانم بودند.

مکالماتشون رو خوندم و فهمیدم درباره ادیان مختلف و تجربیاتشون از دین حرف می زنند. تقریباً از بیشتر ادیان دنیا اونجا حضور داشتند مسیحی، مسلمان، یهود و... .

ازم پرسیدند چند سالتنه؟ اهل کجایی؟ و چه دینی داری؟

گفتم: «۲۶ سالم و مسلمانم.»

گفتند: «خوب، پس می تونی به ما کمک کنی.»

گفتم: «فکر نمی کنم. من چیز زیادی از دینم نمی دونم.»

گفتند: «چه طور مسلمانی هستی که چیزی درباره دینت نمی دونی؟»

گفتم: «پدر و مادرم مسلمان بودند و من هم مسلمان شدم.»

دیگه حرفی نزدم چون حرفی برای گفتن نداشتم.

فقط مکالمات اون ها رو می خوندم. بعضی هاشون تازه مسلمان شده بودند اما خیلی قشنگ بحث می کردند. باورم نمی شد که تازه مسلمان شده باشند. سؤال های قشنگی هم رد و بدل می شد، همه اون ها علامت سؤال های ذهن من هم بودن که جوابی براشون نداشتم. شاید به این خاطر که هیچ وقت دنبال پاسخی برای سؤال هام نبودم.

یه لحظه به خودم گفتم من ۲۶ ساله که مسلمانم، اما هیچ چیز درباره دینم نمی دونم. چرا؟ چرا حرف های این ها برام تازگی داره؟ چرا من هم مثل این ها دینم رو خودم انتخاب نکردم؟! چرا درباره دینی که به من به ارث رسیده تحقیق نکردم؟

بحث هاشون برام هم جالب بود و هم عجیب. فکر نمی کردم کسی این قدر ریزریز مسائل دینش براش مهم باشه و بحث کنه و دنبال جواب بگرده. آخه من درباره مسائل دینی فقط یه چیزهایی توی مدرسه یاد گرفته بودم اون هم برای امتحان نه برای عمل.

دانشگاه هم دو واحد معارف اسلامی پاس کردم که حتی یک کلمه هم از اون نفهمیدم فقط حفظ کردم و امتحان دادم تا درسم پاس بشه. اما اون ها خیلی قشنگ با هم بحث می کردند.

برام سؤال شده بود چرا اصلاً این فکر به ذهنشون خطور کرده که دینشون رو عوض کنند و چرا توی این همه دین، اسلام رو انتخاب کردن؟

یکی از اون هایی که تازه مسلمان شده بود اسمش کاترین بود. اطلاعات خوبی درباره دین اسلام داشت. خواستم خداحافظی کنم که کاترین گفت: «ایمیل رو بهش بدهم، تا با هم بیشتر در تماس باشیم.» ایمیل رو دادم و خداحافظی کردم.

ص: ۳۵

تا اینکه یه روز از طرف کاترین برام یه ایمیل اومد که نوشته بود چرا دیگه سری به چت روم اون ها نمی زنم. من هم براش نوشتم وقت نداشتم. ازش خواستم اطلاعات بیشتری درباره خودش بهم بده.

اون هم برام نوشت که خانوادش مسیحی هستن و چهار سال که مسلمان شده و توی کالیفرنیا زندگی می کنه.

بهش گفتم: «اگه می شه، یه روز تنهایی باهم چت کنیم. اون هم با کمال میل پذیرفت.»

قرار گذاشتیم ساعت نه صبح به وقت ما آنلاین باشیم. به نظرم دختر آرومی بود؛ یه آرامش خاصی داشت. وقتی باهام حرف می زد قانع می شدم.

کاترین نقش مهمی تو زندگی من بازی کرد و می تونم بگم تو این بیابان تاریک فانوس راهم شد. به همین خاطر دلم می خواد تمام مکالماتمون رو براتون بنویسم.

کاترین: «از خودت بیشتر برام بگو.»

سارا: «دانشجوی رشته ادبیات انگلیسی بودم اما ترک تحصیل کردم.»

کاترین: «من هم دانشجوی رشته داروسازی هستم. چرا درست رو ادامه ندادی؟ ازدواج کردی؟»

سارا: انگیزه ای برای ادامه دادنش نداشتم. چند ماهی که طلاق گرفتم.»

کاترین: «انشاءالله که دوباره انگیزه پیدا می کنی و ادامه می دی.»

سارا: «مسلمان شدنم برام جالبه. چرا مسلمان شدی؟ چرا دینت رو تغییر دادی؟ شما که همه جور آزادی توی دینتون دارین، چرا اسلام؟!»

کاترین: «مفصله، حوصله داری؟»

سارا: «خیلی زیاد.»

چرا پرستش، چرا اسلام؟

کاترین: «همیشه سؤال من این بود که همه مردم روی کره خاکی یه دینی دارن؛ یکی مسیحی، یکی مسلمان، یکی یهودی، یکی هندو، یکی ستاره پرست و هزارن دین دیگه. خوب، چرا باید دین باشه؟ چرا حس پرستش هست؟ مگه بدون دین نمی شه زندگی کرد؟ بعضی ها یک خدا رو می پرستن و بعضی ها چندتا خدا رو بعضی ها هم مخلوقات آفریدگار رو می پرستن مثل ماه، خورشید، ستاره و... خلاصه این که دین چیه؟»

سارا: «خوب، جواب این سؤال ها رو تو دین خودت پیدا نکردی؟»

کاترین: «نه، از چند تا اسقف پرسیدم، اما جواب قانع کننده ای بهم ندادند و همین مسئله باعث صدها سؤال دیگه شد.»

سارا: «چه سؤال هایی؟!»

کاترین: «چرا بشر نیاز به پرستش داره؟ چرا ما خدا و حضرت مسیح را به عنوان یک موجود قابل پرستش می پرستیم؟»

چرا حضرت مسیح به خاطر گناهان ما به دار آویخته شد؟ خوب حالا که به دار آویخته شد ما چه کسی رو پرستیم؟ آخه اگر خدا این قدر ضعیف باشه که به دار کشیده بشه، چطور می شه بهش اتکا کرد و پرستید؟

چرا سه تا خدا وجود داره؟ از این سه تا کدوم بهترن؟

همیشه برام سؤال بود که چرا دین جدیدتری نیومده که قابلیت حل مشکلات و مسائل این دوره رو داشته باشه و بتونه سؤال های ما رو جواب بده.

چند دفعه توی کلیسا سؤال هایم رو مطرح کردم. اما اون ها می گفتند دین رو باید همین جوری که هست پذیریم بدون هیچ گونه سؤالی. آخه مگه این جوری می شه؟ یه بار پرسیدم چرا حضرت مسیح به خاطر گناهان ما به دار آویخته شد؟

اسقف گفت: «ما باید او را به عنوان یک قربانی و خدا بپذیریم.»

به نظرم جوابش بدترین جواب ممکن بود. اصلاً نمی تونستم قبول کنم که حضرت مسیح به خاطر کفاره گناهان تمام افراد بشر به صلیب کشیده شده، پس دیگه هرگونه خلافتی مجاز، چون یه نفر جورش رو کشیده. بعد چه طوری می شه فرد به صلیب کشیده رو به عنوان خدا بپذیریم؟

سارا: «خوب، چطور از این سردرگمی در اومدی؟»

کاترین: «می دونی مشکل ما آدم ها چیه؟ بیشترمون دین رو از فرهنگمون می گیریم. مثلاً مسیحی هستیم چون در محیطی متولد شدیم که همه مسیحی هستن. افراد کمی هستن که از خودشون می پرسن چرا مسیحی، یهودی یا مسلمان و... هستن؟»

اگر هم پرسن به ندرت تحقیق می کنن و حاضر به تغییر هم نیستن چون آسونتره که مطابق رسم و رسوم اطرافیانمون زندگی کنیم. مثلاً اگر تمام

فامیل بی دین هستن خوب خیلی سخته که یک نفر طرفدار دین باشد و بخواد به قوانین دین عمل کنه.»

دقیقاً وضعیت منو گفت، مسلمان هستم چون خانوادم مسلمان هستن اما هیچ چی از اسلام نمی دونم.

کاترین: «همیشه پیش خودم فکر می کردم آیا راه حلی برای مشکلات غیر قابل حل این کره خاکی وجود داره که انسان ها بتونن به آرامش برسن و این قدر توی استرس زندگی نکنن؟!»

سارا: «جواب سؤال هات رو پیدا کردی؟»

کاترین: «به این راحتی نه. خیلی تحقیق کردم. توی تحقیقاتم به این نتیجه رسیدم که دین اسلام پاسخ گوی تمام سؤال های منه.»

می دونی فهمیدم که اسلام یعنی آرامش، اعتماد به یه وکیل، تکیه به یه قادر مطلق به یه عظیم، به کسی که همه چیز در دست اوست، به مهربان ترین مهربانان.

خوب به نظرت وقتی انسان یک همچنین کسی رو داشته باشه باز هم دلهره و اضطراب داره و باز هم سردرگمه؟! من توی اسلام اینو پیدا کردم. علاوه بر این خدا برای تمام مشکلات دنیای مدرن و عصر کامپیوتر و الکترونیک و دوران جنگ و خونریزی و کشت و کشتار و قتل و هزاران بدبختی دیگه راه حل گذاشته و در کتاب الهیش راه رو نشون داده و با امامانی که فرستاده این راه را کاملاً روشن کرده.»

سارا: «کاترین، از اول برام توضیح بده که چطور با دین اسلام آشنا شدی؟»

کاترین: «توی دانشگاه یه دوست مسلمان داشتم که به همه سؤال هام درباره مسیحیت پاسخ داد. جواب هاش کاملاً قانع کننده بود، برام خیلی

سخت و عجیب بود که پاسخ سؤال هام رو از منبعی گرفتم که چیزی درباره اون نمی دونستم.»

سارا: «راستش رو بخوای خیلی دلم می خواد جواب سؤال هات رو بهم بدهی، وقتی از مسیحیت و سؤال هات حرف زدی خیلی دلم می خواست جوابهاش رو بدونم. آخه الان به خاطر تبلیغات دین مسیحیت خیلی ها به این دین علاقه مند شدن.»

کاترین: «حتماً، یه روز سر فرصت همه رو با آیات قرآن بهت جواب می دم. به نظرم کسی به دین مسیحیت علاقه مند می شه که درباره اون تحقیق نکرده و چیزی از تحریفاتش نمی دونه.»

سارا: «حتماً همینطوره، خوب بقیه تحقیقات رو واسم تعریف کن.»

کاترین: «بعد، از کتابخانه دانشگاه کتاب دایره المعارف رو گرفتم و تمام لغاتی رو که به اسلام مربوط می شد، پیدا کردم.»

سارا: «چه لغاتی؟»

کاترین: «مثل مسلمان، اسلام، قرآن، نماز، روزه، حجاب، حج، شیعه، سنی و ...»

درباره هر کدام از این لغت ها تحقیق و مطالعه کردم. یه ترجمه قرآن به انگلیسی هم خریدم. واقعاً جذب قرآن شده بودم. کاملاً احساس می کردم که این حرف و گفته بشر نیست. برخلاف انجیل هم تناقضاتی در اون ندیدم.

البته اوایل همش دنبال نکته و یا مسئله ای می گشتم که در اسلام غیرمنطقی باشه اما هیچ نکته غیرمنطقی پیدا نکردم.

در اسلام هر نکته و هر مسئله ای یک توضیح منطقی داره برعکس مسیحیت که عقایدش رو باید بدون چون و چرا باور کرد.

پس از مدت کوتاهی حدوداً سه ماه، اسلام برام مثل یک آهن ربا شده بود. احساس می کردم تنها راه نجات من همین دینه. یک مسئله ای که خیلی روی

من تأثیر گذاشت این بود که اسلام نمی‌خواد انسان بدون تفکر و تعقل تسلیم بشه. در قبول دین اجباری نیست. راه درست و نادرست برای همه روشن شده. (۱) خدا از انسان خواسته که تفکر کنه و عقاید رو بسنجه و بعد تصمیم بگیره. برای انتخاب هیچ اجباری وجود نداره.

خستت کردم؛ خیلی حرف زدم. ولی باورت نمی‌شه از وقتی که مسلمان شدم انگار گنجی پیدا کردم که می‌خوام با دیگران قسمت کنم.»

سارا: «نه اصلاً، حرف هات واقعاً برام جالبه.»

از حرف هاش خیلی لذت می‌بردم، تا به حال هیچ کس باهام اینجوری حرف نزده بود. انگار دری به روم باز شده بود. من هیچ وقت فکر نکرده بودم که چرا مسلمونم؟ من هم تمام این سال‌ها دنبال آرامش بودم، اما چرا نرسیدم؟

کاترین: «این هم ماجرای مسلمان شدنم، البته نمی‌شه سه سال رو در چند سطر خلاصه کرد. تو از خودت بگو، چی کار می‌کنی؟»

سارا: «من هیچ کار. فقط فکر می‌کنم.»

حرفی برای گفتن نداشتم، چون نقطه مثبتی نداشتم.

کاترین: «فکر چی؟»

سارا: «فکر این که چرا همه بدبختی‌ها واسه منه!»

کاترین: «خوب، از خدا می‌پرسیدی که چرا همه بدبختی‌ها واسه تو! حتماً راه حلی داره که بهت نشون بده. می‌دونی یک مزیت دیگه دین اسلام نسبت به مسیحیت چیه؟»

تو می‌توننی مستقیم از هر جایی و هر زمانی که خواستی با خدا صحبت کنی و اشتباهات رو بگی و ازش کمک بخوای، بین چند بار در طول روز

ص: ۴۲

سر نمازها از خدا می‌خوایم کمکمون کنه و راه رو به ما نشون بده. «ایاک نعبد و ایاک نستعین» «اهدنا الصراط المستقیم.»

مسلمون‌ها می‌تونن یه رابطه مستقیم با خدا داشته باشن، لازم نیست واسه دعا کردن برن کلیسا و برای اعتراف به گناهان و طلب عفو و آمرزش برن پیش اسقف اعظم و اعتراف کنن.

می‌دونن چی کار کنن، برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخون.

بعد روی سجادت بنشین و هر اتفاقی که تا به حال برات افتاده و هر خطایی که تا به حال ازت سر زده رو به خدا بگو. خدایی که مشکلات من و تو در برابر قدرت لایزالش هیچه.

اینجوری خالی می‌شی و احساس می‌کنی بارت سبک شده، وقتی که کوله بار گناهات و فکرهای جور واجورت خالی بشه اون وقت می‌تونن تصمیم بگیری. تا وقتی که این کوله پره نمی‌تونن کاری بکنن.»

سارا: «آخه، خدا هم به کسی نگاه می‌کنه که با او ارتباط داره.»

کاترین: «نه نه، اصلاً این طوری نیست. خدا خودش می‌گه: «ای بندگام که در نفس‌های خودتان اسراف کردید از رحمت خدا ناامید نشوید همانا خدا همه گناهان را می‌آمرزد و آمرزنده مهربان است.»^(۱)

سعی کن ارتباطت رو با خدا دو طرفه کنی، این ماییم که ارتباطمون رو با خدا قطع کردیم و گرنه از طرف خدا همیشه وصله. تو خودت گوشه‌روی و گذاشتی و می‌گی صدا نمی‌یاد! گوشه‌روی بردار و شروع کن به حرف زدن.»

سارا: «شاید حق با تو باشه.»

ص: ۴۳

۱- سوره زمر آیه ۵۳: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

کاترین: «سارا دوباره شروع کن. چرا دنبال کارهای دانشگاهت نمی ری؟ فکر کنم برای روحیه ات خیلی خوب باشه. کار و فعالیت به آدم انرژی می ده.»

سارا: «نمی دونم. انگیزه ای ندارم.»

کاترین: «تو حرکت کن، مطمئن باش انگیزه هم پیدا می کنی.»

بی پناهم، پناهم ده

بعد از خداحافظی با کاترین تمام حرف هاش رو دوباره خوندم. خیلی روی حرف هاش فکر کردم. همش احساس می کنم عمرم به باد رفته و هیچ کار درستی انجام ندادم.

حتی خودم رو هم نمی شناسم، من کیم؟ توی این دنیا اومدم که چی کار کنم؟ برای اینکه درست زندگی کنم باید چی کار کنم؟!

تمام کارهایی که به نظرم درست بود نتیجه اشتباه و عاقبت بدی داشت. پس باید چی کار کنم؟

تصمیم گرفتم به حرف کاترین گوش کنم. وضو گرفتم و توی سجاده نشستم. خیلی وقت بود که نماز نخونده بودم. یادمه اون قدیم ها برای اینکه نمره خوب بگیرم نماز می خوندم و برای نماز صبح ساعت کوک می کردم.

دو رکعت نماز خوندم و بعد از نماز کلی با خدا حرف زدم. حرف می زدم و گریه می کردم. همه چیزو گفتم. حرف هایی رو که توی دلم سنگینی می کرد بالاخره به یکی گفتم. واقعاً عقده های دلم خالی شد.

یا رب تو علاج درد مایی

بر درد درون ما شفایی

ما خسته دل و فسرده حالیم

از بار گنه شکسته بالیم

غرقیم همه به بحر عصیان

هستیم گدای لطف و احسان

با اینکه ز کبر خود نمائیم

در اصل فنای در فنائیم

هستی و خودیتی نداریم
از خویش منیتی نداریم
بر درگه تو ذلیل و خواریم
سرمایه به جز گنه نداریم
ای غوث و غیاث بی پناهان
بخشنده جمله گناهان
یا رب تو بین اسیر نفسیم
عمریست همه هوا پرستیم
از باده کبر جمله مستیم
آلوده هر گناه و پستیم
بگشای دری ز توبه، ای یار
ما را تو ز معصیت نگهدار
ما گرچه به عهد بی وفائیم
لکن به در تو ما گدائیم
بر سائل خود عنایتی کن
از غم زدگان حمایتی کن
ای مایه آبروی مسکین
ثابت قدمم نمای در دین

گفت وگویی دوباره با کاترین

دو سه روز بعد دوباره با کاترین قرار گذاشتم. بعد از حال و احوال رفتیم سراغ پرسش و پاسخ. سؤال هایی رو که بین ما

ردوبدل شد، براتون می نویسم.

سارا: «تو همه چیز اسلام رو قبول کردی؟ منظورم اینه که تمام مسائل دین اسلام برات حل شده است؟»

کاترین: «متوجه نشدم؟ خوب، اگر بعضی از مسائل رو نمی پسندیدم و برام حل نشده بود که این دین رو قبول نمی کردم، می رفتم سراغ دینی که تمام مسائل و قواعدش قابل قبول باشه، اجباری نبود که مسلمان بشم.

من تقریباً روی تمام مسائل دین تحقیق کردم اثرات و علت اون ها را تا حدی که برام قابل قبول بشه پیدا کردم.

مگه می شه قسمتی از دین رو قبول کرد و قسمتی از اون رو رد کرد؟»

سارا: «آره می شه، البته نمی دونم می شه یا نمی شه. من با نماز و روزه مشکلی ندارم اما با بعضی از مسائل مخالفم.»

ص: ۴۵

کاترین: «آیا به قسمتی از کتاب الهی ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید؟ پس جزای چنین مردم بدکار چیست به جز ذلت و خواری در زندگی این جهان و سخت ترین عذاب در روز قیامت، خدا غافل از کردار شما نیست. (۱)»

با چه مسائلی مخالفی؟ علت مناسب و مستدلی برای مخالفت پیدا کردی؟ یا چون برات خوشایند نبود ردشون کردی و نپذیرفتی؟!»

سارا: «من اهل تحقیق نیستم. ولی به نظرم بعضی از مسائل قابل قبول نیست.»

کاترین: «مثلاً چی؟»

سارا: «من بیشتر روی مسائل زنا مشکل دارم. حجاب، حقوق زنان، ارث، چند همسری مردان و ...»

کاترین: «حوصله تحقیق که نداری، حتما حوصله گوش کردن هم زیاد نداری. خوب چی کار کنیم؟!»

سارا: «نه وقتی تو جواب سؤال هام رو می دی خوب قانع می شم و حس تحقیق پیدا می کنم. بین مثلاً حجاب. به نظر من زیاد هم ضرورت نداره. چرا زن ها باید این قدر خودشون رو بپوشوند؟»

کاترین: «اول از همه توی دین نظر تو مهم نیست. چون انسان نمی تونه برای خودش تصمیم بگیره باید تدابیر از مافوق بیاد. چون نمی دونه که چی به نفعشه و چی به ضررش. فقط کاری رو می خواد انجام بده که دلش می خواد.»

ص: ۴۶

۱- سوره بقره آیه: ۸۵ أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

حجاب در ادیان

کاترین: «اتفاقاً به نظر من حجاب لازمه یک زندگی خوب و سالمه. همه ادیان حجاب داشتند و بعداً حذف شده. بین، پس چیزی که در تمام ادیان بوده نکته مهمی بوده. ثمرات و عواقب خاصی داشته که در تمام ادیان بیان شده.»

سارا: «در کدام ادیان حجاب وجود داشته می تونی بهم ثابت کنی؟ تا جایی که من دیدم بجز مسلمان کسی حجاب نداره.»

کاترین: «بله، مسلمانان به این امر عمل کردند اما در دیگر ادیان هم حجاب بوده. اگر چیزی رو ندیدی دلیل بر نبودنش نیست. می تونم با سند برات ثابت کنم.»

اوایل حجاب برای من هم سخت بود. یک سال بعد از مسلمان شدنم حجاب گذاشتم. اثرات حجاب را در محیط آمریکا حس کرده بودم اما از نگاه ها و حرف های مردم می ترسیدم. خیلی تحقیق کردم بالاخره بعد از یک سال محجبه شدم.

تمام فایل هایی رو که در مورد اسلام و حجاب مطالعه کردم روی کامپیوترم هست. می تونم در اختیارت بذارم.»

سارا: «خیلی خوبه. همه رو برام ایمیل کن. خوب من آماده ام.»

حجاب در آیین یهود

کاترین: «از دین یهود شروع می کنم که قوانین سختی دارند. مواردی که در تورات به چادر و روبنده اشاره شده که نشان دهنده حجاب زنان بوده عبارت اند از:

ص: ۴۷

۱. تورات، کتاب روت باب سوم، عبارت ۱۵: بوعز به آن زن گفت: «چادری که بر تو است بیاور و بگیر. پس آن بگرفت و به او شش کیل جو پیموده، بر وی گذارد و به شهر رفت.»

۲. تورات، سفر پیدایش، باب ۳۸، عبارات ۱۴ و ۱۵: (درباره عروسی یهودا) "پس رخت بیوکی را از خویشتن بیرون کرده، برقی به رو کشیده و خود را در چادری پوشیده و به دروازه عینام که در راه تمنه است، بنشست."

این عبارات نشون می ده که در دین یهود هم پوششی برای زنان بوده. در قوانین یهود رعایت نکردن عفت و عشوه گری دارای مجازات بوده و حجاب از ضروریات زندگی به حساب می ومده به طوری که رعایت نکردن آن یکی از علل نزول بلا بوده.

۳. تورات، کتاب اشعیا نبی، باب سوم، عبارات ۱۶-۲۰: "خداوند زنان مغرور اورشلیم را نیز محاکمه خواهد کرد. آنان با عشوه راه می روند و النگوهای خود را به صدا در می آورند و با چشمان شهوت انگیز در میان جماعت پرسه می زنند. خداوند بر سر این زنان بلای گری خواهد فرستاد تا بی مو شوند. آنان را در نظر همه عریان و رسوا خواهد کرد. خداوند تمام زیورآلاتشان را از ایشان خواهد گرفت. گوشواره ها، النگوها، کلامه ها، عطردان ها، انگشترها و حلقه های زینتی. آری، خداوند از همه این ها محرومشان خواهد کرد. به جای بوی خوش عطر بوی گند و تعفن خواهند داد. تمام موهای زیبایشان خواهد ریخت و زیبایشان به رسوایی تبدیل خواهد شد."

ویل دورانت، در این مورد می گوید: «در طول قرون وسطی، یهودیان همچنان زنان خویش را با البسه فاخر می آراستند، اما به آن ها اجازه نمی دادند که با سر عریان به میان مردم روند. نپوشاندن موی سر، خلافی بود که مرتکب را مستوجب طلاق می ساخت. از جمله تعالیم شرعی یکی آن بود که

مرد یهودی نباید در حضور زنی که موی سرش هویداست، دست دعا به درگاه خدا بردارد.»^(۱)

نکته ای در کتاب تلمود^(۲)، یکی از کتاب های فقهی یهود، دیدم که برام خیلی جالب بود؛ هر زنی که از قوانین حجاب تخلف کنه مرد می تونه بدون پرداخت مهریه زن را طلاق بده:

«اگر زنی به نقص قانون یهود پردازد مثلاً بی آنکه سر را پوشیده باشد به میان مردم برود و یا با هر سنخی از مردان درددل کند و یا صدایش آنقدر بلند باشد که چون در خانه اش تکلم کند همسایگانش بتوانند سخنان او را بشنوند مرد حق دارد بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.»

دکتر مناخیم بریر، پرفسور ادبیات در کتاب زنان یهودی در ادبیات ربانی می گوید: همواره این سنت برای زنان یهودی وجود داشته است که با پوشش در مجامع بروند حتی این که تمام صورت را بپوشانند و تنها یک چشم را آزاد بگذارند.^(۳)

سارا: «وای چقدر جالب، اصلاً فکر نمی کردم انبیاء قبلی هم حرفی از حجاب زده باشند. تصور من این بود که حجاب مخصوص دین ماست و اسلام پایه گذار این قانون بوده.»

کاترین: «خسته که نشدی؟»

سارا: «نه، اصلاً.»

ص: ۴۹

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۲، ص ۶۲.

۲- کتاب تلمود عبارت است از تفاسیر متون تورات که طی قرون اولیه میلادی توسط دانشمندان طراز اول یهود صورت پذیرفته است و نیز مجموعه فقه مدون و آیین نامه زندگی یهودیان است.

۳- Dr . Menachim Brayer : “ He Jewish Women in Rabinic Lieraure ” p.۱۳۹

کاترین: «در دین مسیحیت هم حجاب بوده در چند جای انجیل ذکر شده که زنان چطور پوشش و حیا داشته باشن:

۱. انجیل، رساله اول پولس به تیمونائوس، باب دوم، عبارات ۹-۱۳: «زنان نیز باید در طرز پوشاک و آرایش خود باوقار باشند. زنان مسیحی باید برای نیکوکاری و اخلاق خوب خود مورد توجه قرار گیرند نه برای آرایش مو و یا آراستن خود به زیور آلات و لباس های پر زرق و برق. زنان باید در سکوت و اطاعت کامل به فراگیری مسایل روحانی پردازند. اجازه نمی دهم زنان به مردان چیزی یاد دهند و یا بر آن ها مسلط شوند.»

۲. انجیل، رساله اول پطرس، فصل سوم، عبارات ۱-۶: «برای زیبایی به آرایش ظاهری نظیر جواهرات و لباس های زیبا و آرایش گیسوان توسل نجوید. بلکه بگذارید باطن و سیرت شما زیبا باشد. باطن خود را با زیبایی پایدار یعنی با روحیه آرام و ملایم زینت دهید که مورد پسند خداست. این گونه خصایل در گذشته در زنان مقدس دیده می شد. ایشان به خدا ایمان داشتند و مطیع شوهران خود بودند.» ۳. انجیل، رساله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۱، عبارت ۶: «اگر زن نمی خواهد موی سر خود را بپوشاند، باید موی سرش را تراشد و اگر از این کار خجالت می کشد، پس باید سر خود را بپوشاند.»

۴. انجیل، رساله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۱، عبارت ۱۳-۱۷: «حال نظر خودتان در این باره چیست؟ آیا درست است که یک زن در یک جمع بدون پوشش سر دعا کند؟ آیا خود غریزه و طبیعت به ما نمی آموزد که سر زن باید پوشیده باشد؟ زیرا زن ها به موی بلند افتخار می کنند، چون مو برای پوشش به آن ها داده شده است در حالی که موی بلند برای مردان عیب است. اما اگر کسی می خواهد در این باره بحث و مجادله کند، تنها چیزی که

می توانم به او بگویم این است که ما همیشه این را تعلیم داده ایم که زن به هنگام دعا و یا نبوت باید سر خود را بپوشاند. تمام کلیساها نیز در این امر توافق دارند.»

نظر دو مرجع مسیحیت و دو اسقف بزرگ، کلمنت (۱) و ترتولیان (۲)، درباره حجاب این است که زنان باید کاملاً در حجاب و پوشیده باشند مگر آنکه در خانه خود باشند زیرا فقط لباسی که او را می پوشاند می تواند از خیره شدن چشم ها به سوی او مانع گردد. زن نباید صورت خود را عریان ارائه دهد تا دیگری را با نگاه کردن به صورتش وارد گناه کند. برای زنان مؤمن عیسوی در نظر خداوند پسندیده نیست که نزد بیگانگان به زیور آراسته گردد و حتی زیبایی طبیعی آن نیز باید مخفی گردد. زیرا برای بینندگان خطرناک است. (۳)

اگر دقت کرده باشی در تصاویر مذهبی زنان مسیحی پوشیده هستند، حتی الان هم همه راهبه ها محجبه هستند.»

سارا: «من تا به حال این ها رو نشنیده بودم. حتی روی این مسئله هم دقت نکرده بودم که چرا لباس راهبه ها پوشیدست.»

کاترین: «من هم تا قبل از اینکه دنبالش نرفته بودم چیزی نمی دونستم. اشکال ما آدم ها اینه که اگر چیزی رو نبینیم فکر می کنیم وجود نداره. خودت هم می تونی حجاب در ادیان رو مطالعه کنی.»

سارا: «من فکر می کردم چون اروپا و امریکا و کلا سرتاسر دنیا حجاب ندارن حجاب هم در ادیان آن ها وجود نداشته.»

کاترین: «نه، در کتاب های دینی شون اومده ولی چون بهش عمل نمی کنن به دست فراموشی سپرده شده.»

ص: ۵۱

۱- Titus Flavius Clemens , clement of Alexandria

۲- Quintus Septimus Florens Tertullianus)۱۶۰-۲۲۵ AD (

۳- De Cultu V-Vi / De Viginibus Velandi کتاب زن و آزادی، دکتر حکیم الهی ص ۵۳ و

البته، وقتی که می خواهن به کلیسا، کنیسه و معابدشون برن با پوشش می رن. مثلاً یهودیان موهای خود را با روسری یا با کلاه گیس می پوشونن تا احترام به خدا رو نشون بدن.

بعضی از زن های یهود بعد از ازدواج موی خود رو می پوشونن که نشون می ده ازدواج کردن. تا عملاً عفت و پاکی خود را ثابت کنن و موقعیت خودشون رو در اجتماع تایید کنن.

حتی اگه به یه قرن پیش و یا بیشتر توجه کنی، می بینی که حجاب بوده و سال به سال کم تر شده. حجاب یک دفعه برداشته نشده، بلکه ما ریزریز و به تدریج به عریانی و نیمه عریانی رسیدیم.»

توی دلم گفتم که آره، ما هم که مسلمونیم سعی می کنیم این حکم خدا را تا جایی که می تونیم کم رنگ تر کنیم.

سارا: «آخه در دید عموم دین ربطی به زندگی روزمره نداره و اجرای احکام اون انتخابیه. معمولاً دین در زمان های خاص و مکان های خاص استفاده می شه؛ ماه رمضان یا در مساجد و معابد.»

کاترین: «این جور آدم ها رو می گن دین دار دوره ای. مثلاً یک دوره مسلمان هستن و اعمال رو انجام می دن بعد دوباره می ذارن کنار! این ها یا خوانین یا خودشون رو زدن به خواب. البته خدا کنه که خواب باشن چون آدمی رو که خوابه می شه بیدار کرد اما آدمی که خودش رو زده به خواب هر چی هم صدش بزنی باز هم بیدار نمی شه. اتفاقاً یکی از دوستانم که به تازگی مسلمان شده می گفت: «من به این خاطر مسلمان شدم که دین اسلام در زندگی روزمره نقش داره و دینی نیست که مثلاً فقط برای یکشنبه ها باشه.»

همیشه یادت باشه، شیطان گام به گام انسان رو از خط خارج می کنه. امروز بهت می گه ولش کن نمی خواد این کار درست رو انجام بدی، فردا

بهت می گه اشکال نداره، اتفاقی نمی افته این گناه رو انجام بده، پس فردا می گه اصلاً این کار اشتباه و غلط صددرصد درسته!»

موضوع برام جالب شده بود چرا حجاب در تمام ادیان ذکر شده و ضرورتش چیه؟ حجاب در کشورهای غربی در قرون پیش چه جوری بوده؟ حجاب چه اثراتی داره؟ منافع آن برای زن چیه؟ حجاب چه اثری روی خانواده، زندگی زناشویی، تربیت نسل، جرائم و... داره؟!

سارا: «در دین زردتشت چطور، حجاب بوده؟»

کاترین: «چیزی درباره این دین نشنیدم.»

سارا: «این دین در ایران باستان بوده و الان هم پیروانی داره.»

کاترین: «من اطلاعاتی از این دین ندارم. می تونی خودت تحقیق کنی نتیجه اش رو هم به من بگی.»

سارا: «حتماً، برای من هم دعا کن تا از خواب بیدار بشم.»

کاترین: «تو بیدار شدی که اومدی دنبال تحقیق، اما هنوز از جات پا نشدی. با دانشگاه چی کار کردی؟»

سارا: «دیروز رفتم دانشگاه. قرار شد از ترم بعد ثبت نام کنم و این یه ترم رو هم تمام کنم.»

کاترین: «عالیه»

سارا: «کسی دیگه رو می شناسی که روی مسئله حجاب تحقیق کرده باشه و محجبه شده باشه؟»

کاترین: «زیادن. توی همون سایت paltalk می تونی با خیلی ها در این مورد حرف بزنی. راستی برنامه Skyp رو روی

گوشی موبایلت دانلود کن، تا بیشتر با هم در ارتباط باشیم.»

شب تصمیم گرفتم اخلاق و رفتارم را توی خونه تغییر بدم.

آخه که چی؟ چرا این قدر احم می کنم؟ چرا این قدر قیافه می ام؟ مگه چی شده؟ آسمون که به زمین نیومده؟

حس فعال بودن کاترین واقعاً بهم انرژی می ده من هم دلم می خواد فعال باشم این قدر مثل سیب زمینی بی خاصیت نباشم. نمی دونم چرا توی وجود ما جوون ها اون حس سرزندگی نیست. شاید به خاطر اینه که هدفی رو دنبال نمی کنیم. اون شب شام رو من آماده کردم. مامان و بابام کلی خوشحال بودن که من کاری می کنم و چهره ام خندونه. با این تصمیم روحیه خودم هم کلی عوض شده بود.

حجاب در دین زرتشت

به کاترین گفته بودم درباره حجاب در دین زرتشت تحقیق می کنم. به سایت های زیادی مراجعه کردم و به این نتیجه رسیدم که اون ها هم حجاب داشتن.

در کتاب _وندی داد_ زرتشتیان این گونه آمده است: «کلام ایزدی است که کردار زشت را نابود می کند، از توای مرد خواهش می کنم پیدایش و فزونی را پاک و پاکیزه ساز، از توای زن خواهش می کنم تن و نیرو را پاک و پاکیزه ساز.»^(۱)

تاکید و سفارش _موبدان_ به حفظ حجاب و پوششش، برگرفته از اصول اساسی این آیین در کتاب آسمانی _گاتا_ زرتشت است. پیروان این آیین برای حفظ امنیت کامل باید پوششش و حجاب را رعایت کنند. اصل آزادی اقتضا می کند برای سلب نکردن آزادی دیگران و عدم تهییج قوه شهوت دیگران پوششش و حجاب را رعایت کنند.^(۲)

ص: ۵۴

۱- کتاب وندی داد، ص ۲۷۵، بند ۱۰

۲- کتاب حریم ریحانه، ص ۵۰

شریعت زرتشت، عقیده دارد که حجاب یکی از ابتدایی ترین باورهایی است که در این شریعت به آن تاکید شده است.

در دین زرتشت، لباس رایج آن زمان که شامل لباس بلند، شلوار و سرپوش، یعنی چادر یا شنلی بر روی آن، بوده مورد تقریر و تنفیذ قرار گرفته است. هر چند که استفاده از سدره و کشتی، لباس مذهبی ویژه زرتشتیان، نیز توصیه شده است. البته بر هر مرد و زنی واجب است که هنگام انجام مراسم عبادی و نیایش، سر خود را بپوشانند.

بنا به گفته مؤید _رستم شهرزادی_ پوشش زنان باید به گونه ای باشد که هیچ یک از موهای سر زن از سرپوش بیرون نباشد. در خرده اوستا، به طور صریح چنین آمده است:

«نامی زت واجیم، همگی سر واپوشیم و همگی نماز و کریم بدادار هورمزد؛ یعنی همگان نامی ز تو بر گویم و همگان سر خود را می پوشیم و آن گاه به درگاه دادار اهورمزدا نماز می کنیم».

براساس آموزه های دینی، یک زرتشتی مؤمن، باید از نگاه ناپاک به زنان دوری جوید و حتی از به کارگیری چنین مردانی خودداری کند. در اندرز _آذربادماراسپند_ مؤید موبدان آمده است: «مرد بدچشم را به معاونت خود قبول مکن.» پوشش موی سر و داشتن نقاب بر چهره، پس از سقوط ساسانیان نیز ادامه یافته است.

مطالبی رو که پیدا کرده بودم برای کاترین فرستادم. اون هم خیلی خوشحال شده بود. بهم گفت که تحقیقم رو کامل تر کردی.

صبح رفتم سراغ سایت paltalk. سایت مثل همیشه شلوغ بود. نمی دونستم چطور شروع کنم. نوشتم من دارم در مورد حجاب تحقیق می کنم کسی دوست داره به من کمک کنه؟

فلرا: «چند وقته که داری تحقیق می کنی؟»

سارا: «تقریباً ده روزه.»

فلرا: «به چه نتیجه ای توی این چند روز رسیدی؟»

سارا: «فهمیدم که ادیان دیگه هم حجاب داشتن. اما خیلی دلم می خواد با اون هایی که تازه حجاب گذاشتن حرف بزنم. چرا حجاب گذاشتن و چرا احساس کردن که حجاب ضروریه؟»

فلرا: «فکر کنم تمام کسانی که توی چت هستن می تونن کمکت کنن و داستان محجبه شدن و علتش رو بهت بگن.»

سارا: «دوست داری خودت برام تعریف کنی که چرا حجاب گذاشتی؟»

فلرا: «با کمال میل. خیلی خوشحال می شم اگه خاطرات محجبه شدنم به کسی کمک کنه. من تو یه شرکت طراحی لباس زنانه کار می کردم. شرکت ما یکی از شرکت های معروف طراحی مد لباس زنانه بود.

بیشتر طراحان شرکت مرد بودن. تمام هدف شرکت این بود که چه لباسی طراحی کنن که بیشتر مشتری رو جلب کنه و لباس تحریک آمیزتر باشه. بالاخره اینکه رنگ، مدل و تزئیناتش چطوری باشه که جذاب تر باشه.

بعضی وقت ها اعصابم خورد می شد که چرا مردها تصمیم می گیرن که ما زن ها چی بپوشیم. انگار زن یه وسیله یا یه عروسک خوشگله در خدمته آقایون!

بعد از اینکه لباس طراحی و دوخته می شد چند نفر باید می پوشیدن تا آقایون نظر بدن تا عیب و ایراد لباس گرفته بشه.

در قسمت فروش هم چند تا دختر جوان لباس های جدید رو می پوشیدن و با ادا و اطوار زنانه و با استفاده از جذابیتشون سعی می کردن مشتری رو جلب کنن.

من اهل دین و مذهب نبودم ولی از کارها و روش اون ها خیلی بدم می اومد.

یه روز با خودم فکر می کردم که با پوشیدن این لباس ها تو یه مهمونی دل چندتا مرد شکار می شه؟! چند تا مرد از زنشون سرد می شن و کانون گرم چند تا خانواده مثل خانواده ما یخ می زنه!

اگه واقعاً هدف لذت جنسی و شهوت نیست چه اصراری که زن ها اینطوری لباس بپوشن؟

البته این مسئله را تا وقتی که توش نباشی نمی تونی احساس کنی؟ شاید هم باورت نشه؟ من زندگی بدی داشتم. پدر و مادرم از هم طلاق گرفتند.

پدرم با چند نفر دیگه رابطه داشت. اصلاً عشق و علاقه ای به خونه و خونه اومدن نداشت. بیشتر وقت فراغتش صرف خوشگذرانی خودش می شد.

چند سال با مادرم زندگی کردم و بعد از چند سال مادرم هم ازدواج کرد. توی خونه ما عشق و علاقه ای نبود. برای این که اساسی وجود نداشت. البته این معضل خیلی هاست.»

سارا: «واقعاً همین طوره، چطور مسلمان شدی؟»

فلرا: «خانواده ام کاتولیک بودن و من هم تابع دین اون ها. بعد از طلاق پدر و مادرم، احساس شکست می کردم انگار به هیچ جا تعلق نداشتم. از رفتن به کلاس های دینی یکشنبه ها و کلیسا و هر چیزی که به آن مربوط می شد پفره می رفتم. از حرف هاشون خوشم نمی اومد. از ۱۴ سالگی سعی کردم درباره دینم تحقیق کنم اما هر وقت کتاب مقدس یا کتابی در مورد دین کاتولیک می خوندم جواب درستی برای سؤال هام درباره زندگی و هدف زندگی پیدا نمی کردم.

یه روز تو یکی از کتاب های مذهبی با کلمه اسلام روبه رو شدم. چیزی درباره اسلام نمی دونستم. بجز اطلاعات غلطی که از رسانه ها و مردم درباره اسلام و مخصوصاً وضعیت زنان مسلمان شنیده بودم؛ همین انگیزه ای شد تا درباره اسلام تحقیق کنم و ببینم این چه دینی که این قدر زن رو خوار و حقیر می کنه؟ می خواستم بدونم چیزای که درباره این دین شنیدم صحت دارد یا نه؟! اولش فقط حس کنجکاوی بود!

بعدا فهمیدم هیچ کدوم از شنیده هام درست نبوده. بلکه در دین اسلام زنان با مردان مساویند. زن ها تو این دین نسبت به ادیان دیگر مقام و جایگاه محترم تری دارن. مسلمان ها به مسیح اعتقاد دارن و اون رو پیامبر خدا می دونن.

به مطالعاتم ادامه دادم تا همه چیز برام روشن شد و تصمیم گرفتم مسلمان بشم.»

سارا: «حالا که مسلمان شدی نظرت درباره اسلام و قرآن چیه؟!»

فلرا: «من مطمئنم که اسلام تنها راه زندگیه. اسلام نوریه که با آن نور می تونیم راه رو ببینیم.»

قرآن کتاب حل المسائله. خدا در قرآن درباره تمام مسائلی که ممکنه برای بشر مشکل ساز بشه راه حل گذاشته. حتی ارتباط بین زن و مرد و نحوه نگاه کردن، حرف زدن و پوشش رو هم مشخص می کنه.

یه روز که آیه ۳۰ و ۳۱ نور رو می خوندم کلی گریه کردم.

گفتم خدایا چقدر شیوا راه رو به ما نشون دادی ولی ما به خاطر هوس خودمون از راهت فاصله گرفتیم و به این چاه افتادیم که روزبه روز با پیشرفت تکنولوژی این چاه رو واسه خودمون عمیق تر می کنیم.

خدا توی این آیات مسئله حجاب، نگاه به نامحرم، راه رفتن و زینت کردن رو گفته و می خواد نشون بده که چطور زن ها بازیچه دست مردهای هوس باز نشن و حریم زندگی ها رو حفظ کنن. من این ها رو واقعاً توی محیط کارم حس کرده بودم.»

چطور محجبه شدم!

سارا: «چطور محجبه شدی؟ با مشکل روبه رو نشدی؟»

فلرا: «مشکل که خیلی داشتم. اما می دونستم واقعاً حجاب لازمه. البته از مردم می ترسیدم از نگاه های دلسوزانه، پرحقارت و شاید تنفرآمیزشون...»

یه بار خواهرم قرار بود بیاد کلاس دنبالم. وقتی منو با روسری دید عصبانی شد و گفت اون آشغال رو از سرت در بیار. فکر کنم تمام دوست هام شنیدند. خیلی ناراحت شده بودم. البته اون روز تا خونه روسری رو در نیاوردم اما

بعدش دیگه نتونستم و تا به مدت هم دیگه حجاب نداشتم. ولی باید تصمیم خودم رو می گرفتم. به خودم گفتم مثلاً اگر پزشکیت بهت بگه باید تحت درمان قرار بگیری باز هم می گی نه، به خاطر مردم فعلاً نه؟! باید از خدا بترسم یا از مردم؟ اصلاً این کار عقلانی یا نه؟

بالاخره تصمیم گرفتم سر کار با حجاب برم. از شب روسری و لباس هام رو آماده گذاشتم که بهانه ای نداشته باشم که یادم رفت یا وقت نیست و... صبح لباس هام رو پوشیدم و روسری رو هم سرم کردم. قلبم به شدت می زد، استرس زیادی داشتم تا شرکت همش فکر می کردم. منتظر نگاه ها و حرف ها و متلک های همکارانم بودم. «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتم و در شرکت رو باز کردم. فکر می کردم الان همشون می خندن و منو مسخره می کنند. اما همه مثل روزهای قبل مشغول کارهاشون بودند. هیچ اتفاقی نیفتاد. اتفاقاً یکی از همکارانم بهم گفت که چقدر روسری بهت می آد!

اون روز از خوشحالی توی پوستم نمی گنجیدم من بالاخره موفق شده بودم با حجاب سر کار برم. احساس زیبایی می کردم. احساس می کردم بالاخره تونستم رضایت خدا رو به دست بیارم.

حتی باورت نمی شه همکارانم از اون به بعد بیشتر بهم احترام می داشتن.»

سارا: «خیلی جالب بود. الان هم توی همون شرکت کار می کنی؟»

فلرا: «نه از محیط اونجا بدم می اومد. بعد از مسلمان شدنم استعفا دادم. الان توی دفتر یک مجله کار می کنم.»

سارا: «اونجا چی کار می کنی؟»

فلرا: «حسابدارم. تو هم کار می کنی؟»

سارا: «نه کار نمی کنم. راستی رفتار خانواده ات باهات چگونه؟ خواهی؟»

فلرا: «اوایل واسه اون ها هم سخت بود. خواهرم دلش نمی خواست با من جایی بره.»

اما به نظرم اگر همیشه روی عقیده و اعتقادات محکم بایستی کسی جرئت نمی‌کنه دخالت کنه. اگه خود انسان سست نباشه دیگه همه چیز حل می‌شه. اطرافیان کم کم عادت می‌کنن و تو رو همون طوری که هستی می‌پذیرن.

سعی می‌کردم با رفتارم اون‌ها رو جذب کنم. تا ظاهرم براشون مشکل ساز نشه. البته طبق آیه قرآن توی خونه لباس‌های خوب می‌پوشم. سعی می‌کنم ظاهر شیک‌تری داشته باشم.

می‌دونم ما کارمون برعکسه. زینتمون رو توی خیابون آشکار می‌کنیم و توی خونه نسبت به قیافه مون بی تفاوت می‌شیم.»

سارا: «واقعاً همین طوره. می‌تونم ایمیلت رو داشته باشم تا هر وقت سؤال داشتم باهات تماس بگیرم؟»

فلرا: «بله حتماً. منتظرت هستم.»

بعد از خداحافظی با فلرا رفتم قرآن رو آوردم آیاتی رو که گفته بود رو پیدا کردم، واقعاً مصداق زندگی من بود. کامران چشم چرانی می‌کرد و من هم زینتم برای بیرون از خونه بود. نتیجه اش رو هم دیدم. توی خونه اصلاً حوصله نداشتم. آخه کامران هم اصلاً توجه نمی‌کرد شاید هم اون توجه می‌کرد و من بی توجه بودم یا شاید هم رنگ و وارنگ تر از من رو بیرون دیده بود و واسه همین من براش جلوه ای نداشتم. ولی توی زندگی خیلی‌ها، محرم‌ها هیچ حقی ندارن و زیبایی و زینت زن برای چشم‌های مردان بیرون از خونه ست.

فرشته ای در خیابان و کلفتی در خانه

یه همسایه داشتیم که خیلی به روز بود. من همیشه افسوس تیپ و قیافه اون رو می‌خوردم. یه بار پستیچی نامه ای براشون آورده بود، چون نبودن من گرفتم. فردای اون روز رفتم نامه رو بهشون بدم، اما در کمال ناباوری خانومی در رو باز

کرد که با خانوم شیک و آرایش کرده همسایه کیلومترها فاصله داشت. خانومی با موهای ژولیده و یک زیرشلواری مردونه و یک تی شرت پشترو. خشکم زده بود نامه رو دادم و او مدم پایین. به خودم می گفتم این همون خانومه بود؟ نه امکان نداره! بیچاره شوهرش! مگه همچین چیزی ممکنه! اگر مردهای توی خیابون این خانم رو با این سرووضع می دیدن باز هم نگاهش می کردن.

بسا زن را که سوء رسم و رفتار

نماید برسیه بختی گرفتار

بود در خانه تا همصحبت شوی

نشیند بی نشاط و تند و اخمو

چو یک بیگانه از در باز آید

سر شوخی و لطف و ناز آید

دهد زینت به روی و موی خود زود

که باید پیش مهمان پاک روی بود

لباس مندرس پوشد به منزل

که چرکین می شود بیننده را دل

نبیند تا بود در توی خانه

رخش صابون و مویش روی شانه

چو پیش آید یکی مهمان و سور

بیاراید خودش را شاد و مسرور

زهی آرایش بی ارز و مقدار

که می باشد برای کوی و بازار

خودآرایی زنان را گرچه نیکوست

بهین زینت ولیکن عفت اوست

اگر زن صاحب روی نیکوست

رخ نیکوی آن از آن شوی اوست

خوشا آن سرخی اندر روی زن ها

که از شرم و حیا گردد هویدا(۱)

خدایا کم کمون کن واقعیت ها رو ببینیم و درک کنیم.

ص: ۶۳

۱- شاعر: مهیندخت دارایی

کاترین بهم ایمیل زده بود و آدرس یکی دیگه از دوستهایش رو داده بود که داشت در مورد حجاب تحقیق می کرد و می خواست مجموعه اش رو چاپ کنه. بهش ایمیل زدم و قرار شد به برنامه Skyp بیاد.

انگار تو رودخونه ای بودم که جریان آب منو با خودش می برد، من توی این میسر دوستای خوبی پیدا کرده بودم.

بعد از احوال پرسسی متوجه شدم پدر و مادرش ایرانی هستن و الان تو استرالیا زندگی می کنن. نینا خوب فارسی حرف می زد و اسه همین راحت تر ارتباط برقرار کردیم .

سارا: «چی شد که تصمیمی گرفتی این کار رو بکنی؟»

نینا: «یه خانم دکتری به نام هانا دُور(1) روی اثر روانی حجاب کار می کرد. این خانم مؤسس مرکز روانشناسی اسلامی در استرالیاست. چند دفعه بعضی از سایت ها هم دعوتش کردند. از بحث هاش خیلی خوشم می اومد.

ص: ۶۵

توی اون جمع سؤال های زیادی پیش می اومد و من با اینکه محجبه بودم نمی تونستم جواب بدم. برای همین انگیزه قوی تری برای مطالعه بیشتر پیدا کردم.

من سؤال هام رو در مورد حجاب جمع آوری می کنم و بعد جوابهاشون رو پیدا می کنم. تا الان حدود ۵۰ سؤال رو با جواب جمع آوری کردم. تو هم می تونی کمکم کنی و هر سؤالی رو که به ذهنت میرسه رو برام ایمیل کنی.»

سارا: «من معلوماتم در مورد حجاب کمه. می خوام جواب سؤال های ذهنم رو درباره حجاب پیدا کنم. من محجبه نیستم. اما تا جایی که بتونم کمکت می کنم.»

نینا: «شاید سؤال هات همون هایی باشه که من دنبالشونم. خیلی خوبه که دنبال جواب می گردی. من هم دنبال سؤال می گردم پس می تونیم با هم همکاری کنیم.»

چرا باید بین زن و مرد دیوار و حائلی باشد؟

سارا: «پس بیا شروع کنیم سؤال اول، چرا باید بین زن و مرد دیوار و حائلی باشه؟ چرا زن باید خودش رو بپوشونه؟»

نینا: «چرا نباشه؟ از نبودنش چه سودی حاصل شده؟!»

مولوی در مورد وجود یه حائل یا یه دیوار بین زن و مرد شعر قشنگی داره که مفهومش اینه که مرد مثل آبه و زن مثل آتش. اگر بین آن ها دیواری نباشه آب غالب می شه و آتش رو خاموش می کنه اما اگه بین آن ها حائل و حجابی باشه یعنی آب را در دیگی بریزند و آتش در زیر آن دیگ روشن کنند؛ آن وقت آتش است که آب رو تحت تأثیر خودش قرار می ده و یواش یواش اون رو گرم می کنه و سراسر وجود اون رو تبدیل به بخار می کنه. این طوری نه تنها آتش از بین نمی ره بلکه وضعیت آب رو هم آتش مشخص می کنه.»

آب غالب شد بر آتش از لهیب

ز آتش او جوشد چو باشد در حجیب

چونکه دیگی حایل آمد آن دو را

نیست کرد آن آب را کردش هوا

سارا: «یعنی کنترل دست آتشفه.»

نینا: «بله همینطور، این زنه که دلبری می کنه و مرد رو در دام خودش اسیر می کنه و شکارچی قلب و دل مرد می شه. زن هم برای حفظ موقعیت خودش در برابر مرد، به این نتیجه رسیده که حیا بهترین تدبیره. چون از لحاظ جسمی نمی تونه در برابر مرد مقاومت کنه در نتیجه از نقطه ضعف مرد استفاده می کنه. حالا- اگر این کارت سبز رو هم از دست بده و خودش رو راحت در اختیار شیر میدان بگذاره چی می شه؟»

ویل دورانت در کتاب _لذات فلسفه_ می نویسد: «خودداری از انبساط و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. حیا، امری غریزی نیست بلکه اکتسابی است زنان دریافتند که دست و دلبازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود نیز یاد دادند. زنان بی شرم فقط در موارد زودگذر برای مردان جذاب هستند. مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بدون آنکه بداند، حس می کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می دهد.» (۱)

این یه اسلحه برای زنه، مرد هم در ذات وجودش همین رو می خواد چیزی رو که راحت و رایگان به دست بیاره براش ارزشی نداره و خیلی راحت می زاره کنار و یکی دیگه از حراجی بر می داره. _آلفرد هیچکاک_ هم می گه: «من معتقدم که زن باید مثل فیلمی پرهیجان باشد بدین معنا که ماهیت خودش را کم تر نشان بدهد و برای کشف خود، مرد را به نیروی تخیل و تصور زیادی وا دارد.» باید زنان همیشه به همین روش رفتار کنند

ص: ۶۷

یعنی ماهیت خود را کم تر نشان بدهند و بگذارند مرد برای کشف آن ها بیشتر به خود زحمت دهد.»

— برتراندراسل — هم می گه: «از لحاظ هنر، مایه تاسف است که به آسانی به زنان دست یابی و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد.»^(۱)

اما الان وصال دشوار که نیست هیچی، اصلاً معنای وصال هم از بین رفته است. عاشق و معشوقی و وصال جاش رو داده به بده و بستان.»

سارا: «دلایلت قانع کننده ست و با اون ها موافقم. قبلاً جمله ای از ویل دورانت خونده بودم: «آنچه بجوئیم و نیابیم عزیز می گردد. زیبایی به قدرت میل بستگی دارد. میل با اقتناع و ارضاء، ضعیف و با منع و جلوگیری، قوی می گردد.»^(۲)

اما این موضوع خیلی مطرح می شه که علت اصلی این انحرافات و چشم چرانی ها به خاطر نبودن آزادی و این ممانعت هاست. اگه زن و مرد آزاد باشن که هرطوری که می خوان بیرون بیان و با هم راحت باشن دیگه این قدر هرزگی و چشم چرانی و مسائل دیگه پیش نمیاد.»

آزادی جنسی و فروکش کردن نیاز

نینا: «بحث خوبییه. می تونیم با هم روی همین موضوع کار کنیم که آیا آزادی جنسی باعث فروکش کردن نیاز می شه یا نه باعث طغیان می شه؟ اثرات آن از لحاظ جنسی، روانی و اجتماعی چیه؟ این آزادی چه اثری رو خانواده و نسل داره؟

ص: ۶۸

۱- زناشویی و اخلاق، ص ۲۶ و ۳۶.

۲- لذات فلسفه، ص ۱۳۳.

می دونی این بحث مختص به ایران نیست. فروید پایه گذار علم روانکاوی معتقد بود آزادی غریزه جنسی ضروری است. بر فرض تو کشورهای دیگه که آزادی بیشتر دارن که البته بهتر به جای آزادی اسم اون رو بذاریم دربندی، مگه این مشکل حل شده؟

نه، اگه قرار بود این غریزه با آزادی فروکش کن و مسئله زن برای مرد حل بشه، پس چرا هنوز آمار تجاوزات در دنیا لحظه به لحظه افزایش پیدا می کنه و امنیت زن ها روز به روز کمتر می شه؟

مثل آتش که هر قدر نفت بریزی شعله ورت می شه. نمی تونی بگی که اونقدر نفت می ریزم تا ارضا بشه و خاموش بشه.

این عطش و آتش روحی هم همینطوره. تو مدل به مدل بهش ارائه کن باز تقاضاش بیشتر می شه و چیزه دیگه می خواد.

خوب آخر این شعله چیه؟ شعله ور شدن حس و عطش تنوع طلبی که دیگه این عطش رو با هیچ آبی نمی شه از بین برد. از یکی سیراب می شه و متوجه شخص دیگه، مدل دیگه و رنگ دیگه می شه.

وقتی که پوشش کنار بره و چشم مدل های مختلف رو ببینه ناخداگاه به سمت اون کشیده می شه.

دل برود، چشم چو مایل بود

دست نظر رشته کش دل بود

چشم از دیدن سیر نمی شه و دل هم دنباله رو چشمه. هر چی که چشم ببینه دل هم می خواهد حتی اگر خواستش مضر باشه. حضرت علی (ع) می فرمایند: «وقتی که چشم مورد شهوت انگیز را ببیند فکر از توجه به عاقبت ناتوان است.»^(۱)

واقعاً این نگاه ها عواقب تأسف باری را به وجود میاره. اگر کسی بگه این قدر نگاه می کنم و دنبال خواهش های دلم می رم تا سیر بشم مثل اینکه بخواد توی

ص: ۶۹

آتش چوب بریزه و بگه این قدر چوب می ریزم تا خاموش بشه. خاموش می شه؟!!

این عطش، هوس است و ارضاشدنی نیست. مثل فردی که مبتلا به بیماری استسقااست و همیشه تشنه ست. اگه مثل پادشاهان قدیم حرمسرا هم داشته باشه باز هم اگر زنی توجه اش را جلب کنه، می خواد. البته الان با این وضعیت حیا و عفاف، مردانی که نخوان پا روی هوشون بذارن، حرمسرای آزاد دارن. قدیم یک خسرو پرویز و هارون الرشید به داشتن حرمسراهای بزرگ معروف بودن و حالا... .

آتش خانمان سوز

خوب عواقب این عطش چیه؟

سارا: «از بین رفتن علاقه ها»

نینا: «بله، فروپاشی خانواده ها، از بین رفتن صمیمیت و سرد شدن زن و مرد از همدیگه، طلاق، به بی راهه رفتن غریزه جنسی، کودکان نامشروع، تجاوزات، هم جنس بازی، مشکلات بیش از حد ارضای جنسی، کودک آزاری و هزاران درد بی درمان دیگه!»

آیا تحریکات در جامعه ای که حجاب واقعی وجود داره به اندازه جایی که زنان نیمه برهنه در آن حاضر می شن؟!!

سارا: «نمی دونم، اما ما هم همین مشکلات رو داریم!»

نینا: «منظورم ایران نیست البته اگر چه بهتر از جاهای دیگه ست اما حجاب ظاهریه و در بعضی موارد اصلاً نمی شه اسمش رو حجاب گذاشت چون از هر ترفندی برای جلب توجه و ایجاد تحریک استفاده می کنند؛ شاید اگر حجاب نداشته باشن کمتر جلب توجه کنند! یه آقایی که برای اولین بار اومده بود ایران

می گفت که دختران ایرانی با این نوع پوشش و آرایش بیشتر باعث تحریک من می شن تا دختران و زنان بی حجاب کشور خودم.»

سارا: «بین من آرایش و زیبایی رو دوست دارم و واسه دل خودم اینطوری می پوشم. دلم می خواد به روز باشم و هیچ قصد بدی ندارم و فکر نمی کنم باعث تحریک کسی بشم.»

نینا: «من مطمئنم که تو هیچ قصدی نداری اما از دل دیگران که خبر نداری. ما توی اجتماع زندگی می کنیم و دیگه دوره غارنشینی، هزاران ساله که تموم شده. همه افراد جامعه نسبت بهم مسئولیم. نمی تونم بگم من اینطوری دلم می خواد، من این مدل رو دوست دارم، زندگی اجتماعی یعنی ما. مطمئن باش نحوه پوشش و لباس و راه رفتنت یه نفر رو بیمار می کنه.

بین مثلاً من دو تا شیرینی دارم از نظر کیفیت و طعم و مزه یکسان، اما یکی از اون ها رو با خامه دو رنگ، توت فرنگی، موز، شکلات و ترافل تزئین می کنم. دوست داری کدوم رو نگاه کنی و از دیدن کدوم لذت می بری؟»

سارا: «خوب معلومه، اونى که تزئین کردی!»

نینا: «پس چطور از مردان خلاف این رو انتظار داری؟ به نظرت مرد کدوم خانوم رو نگاه می کنه؟ اونى که خودش رو مثل شیرینی خامه ای درست کرده یا اونى که ظاهری پوشیده داره؟»

آیا این مرد به سمت مانکن های زیبا و آرایش کرده و طناز و خوش اخلاق با لباس های زیبا، که باهاش با عشوه و ناز حرف می زنن کشیده می شه یا به سمت چهره تکراری و خسته زنش که روز سختی رو تو خونه با بچه ها و یا در محیط کار گذرونده؟ آیا می تونه به همسرش وفادار باشه و پایبند زندگی و مشکلاتش بمونه؟ آیا این انگیزه ایجاد نمی شه که وقت بیشتری را با این خانوم ها بگذرونه؟ زن خودش را با اون ها مقایسه نمی کنه؟ از زندگی دلسرد نمی شه؟ زمینه انحراف و طلاق به وجود نیاد؟»

سارا: «چرا، پیش میاد.»

نینا: «روزانه چقدر می شنویم که آقای با خانومی آشنا شده و همسر قبلی رو طلاق داده یا زن و فرزند را تحت فشار قرار داده یا حتی کشته تا به معشوقه جدیدش برسه. با این وضعیت باز هم می تونیم بگیریم همه آزاد باشن لباس و آرایش من ربطی به کسی نداره و من قصد انحراف ندارم؟»

نیازهای زن و مرد و قدرت اون ها واقعاً متفاوته.

بین، مثلاً اگر مردی از قدرت جسمانش به طور ناصحیح استفاده کنه و توی خیابون از پیش هر کی رد می شه یه چک بزنه به صورت اون چی می شه؟ همه اعتراض می کنن و به پلیس زنگ می زنن که این آدم دیوونه و روانی رو از خیابون جمع کنن. فرداش تموم روزنامه ها می نویسن و تلویزیون نشون می ده که این مرد راه می ره و به صورت مردم سیلی می زنه، اما وقتی زنی از قدرت زیبایی و دلبری استفاده می کنه و از کنار هر مردی که رد می شه دل اون مرد را می لرزونه و سیلی محکمی به روح و روان اون می زنه که شاید عوارضش بسی بیشتر از آن چک باشه، هیچ اعتراضی وجود نداره و نباید وجود داشته باشه. مگه نه؟!»

سارا: «نمی دونم. نمی دونم.»

نینا: «باز هم می تونم بگم من واسه دل خودم اینطوری لباس می پوشم؟ البته تازه این قسمتی از عواقب این عطشه.»

سارا: «چرا قسمتی؟»

نینا: «بدبختی هنوز ادامه داره. حوصله داری یا می خوای بذاریم یک روزه دیگه؟»

سارا: «به نظرم بزاریم واسه یه جلسه دیگه. من باید فکر کنم.»

بعد از خداحافظی با نینا تمام مکالماتمون رو دوباره خوندم و روی جمله جمله اش فکر کردم؟! من همیشه به مامانم می گفتم من قصد انحراف

ص: ۷۲

ندارم و نمی‌خوام زندگی کسی رو بهم بزنم و یا کسی رو منحرف کنم من فقط می‌خوام شیک و به روز باشم و این مسئله به کسی ربط نداره. اگر کسی این قدر سست اراده ست چشم هاشو ببند، چرا من خودم رو پوشونم! لباس و آرایش من به کسی آسیب نمی‌رسونه.

چرا من این جور می‌فکر می‌کردم؟ چرا این قدر دلایل من بچه‌گانه بود؟ چرا عادت نکردم برای هر کاری فکر کنم و خوب و بد اون رو بسنجم؟ چرا همه کارها و تصمیماتم طبق خواسته دله نه خواسته عقل؟

ادامه گفت وگو با نینا

چند روز بعد دوباره با نینا قرار گذاشتم و بحثمون رو ادامه دادیم.

سارا: «روی حرف هات خیلی فکر کردم.»

نینا: «به نتیجه ای رسیدی یا نه؟»

سارا: «تا حدودی، اما دلم می‌خواد باز هم تحقیق کنم. بحثمون به اینجا رسید که این تازه قسمتی از مشکلاته.»

نینا: «مشکلات دیگه تحریک بیش از اندازه غریزه جنسی و تست هر نوع رابطه و لذت بردن از هر گونه وسایل مختلف سمعی، بصری و لمسی برای ارضا کردن این غریزه ست. افرادی هستن که می‌گن ما هر نوع رابطه ای رو امتحان کردیم، اما به هیچ وجه ارضا نمی‌شیم. از آن بدتر بی تفاوتی نسبت به جنس مخالفه و این بی تفاوتی وحشتناکه. هم جنس بازی و جایگزینی حیوان و زن و مرد مصنوعی به جای انسان هم ثمره این بی تفاوتیه.»

چون عطری که باید تو شیشه باشه تو فضا پخش شده و بوش عادی شده و دیگه حس نمی‌شه. انسان به دنبال چیز جدیدیه که نفس تنوع طلبش رو ارضا کنه و نتیجه اون انحراف از فطرت پاک انسانیه.»

سارا: «یکبار تو به مجله با به زن خیابانی مصاحبه کرده بودن ازش پرسیده بودن بیشتر مشتری های شما مجرد هستن یا متاهل؟

گفته بود همه جوهر داریم. اما جدیداً اون ها فکر می کنن ما بازیگر فیلم های پر نو هستیم و خواسته های عجیب و غریب از ما دارن.»

نینا: «واقعیه. ذائقه جنسی افراد به علت عوامل تحریک کننده و تماشای فیلم های پر نو تغییر کرده و باعث شده مردها برای ارضای امیال جنسی خود به مکانی خارج از حریم خانواده هدایت بشن.

به نظرت کسی که درگیر چنین مسائلی هست می تونه خانواده ای رو هدایت کنه؟ چنین فردی ذره ای از آرامش رو حس می کنه؟ این انسان ها از نظر روانی چه حالتی دارن؟ این انسان، انسانیه که هدف از خلقتش خلیفه خدا بودن بوده؟ شاید از بعضی جهات از حیوان هم پایین تر باشه. چون حیوان هم برای غریزه اش حدی قرار می ده و این قدر به هم نوع خودش آسیب نمی زنه.

هدف حجاب و عفت هم جلوگیری از این بدبختی هاست. ولی متأسفانه همه متجدد شدیم! اسلام خواسته تا با حجاب حریمی بین زن و مرد به وجود بیاره تا هر زنی برای همسرش جلوه داشته باشه. اما متأسفانه بی حجابی این حریم ها و جلوه ها رو از بین برده و پایه و اساس خانواده را سست کرده.

سالانه چندین کنفرانس و جلسه در دنیا برپا می شه تا راه حلی پیدا کنند که کانون خانواده ها حفظ بشه، بی بندوباری کمتر بشه و امنیت زن ها بیشتر، اما راه حلی پیدا نمی کنن.

چون راه حل این مسائل و مشکلات، فقط حجاب و حیا. اما کو حیا؟ حتی سایه ای از حیا هم دیگه وجود نداره. اون ها روی هر راه حلی فکر می کنن بجز حجاب.

حجاب محدودیت برای مرد

سارا: «آخه هیچ کی به این جنبه ها فکر نمی کنه. من خودم هم هیچ وقت فکر نمی کردم که بی حجابی می تونه اثرات بدی داشته باشه! به نظرم حجاب فقط یک جور محدودیت برای زن بود.»

نینا: «بله، من هم موافقم حجاب یک جور محدودیته اما نه برای زن بلکه برای مرد. وقتی که حجاب داری این تویی که تصمیم می گیری و مرد از لذت بردن و دیدن تو محروم می شه.»

اما وقتی که حجاب نداری یعنی برای مرد مجوز عبور صادر کردی. پس این مرده که با حجاب تو و با حدودمرزی که تو برایش مشخص می کنی، محدود می شه.»

سارا: «اتفاقاً بعضی مردها هم از این محدودیت ناراضی هستن.» یه آقایی می گفت: «حجاب نوعی بی احترامی و توهین به مرداست!»

نینا: «به نظر من احتمالاً روش نمی شده که بگه با حجاب راه هوس های منو می بندید!»

حجاب سد آزادی

سارا: «بله، حق باتوست. ولی نمی دونم چرا همه فکر می کنن که حجاب مانع آزادیه؟»

نینا: «سال ها رو این مسئله کار شده تا توی ذهن من و تو این افکار شکل گرفته. ما هم باید سال ها کار کنیم تا عقیده درست رو جا بندازیم.»

اول، باید ببینی معنای آزادی چیه؟ آزادی فقط نداشتن حجابیه؟! یا آزاد شدن هرگونه روابط و آزادی غریزه جنسی و باز کردن افسار این غریزه ست؟

اگر آزادی بی‌امنیتی زن هاست، پس دیگه اسمش آزادی نیست. آیا واقعاً با این نوع آزادی، گزینه جنسی کنترل می‌شه، پس چرا تو کشورهایی که مهد هرگونه آزادی هستن تو هر شش دقیقه به یه زن تجاوز می‌شه؟

چند وقت پیش خبرگزاری فرانسه اعلام کرد که یک سوم زنان در نروژ، آمریکا، هلند، زلاندنو مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌گیرن. تازه طبق گفته سایت RAINN، شبکه ملی بررسی تجاوز و آزار و زنای با محارم، قریب به ۶۰ درصد از تجاوزات هرگز به پلیس گزارش نمی‌شه و از هر ۱۶ متجاوز، ۱۵ نفر حتی یک روز هم زندانی نمی‌شن.

واقعاً علت ناامنی زن‌ها تو این کشورها چیه؟ آیا علتش عدم دسترسی به زنه؟ یا این آزادیه که باعث شده این گزینه طغیان کنه و سد رو بشکنه و اطرافش رو ویران کنه؟

بیش از صدساله که جهانیان می‌کوشند با ارائه طرح‌هایی مسئله امنیت زنان را حل کنن. هر ساله سمینارها و کنگره‌هایی در سراسر جهان از سوی کارشناسان امور زنان برگزار می‌شه تا راه حلی برای این ناامنی و فروپاشی خانواده پیدا کنن. بعضی از روانشناسان و کارشناسان معتقدند زنان باید به کلاس‌های رزمی برن تا بتونن از خود دفاع کنن.

سارا: «آخه زن هرچی هم قوی باشه و کلاس رزمی بره باز هم توان مقابله با مرد رو نداره!؟»

نینا: «بله، اما راه حل دیگه‌ای پیدا نکردن.»

طبق جدیدترین آمار، در آمریکا که سمبل آزادی و برابریه؛ آرمان شهری که زنان در آن امنیت دارن، شمار زن‌های آمریکایی که به منظور دفاع از خود اقدام به خرید اسلحه می‌کنن و در کلاس‌های تمرین تیراندازی شرکت می‌کنن رو به افزایشه. زن‌های غربی به طریقی خودشون رو در برابر پدیده‌های شوم و ناامنی مسلح کردن.

یکی از دوستانم که در یکی از دانشگاه‌های آمریکا تحصیل می‌کنه، می‌گفت که اگر کارم تو کتابخانه زیاد بشه و مجبور باشم تا دیر وقت اونجا بمونم، باید به نگهبانی دانشگاه اطلاع بدم تا منو تا پارکینگ همراهی کنه!

البته، این وضعیت مختص به آمریکا نیست ناامنی در سراسر جهان روز به روز بیشتر می‌شه. همین تجاوزی که اخیراً در هند اتفاق افتاد، باعث چندین روز تظاهرات و راهپیمایی شد و همه تظاهرات کنندگان خواستار امنیت زن‌ها بودن. طبق گفته خودشون این بزرگترین تظاهرات اعتراضی علیه خشونت بر زن‌ها بوده.

واقعاً اگر در کشورهای آزاد چنین مسائلی وجود نداشت من خودم هم حجاب رو قبول نمی‌کردم و علت حجاب برام روشن نمی‌شد.

اون‌ها نمی‌دونن که اگر زن پوشش کامل داشته باشه بهترین اسلحه رو داره. چون به نظر من آتشی روشن نکرده که دامن خودش رو و هم نوعش رو بسوزونه. در این صورت احتیاج به دفاع نداره چون حجاب خودش وسیله ایه برای دفاع.

نگه داشتن حریم میان زن و مرد نکته مرموزیه که زن می‌تونه از اون برای حفظ مقام، موقعیت و امنیتش در برابر مردان استفاده کنه.»

سارا: «آخه، زن چه آتشی می‌تونه روشن کنه؟»

نینا: «آتش تمایلات جنسی! وقتی زن با لباس و پوششی در اجتماع ظاهر می‌شه که جلب توجه می‌کنه و حجاب نداره باعث ایجاد هیجان‌های شدید در مردها می‌شه و این غریزه رو شعله ور می‌کنه. اون مرد یا باید دست به فساد و عیاشی و تجاوز بزنه و یا با تخیل و با حالت افسرده و پریشان‌زندگی بیمارگونه خودش رو ادامه بده. اما پوشش مناسب و نداشتن عشوه بسیاری از التهابات جنسی را از میان برمی‌داره و از تحریک مکرر مردان جلوگیری می‌کنه.»

چند روز پیش یکی از قانون گذاران انگلیس به نام ریچارد گراهام (۱) در روزنامه دیلی میل گفته بود: «به زنان بگویند اگر می خواهند مورد تجاوز قرار نگیرند دامن کوتاه و کفش پاشنه بلند نپوشند.»

آقای دیگری هم گفته بود: همان طور که تفنگ باعث قتل و قاشق و چنگال باعث چاقی می شه، دامن کوتاه و کفش پاشنه بلند هم باعث تجاوز می شه.

روزنامه فاکس نیوز هم مطلب جالبی در این باره نوشته بود که خانم ها! آیا می دانید انتخاب لباس شما مشخص می کنه که آیا مورد تجاوز قرار می گیرید یا خیر؟!»

سارا: «مطمئناً هیچ کس نمی خواد مورد اذیت و آزار قرار بگیره و از جون خودش سیر نشده اما علتش رو نمی دونه. یک سؤال، کفش پاشنه بلند چه خطری داره؟»

نینا: «طبق تحقیقات، کفش پاشنه بلند باعث راه رفتن گربه ای (Cat move) می شه که شهوت انگیزتره و شیوه حرکت کل بدن از جمله لگن، ران ها، پاهای، زانو ها و حتی شانه ها رو تغییر می ده و حالت زنانگیه بیشتری رو ایجاد می کنه.

دانشمندان دانشگاه پورستموث (۲) به این نتیجه رسیدن که زن ها با پوشیدن کفش های پاشنه بلند جذاب تر به نظر می رسن تا زمانی که از کفش های مسطح استفاده می کنن.»

سارا: «الان تو شبکه های ماهواره ای و سایت های اینترنتی این نوع راه رفتن، cat move، رو آموزش می دن. شاید بعضی ها به این علت کفش پاشنه بلند می پوشن تا قدشون بلندتر بشه و یا چون مده می پوشن!»

نینا: «کسی که می خواد قدش بلندتر بشه و با مد بگرده یعنی می خواد جذاب باشه و این جذابیت رو نشون بده. خوب، هر پوششی یه واکنشی

ص: ۷۸

Richard Graham, UK lawmaker – ۱

Portsmouth University – ۲

داره. یه خانوم آمریکایی که تازه مسلمان شده بود می گفت: «سلامت روح مرد و جامعه با نوع پوشش زنان ارتباط مستقیم و غیر قابل انکار داره.»

چرا بیشتر افرادی که در آمریکا و انگلستان مسلمان می شوند خانم هستند؟

نینا: «می تونی روی این موضوع هم تحقیق کنی چرا بیشتر افرادی که در آمریکا و انگلیس مسلمان میشن، خانم هستند؟ اگر واقعاً زن با حجاب محدود می شه و آزادیش رو از دست می ده پس چرا اون ها مسلمان شدن، به قول تو اون ها که همه جور آزادی و رفاه رو دارن؟!»

چند تا از دوست هام تارا، رایکل، سوفیا و پاتر علت مسلمان شدنشون فقط حجاب و فرار از این آزادی بود.

پاتر واقعاً با مشکلات زیادی روبه رو شده بود. به قول خودش هر کاری که به ذهنت خطور کنه رو انجام داده بوده حتی یکی از اعضای سایت **Play boy** هم بوده. یک روز مؤسسه ای رو بهم معرفی کرد که بیش از چندین شعبه در سرتاسر جهان داره. در این مؤسسه زن ها به راحتی خرید و فروش می شن. زن ها رو مانند مانکن تو ویتترین این فروشگاه می ذارن و برگه مشخصات آن ها رو (سن، وزن، قیمت و...) روی دستشون می بندن تا خریدار به راحتی بتونه با مشخصات اون ها آشنا بشه و در صورت تمایل بخره.

اگر بخوای می تونم عکسش رو برات بفرستم.

بردگی مدرن

سارا: «باورم نمی شه. یعنی یه چنین چیزی آنقدر علنیه، دقیقاً مثل دوران جاهلیت که برده می فروختند؟!»

نینا: «از اون هم بدتره. این بردگی بردگی مدرن با شعار آزادیه.»

قرآن جاهلیت دوران قدیم رو جاهلیت اولیه می گه و از جاهلیت دیگری هم خبر می ده که ما الان به آن جاهلیت ثانویه مبتلا شدیم. به قول ویکتور هوگو: «می گویند بردگی در اروپا از بین رفته است اما بردگی همچنان ادامه دارد و بر زنان تحمیل می شود و نامش فحشاست.»

امروزه دیگه به جایی رسیدیم که شاهد بنگاهای خریدوفروش و معامله جنسی در سراسر دنیا هستیم.»

سارا: «بنگاه خریدوفروش دیگه چیه؟»

نینا: «بنگاه خرید انسان. خریدوفروش زنان و کودکان یکی از سه تجارت مهم در دنیاست.»

این زنان و کودکان مورد استثمار و بهره کشی مختلف جنسی در روسپی خانه ها و کلوپ های رقص برهنه قرار می گیرن و بعضی هم مجبور به ازدواج اجباری، تکدی گری در خیابان ها، کار اجباری در خانه ها و کارخانجات و... می شن. نایب رییس کمیسیون حقوق بشر پارلمان اکراین گفته بود که ده ها هزار زن اکراینی در بسیاری از کشورها به ویژه در یونان، ترکیه، اسرائیل، آلمان، بلژیک و هلند به برده سفید تبدیل شدن.

اگر خواستی می تونی روی این موضوع توی گوگل تحقیق کنی؛ مافیای انسان، تجارت سفید، خرید و فروش زنان و....»

سارا: «من واقعاً گیج شدم.»

نینا: «چند وقت پیش متنی رو خوندم که واقعاً داشتم منفجر می شدم؛ زنان روسی که توسط مردان سوئدی در استان های شمالی این کشور خریده می شن نه تنها جنسیت خود رو می فروشن بلکه باید خونه رو تمیز کنن و غذا هم بپزن!»

سارا: «وای خدای من، این فاجعه است!»

نینا: «این نهایت ابتداله. این نتیجه و ثمره شعار آزادیه!»

خوش آزادی که از عفت بزاید

نه آزادی که عفت را زداید

نکوهیده زنانی از این ترانه

همه کردند آزادی بهانه

بدین هم نیز لختی بر فرودند

همه زلف عبیر افشان زدودند

آزادی به چه قیمت؟ آیا اصلاً این آزادیه یا بردگی مدرنه؟ زنی که باید ملکه زندگی باشه به چه مرتبه پستی تنزل پیدا کرده!
چقدر حقیر و خورد شده! این آزادیه؟!

طبق نظر فمینیست ها اگه زن تو خونه باش و ظرف بشوره و به امور منزل رسیدگی کنه خوار می شه و حقش پایمال شده اما
اگر هم خودش رو بفروشه و هم کار منزل کنه به تمام حقوقش رسیده!

هدف حجاب حفظ آزادی زنه نه چیز دیگه.

سالی کلاین به فمینیست که می گه: «در حقیقت آنچه در سال های اخیر به دست آمده آزادی زنان نبوده بلکه مشروعیت
بخشیدن به بی بندوباری مردان بوده است.» واقعاً هم همینطوره، زن ها با میل و اراده خودشون برای همه مردها حرمسرا درست
کردن.»

سارا: «تمام حرف هات را با تمام وجود قبول دارم و لمسشون کردم ولی همه آدم ها که این قدر دقیق فکر نمی کنن شاید هم
عادت کردیم که فکر نکنیم و کارهامون رو دل بخواهی انجام بدیم بعد هم مشکلی پیش اومد همش با خودمون می گیم این
درد از کجا بوده؟!»

نینا: «آره. همین طوره.»

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سارا: «خیلی دلم می خواد درباره اهداف و نظریات فمینیست ها بیشتر با هم حرف بزیم.»

نینا: «حتماً، من امروز کلاس دارم. یکشنبه خوبه؟»

سارا: «عالیه.»

بعد از حرف های نینا کلی فکر کردم. تو دنیا چه خبره؟ ما به کجا رسیدیم؟ من کجام؟

ص: ۸۲

قبل از اینکه با نینا در مورد فمینیسم صحبت کنیم به چرخشی توی اینترنت زدیم.

اطلاعات مختصری در مورد فمینیسم پیدا کردم. اینکه واژه فمینیسم اولین بار توسط شارل فوریه سوسیالیست قرن نوزدهم برای جنبش حقوق زن به کار برده شد. آثار سیمون دوبوار و ویرجینیا وولف در فرانسه و انگلستان روی این موضوع بسیار تأثیرگذار بود.

اندیشه برابری زن و مرد به قرن هفدهم بازمی‌گردد. حرکتی که از قرن هفدهم میلادی به نام حقوق فطری و طبیعی بشر آغاز شده و در قرن هجدهم، در فرانسه به ثمر نشست.

بنیان‌گذاران حقوق بشر، زن‌ها را به دیده تحقیر می‌نگریستند. چنانکه _مونتسکیو_ نویسنده شهیر فرانسوی و از بنیان‌گذاران انقلاب کبیر فرانسه در کتاب _روح القوانين_ (۱۷۴۸) زنان را موجوداتی با روح‌های کوچک و دارای ضعف دماغی، متکبر و خودخواه معرفی می‌کند. در اعلامیه حقوق بشر هم که در سال ۱۷۸۹ در فرانسه به تصویب رسید، از برابری حقوق زن و مرد

سخنی به میان نیامده است و در حقیقت باید آن را اعلامیه حقوق مردان دانست.

نهضت زنان، در قرن نوزدهم در فرانسه گسترش یافت و نام فرانسوی فمینیسم را به خود گرفت. جنبش فمینیستی در واقع نوعی اعتراض به مردسالاری آشکار حاکم بر اعلامیه حقوق بشر فرانسه بود.

دست یابی به حق رأی برای زنان انگلیس در سال ۱۹۱۸ یکی از جلوه های پیروزی فمینیسم بود و پس از آن فروکش کرد. برخی، دو دهه اول قرن بیستم را سال های خیزش موج اول فمینیسم می نامند.

پس از جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۴۵، نظریه برابری زن و مرد طرفداران بسیاری یافت و سرانجام برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر، که از طرف سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی منتشر شد، تساوی حقوق زن و مرد به روشنی و در سطح جامعه ملل مطرح شد.

با این حال، اعلامیه حقوق بشر که بر حقوق طبیعی و فطری تأکید می کرد، فاقد اعتبار حقوقی و ضمانت اجرایی بود. این امر موجب شد که از آن پس، معاهدات بین المللی که از اعتبار حقوقی بیشتری برخوردارند و مشخص تر به مسایل زنان توجه دارند، در دستور کار سازمان ملل قرار گیرند. از جمله این معاهدات می توان به کنوانسیون حقوق سیاسی زنان (۱۹۵۲) کنوانسیون رضایت برای ازدواج (۱۹۶۲) و کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) اشاره کرد. همچنین سازمان ملل، سال های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ را دهه زنان نامگذاری کرد.

بعضی از فمینیست ها، جنسیت فرد را تعیین کننده حقوق او نمی دانند و معتقدند که سرشت زنانه و مردانه کاملاً یکسان است و تنها «انسان» وجود دارد، نه جنیست.

نينا ساعت ده آنلاين شد و حدود سه ساعتی با هم درباره فمینیسم حرف زدیم.

سارا: «من در مورد فمینیسم توی اینترنت جست و جو کردم اما نفهمیدم که فمینیسم و کنوانسیون دقیقاً می خوان چی کار کنن؟»

نينا: «هدف این گروه برگرداندن حقوق از دست رفته زنان و امنیت اوناست، حقوقی که قرن هاست از بین رفته. اما به بیراهه رفتن و مردها طوره دیگه ای حق زنها رو پایمال کردن و هنوز برگ برنده دست اوناست.»

این بیماری خوب نمی شه چون دارو اشتباست و طبیب ناوارد و ناشی. فقط روز به روز بدتر می شه و طبیب هم یه داروی دیگه می ده که وضعیت را از قبل هم بدتر می کنه.»

سارا: «توی مطالب خوندم که زنان انگلیسی و آلمانی در پایان جنگ جهانی اول به حق رأی دست پیدا کردن، اما تو فرانسه و ایتالیا تا پایان جنگ جهانی دوم حق رأی نداشتن. حق رأی در اسلام چطور بوده؟»

نينا: «در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تازه به زنان حق رأی داده شد و نیوزلند اولین کشوری بود که به زنان حق شرکت در انتخابات رو داد.»

در حالیکه ۱۴۰۰ سال پیش این حق به زنان مسلمان داده شده بود. روز غدیر که پیامبر(ص)، امیرالمؤمنین علی(ع) را به جانشینی خود انتخاب کردن همه مردان و زنان یک به یک با حضرت بیعت کردن.

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دستور دادند: «تا ظرف آبی آوردند و پرده ای زدند که نیمی از ظرف آب در یک سوی پرده و نیم دیگر آن در سوی دیگر قرار بگیرد تا زنان با قراردادن دست خود در یک سوی آب و قراردادن امیرالمؤمنین علیه السلام دستشان را در سوی دیگر با حضرت بیعت کنند؛ به این صورت بیعت زنان هم انجام گرفت.»

می تونستن بفرمایین همین قدر که مردها بیعت کردن کافیه و بیعت زنان هم مهم نیست وقت را تلف نکنین. اما فرمودند: «زنان هم بیایند و بیعت کنند.»

اسلام اولین آیینی بوده که به زنان حق رأی داده است. در نظام اسلامی، زن حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق رأی دادن، حق رأی گرفتن، حق ازدواج، و... را دارد و البته بر خلاف فمینیسم تمام ابعاد را در نظر گرفته که ضربه ای به زن زده نشه.

به قول گوستاولوبون: «فمینیست ها آمدند حق زنان را بگیرند و به آنها بدهند نه تنها نتوانستند حق را بگیرند بلکه فطرت زنانه را هم از زنان گرفتند و آن ها را زنانی مردنما ساختند.»

ص: ۸۶

سارا: «فمینیست ها می خواستن زن ها حق اقتصادی داشته باشن به همین خاطر گفتند که زن ها هم کار کنن.»

نینا: «می دونی علتش چی بود؟ وقتی ثروتمندان دیدن برای کار در کارخانه ها به نیروی کار نیاز دارن از سوی دیگر چون تعداد مردها پاسخگوی نیازشون نبود مردها هم به همین علت درخواست حقوق بیشتر را داشتن، سعی کردن زن ها رو از خونه بیرون بیارن و به سمت کار در کارخانه ها بکشن. زن ها هم با کم ترین میزان حقوق راضی به کار شدن و کارخانه را به کارخانه ترجیح دادن.»

زن ها کار در محیط سخت و خشن کارخانه و امر و نهی ها و فرامین بی چون و چرای رییس را با کارهای خانه و تبعیت از شوهر عوض کردن و به کسب درآمد کم و کار سخت راضی شدن.

برنامه کودک بی خانمان پرین یادته زن ها و دخترها صبح می رفتن کارخانه و کار می کردن؟

چقدر رییس ها و سرکارگرها که مرد بودن بهشون دستور می دادن و با کوچک ترین اعتراض اخراج می کردن؟ الان هم وضعیت همون. در بیشتر

مشاغل حقوق زنان کمتره. زن ها هنوز همان بی خانمان باقی موندن و بی خانمان واقعی شدن. چون خونه گرم خود را هم از دست دادن.

اونان آور خانه شدن و مردها نیمی از بار تأمین زندگی را به دوش زن ها گذاشتن و زن ها هم به اسم آزادی این مسؤلیت سنگین رو پذیرفتن.

درحالی که دین اسلام، تمام نفقه و خرج زندگی را بر دوش مرد گذاشته. در کنوانسیون حقوق زنان، زن هم باید مثل مرد نیمی از مخارج زندگی و فرزندان را بپردازه.»

سارا: «مشکل اینجاست که زن که از سر کار بر می گرده باید سر راه بچه را از مهد بگیره، خرید هم بکنه. تازه وقتی که خسته و کوفته رسید خونه باید بره یه غذایی بپزه و خونه رو مرتب کنه و لباس بشوره و واسه یک روز کاری دیگه آماده بشه! آقا هم میاد خونه خسته ست. جلوی تلویزیون می شینه تا خانوم پذیرایی کنن.»

نینا: «بله، چون مرد خسته ست اما زن که خسته نمی شه!»

چند وقت پیش نماینده کانادا در کنفرانس جهانی حقوق زنان برای اعتراض جلسه رو ترک کرد و در مصاحبه ای گفت: «من طرفدار زندگی و طرفدار خانواده هستم. من به شما می گویم که سند کنفرانس، مشکلات زنان را در نظر نگرفته است و تساوی ایجاد نخواهد کرد. در کشور من وقتی گروهی را به کار دعوت می کنند باید ۵۰ درصد مرد و ۵۰ درصد زن استخدام شوند اما متأسفانه بیش از ۵۰ درصد از زنان را استخدام می کنند و مردان بیکار می شوند این در حالی است که من هم باید در خانه کار کنم و هم خارج از خانه و همسرم باید بیکار باشد پس این تساوی نیست. من به وطنم برمی گردم و سعی می کنم تفاوت بین زن و مرد را حفظ نمایم همان گونه که این تفاوت در خلقت وجود داشت.»

اما مولامون حضرت علی(ع) می فرمایند: «زن ریحانه (شاخه گل) است و قهرمان نیست. پس در هر حال با وی مدارا کن و همراهی نیکو داشته باش تا زندگیت باصفا گردد.»^(۱) در جای دیگری فرمودند: «نباید بارهای سنگین را بر زنان تحمیل کنید.»^(۲)

وقتی به فردی تکلیفی خارج از توانش داده بشه در اصل به او آسیب روانی و جسمی وارد کردیم. جسم زن، روح زن توان کارهای سخت و خشن مردانه رو نداره.

می دونی چرا افسردگی زن ها دو برابر مرداست؟ مگه زن ها تو این قرون اخیر به حق و حقوق خود نرسیدن؟ مگه به آن آرامشی که برای اون جنگیدن نرسیدن؟ پس چرا هنوز افسردن و آرامش روحی ندارن؟ می دونی علت این افسردگی چیه؟

سارا: «مردها حق زنها رو خوردن!»

نینا: «علت این افسردگی اینه که از زن ها حق و حقوقشان، فطرتشان، ذاتشان و تمام نیازهاشون رو گرفتن و اونا رو عقیم کردن. گفتن کار کن بدون داشتن هیچ احساسی، مرد باش و دیگه زن نباش، به گفته مونیك ویتیک: «هیچ کس زن به دنیا نیاد.»^(۳)

احساسات زنانه نداشته باش چون احساسات زنانه باعث خواری و حقارته، مادر نباش چون بچه داری یعنی کلفتی، همسر نباش چون شوهرداری یعنی اسارت و بردگی، آزاد باش چون حیا و عفت یعنی عقب افتادگی و ناحق شدن که حاصل این معجون افسردگی و خردشدن و ازبین رفتن زنه.

ص: ۸۹

۱- الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۲.

۲- غررالحکم، باب نساء، ص ۴۸۶.

۳- مونیك ویتیک: نویسنده نوشتار زنانه، این نوع نوشتار اصطلاحی در نظریه فمینیسم فرانسوی است که به متن عواطف و ناشناخته ها نزدیک تر است؛ یعنی تمام مسایلی که قرارداد اجتماعی را سرکوب می کند.

به گفته سیمون دوبوار _ «آنچه زن را در قید بندگی نگه می دارد ازدواج و مادریست.» اگه زن ازدواج نکن و معشوقه باشه، کار کنه اما نه کار خانه، کار در اداره جات و بیرون و مادر نشه اون وقت به تمام حق و حقوق خودش رسیده.

این شعارها را به تدریج پخش کردن و زن به سمت اجتماع کشیده شد. کم کم زن نقش مادری و همسری خود را از دست داد و فعالیت های خانگی بی ارزش جلوه داده شد. روابط سرد و بی روح جایگزین روابط گرم و صمیمی شد. نقش مادری و فرزندپروری و همسری بی ارزش تلقی شد و جای آن روابط جنسی آزاد، مادر میانجی، ازدواج سهامی، فرزند خواندگی و ازدواج با همجنس مطرح شد. که در تمام این تئوری ها فقط زنه که آسیب می بینه و حقش پایمال می شه.

واقعاً با این شعارها لطمه جبران ناپذیری به زن ها وارد کردن. این افکار باعث اختلال در شخصیت زن، نگرانی و ناهنجاری های روحی و روانی، از هم پاشیدن خانواده ها، سرد شدن روابط و هزاران مسئله دیگه شد. فمینیست در ظاهر مدافع حقوق زنانست اما در باطن هیچ حقی برای زن ها نداشته.

خانم وندی شلیت می گه: «چقدر خوش بختم که در عصر آزادی زندگی می کنم، این روزها یک دختر می تواند پزشک یا قاضی شود، در ارتش ثبت نام کند، به تیم بسکتبال پیوندد؛ می تواند مدارج شغلی را طی کند، بچه های خودش را در مهد کودک رها کند هر قدر دلش می خواهد سقط جنین داشته باشد، گزینه های جنسی او دیگه محدود نیستند، روابط جنسی نامشروع برای وی امکان پذیر است، به طور خلاصه یک دختر می تواند هر کاری که دلش می خواهد انجام دهد، هر چه می خواهد بشنود، تنها یک استثناء وجود دارد، او نمی تواند زن باشد.»^(۱)

ص: ۹۰

سارا: «الان موضوع این طور مطرح می شه که مثلاً زنی که سرکار نمی ره یا مدرک نداره یا عرضه اش رو و یا شوهرش اجازه نمی ده برای همینه که مونده خونه و داره بچه داری می کنه!»

نینا: «البته برای جا افتادن این افکار سال ها زحمت کشیدن. این افکار را قطره قطره به خوردمون دادن. ما هم با کمال میل نوش جان کردیم بدون آنکه پیش مرگی داشته باشیم. شاید در ایران حق انتخابی برای رفتن به سرکار و کار در منزل وجود داشته باشه اما در استرالیا حق انتخابی وجود نداره. زن باید برای امرار معاش خانواده کار کنه. از این بدتر موقعیت او در جامعه با توانایی کار کردنش سنجیده می شه.»

زنی که سرکار نمی ره و خونه رو آماده می کنه و از بچه هاش مراقبت می کنه هم از نظر روحی ارضا شده و هم از نظر جسمی آسیب نمی بینه و هم برای بچه هاش یک محیط گرم و آرام فراهم کرده. سرکار رفتن دلیل بر برتری و توانایی بیشتر نیست. ارزش کار خونه و نگهداری و تربیت بچه و شوهرداری اگر از مشاغل بیرون با ارزش تر باشه کم ارزشتر نیست.

زنی از پیامبر (ص) خواست که در جنگ ها و جهادها شرکت کنه، حضرت اجازه ندادند و فرمودند: «جهاد زن خوب شوهرداری کردن است.» یعنی این کار مساوی با جهاد است؛ عرصه زندگی هم یک میدان جنگه و این میدان احتیاج به مدیریت و سرپرستی و مبارزه و فراهم کردن سنگر امن داره اما الان همه می خواهند بالاتر از کاری که پیامبر(ص) فرموده انجام دهند!

در این باره مطالعات زیادی انجام شده و اثرات کار زن در خانه بیان شده. می تونی توی اینترنت در این باره در سایت های انگلیسی تحقیق کنی، واقعاً به نتایج جالبی رسیدند.

البته از سال ۱۹۵۰، غرب مرحله جدیدی رو آغاز کرده. در این مرحله برنامه ریزهای اجتماعی به جایگاه خانواده پی بردند و با اعلام سال خانواده می خوان به پیکر فرتوت خانواده حیاتی تازه ببخشن و زن را بار دیگه به آغوش خانواده برگردونن و زن بی خانمان رو با خانمان کنن!

افسوس و صد افسوس که با این افکار و شعارهای جهانی نمی توان این معضل اساسی را حل کرد. این کار باید عملی بشه و فکر نمی کنم مردها اجازه چنین کاری را بدهند چون حقوقی را که چند قرن برای آن زحمت کشیدن رو از دست می دن.»

سارا: «نظر اسلام درباره کار و تحصیل زن چیه؟»

نینا: «اسلام نه با کار زن مخالفه و نه با تحصیل زن. حتی از پیامبر اسلام حدیث داریم که طلب علم بر هر کسی واجبه. اما الان کار زن معمولاً- باعث می شه به خانواده اش و خودش ضربه وارد بشه. قطعاً خانومی که سر کار می ره بچه اش رو باید شخصی بزرگ کنه که علاقه مادری به اون بچه نداره. نه محبتش محبته و نه تنبیه اش کار ساز.»

البته مشاغلی هم هست که وجود زن لازم و ضروریه. اما بعضی از مشاغل فقط اشغال جای یه مرده که خود این مسئله هم واقعاً مشکل ساز شده. مردها بیکار و زن ها شاغل. مردی که بیکاره دیگه نمی تونه تشکیل خانواده بده اما اگر زن بیکار باشه نه تنها اتفاقی نمی افته بلکه بسیاری از مشکلات هم حل می شه.»

سارا: «با این مساله موافقم الان بیکاری مردها واقعاً معضلی شده. من حتی با بعضی از رشته های دانشگاهی هم مشکل دارم. مثلاً- مهندسی برق، مکانیک، معدن و... جنسیت اصلاً مطرح نیست فقط امتیاز مهمه. خیلی از دوست هام این رشته ها رو خوندن و جای یک پسر رو گرفتن و بعدش هم می گن ما به رشته مون علاقه نداریم و اصلاً نمی خوایم کار کنیم. فقط برای اسم و رسم که مردم بگن فلانی مهندسی داره، این رشته رو خونده. در

صورتی که اگر یه پسر با دو نمره پایین تر جای اون ها می اومد صددرصد موفق می شد و کار خوبی هم پیدا می کرد.»
نینا: «بله همین طوره. تازه اگه یه پسر دیپلمه و یا با مدرک پایین تر بیاد خواستگاری می کن نه. ما فلان مدرک رو داریم.»

علت به وجود آمدن کنوانسیون حقوق زنان

سارا: «خوب برگردیم سر موضوع بحثمون، چه چیزی باعث شد کنوانسیون حقوق زن و فمینیسم به وجود بیاد؟»

نینا: «زن ها تا همین یکی دو قرن اخیر هیچ حق و حقوقی نداشتن، زن طفیلی وجود مرد بود و هیچ گونه حقوق مستقل و شخصی و انسانی نداشت. اصلاً زن موجودی نبود که به حساب بیاد، می گفتن زن از دنده چپ مرد به وجود آمده. در حالی که خداوند در قرآن می گوید شما را از نفس واحد خلق کردم. (۱)»

زن از نظر اجتماعی مقام و جایگاهی در زندگی نداشت. در واقع کلفتی بود در خدمت شوهر و فرزندان او و مانند شیئی بود که مقام مادری و همسری او هم ارزشی نداشت. بنابراین اعتراض و واکنش زنان به چنین شرایطی کاملاً طبیعی بود.

علامه طباطبایی می گوید: «رم جزو اولین مللی بود که قوانین مدنی را وضع نمود (حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد) با این حال زنان را از موضوع قانون های انسانی خارج دید. ملتی که حقوق انسانی را برای مردان به بهترین شکل ممکن برای آن روزگار تدوین می کند، چنان سیطره ای به آنان در

ص: ۹۳

عرصه خصوصی خانواده می دهد که در سایه آن می توانند با صلاح دید خود کمر به قتل همسر خویش نیز ببندند.»^(۱)

البته در ملل متمدن مانند چین، هند، مصر و ایران هم وضعیت از این بهتر نبود. زن ها در تمام تکالیف و وظایف شاق و شکننده با مردان شریک بودن، اما از حقوق آن ها برخوردار نبودن. علاوه بر آن که وظایف مختص، نظیر خانه داری و بچه داری و اطاعت از شوهر در همه اوامر نیز به عهده اونا بود.

با این وصف اوضاع زنان نزد این ملل و طوایف، به هر حال، بهتر از وضعیت زنانی بود که در قبایل غیرمتمدن زندگی می کردند؛ چرا که دیگر به قصد خوردن گوشت آن ها، آن ها را نمی کشتند!»^(۲)

زنان حتی حق زنده بودن هم نداشتن یا گوشتشون رو می خوردن یا زنده به گورشون می کردن. واقعاً پیامبر اسلام زن رو زنده کرد و به همه آموخت که زن نیز مانند شما موجودیست مستقل، دارای حق و حقوق یکسان و محترم و ارزشمند.

حتی در اواخر قرن ۱۷ میلادی در انگلستان برای خاتمه به ازدواج همسر رو می فروختند. چون طلاق بجز برای قشر بسیار ثروتمند عملاً غیر ممکن بود. این رسم این طوری بود که شوهر دست های زن رو می بست و طنابی به دور گردنش می انداخت و به میدون شهر می برد و او را به مزایده می داشت و به بالاترین قیمت می فروخت. البته این رسم در آمریکا، چین، نپال و آفریقا و... هم مرسوم بود.^(۳)

ص: ۹۴

۱- محمد حسین طباطبایی، قضایا المجتمع و الاسره و الزواج.

۲- همان.

۳- Cawte, E. C. (۱۹۸۵), "Precise Records of Some Marriage Customs ", Folklore (Taylor & Francis Ltd) [http://en.wikipedia.org/wiki/Wife_selling_\(English_custom\)](http://en.wikipedia.org/wiki/Wife_selling_(English_custom))

واقعاً زن دارای هیچ حق و حقوقی نبود و با اشیاء و اموال مرد فرقی نداشت. به قول گوستاولوبون مذهب اسلام بود که زن را از پست ترین وضع به بلندترین مقامات رساند.^(۱)

مثلاً در دین مسیحیت، مقام زن خیلی پایین بود. اگه به کتاب عهد جدید رجوع کنی با جملاتی روبه رو می شی که واقعاً تأسف باره. مثلاً زن برای مرد آفریده شده و خلقت مستقلی نداره و فقط وسیله ای برای مرده.

و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد بلکه زن برای مرد (انجیل، اول قرن‌تینان فصل ۱۱، عبارت ۹)

شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا (انجیل، افسسیان فصل ۵، عبارت ۲۳)

ای زنان شوهران خود را اطاعت__ کنید چنانکه خداوند را! (انجیل، افسسیان فصل ۵، عبارت ۲۲)

حتی نظر بزرگان مسیحیت هم درباره زن وحشتناکه.

ژان کریسوستوم قدیس_ می گه: «در میان تمام جانوران وحشی؛ زیان بار تر از زن وجود ندارد.»^(۲)

توماس آکویناس؛ پر آوازه ترین دانشمند مسیحی در قرون وسطی می گفت: «زن موجودی است ناقص عرضی؛ جنس مؤنث در واقع مذکری است که منحرف شده است؛ زن محتملاً نتیجه نقصی است در قوه تولید مرد.»^(۳)

فقط اسلام حق و مرتبه و ارزش واقعی زن را بیان کرد. اگر سری به کتاب های حدیثی بزنی می بینی که زن در اسلام دارای چه مقام و منزلتیه. پیامبر(ص)

ص: ۹۵

۱- گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۵۰۴.

۲- کتاب جنس دوم، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۱۳۱۱؛ همان، ج ۱، ص ۱۵۹.

می فرمایند: «زنان را گرامی نمی دارد مگر انسان بزرگوار و به آنان اهانت نمی کند مگر شخص پست و بی مقدار.» (۱)

آندره میشل هم در کتاب خود از آلیز بولدینگ_ تقدیر می کند که در اثر عظیم خود به آمریکاییان نشان داده که قبل از آن که غرب از وحشیگری به درآید زنان، بدون آن که تحت حمایت مردان باشند، در تمامی دنیای اسلام درخشیدند و علمای مذهبی، دانشمندان، حقوق دانان و شاعرانی داشته اند. (۲)

هدف کنوانسیون حقوق زنان

سارا: «حرف و هدف کنوانسیون حقوق زنان چی بود؟»

نینا: «هدف کنوانسیون برقراری تساوی کامل بین حقوق زن و مرد و رفع هرگونه تبعیض، یعنی برداشتن هرگونه تفاوت براساس جنسیت، البته آن ها هدفشان تساوی حقوق نیست بلکه تشابه حقوق است.»

چون تساوی حقوق وقتی برقرار می شه که هر یک از زن و مرد از حقوق و تکالیف مناسب با ویژگی های تکوینی شان برخوردار بشن و تکلیفی بر آن ها تحمیل نشه که توان انجام اون را نداشته باشن.

این دو موجود از نظر جسمی، روحی و طبیعی تفاوت هایی با هم دارند پس باید تکالیفشان هم متفاوت باشد. وجود این تفاوت ها و انتظار مسئولیت طبق آن تفاوت ها نه تنها ظلم نیست بلکه عین عدالت است. اگر غیر از این باشه حق یک نفر در اینجا ضایع و لطمه جبران ناپذیری بهش وارد می شه.

طرفداران کنوانسیون می خوان این تفاوت ها را از بین ببرن و زن را شبیه به مرد کنن تا ظلم علیه زنان از بین بره. غافل از این که این عمل، زن رو از بین می بره نه ظلم علیه زن رو.

ص: ۹۶

۱- نهج الفصاحه، حدیث ۱۵۲۰.

۲- آندره میشل، جنبش اجتماعی زنان، ص ۷.

به گفته ژان ژارک روسو: «شبه شدن زنان به مردان باعث تسلط بیشتر مردان بر آن‌ها می‌شود.»^(۱) دقیقاً همان چیزی که الان اتفاق افتاده است.

این که زن‌ها باید از هر جهت شبیه مردها بشن و از نظر وظایف و تکالیف بین آن‌ها تفاوتی نباشد، باعث افسردگی زن‌ها و مردها و نابودی خانواده می‌شود. بسیاری از متفکران غربی، واژگونی جنسیت را عامل مهم آسیب‌های اجتماعی و آسیب‌های روانی، مانند افسردگی، معرفی کرده‌اند.

سارا: «یعنی چی می‌خوان زن رو شبیه به مرد کنن؟»

نینا: «یعنی این که به زن‌ها می‌گن شما چیزی از مردان کم ندارید شما هم باید مثل مردها بشین؛ کار کنید، آزادی جنسی داشته باشید، نفقه بدید، مسئولیت تامین هزینه بچه را برعهده بگیرید و چیزهای دیگه.»

طرفداران این کنوانسیون حتی در رابطه با لباس خاصی که بخش‌های بیشتری از بدن زن‌ها رو نسبت به مردها پوشونه معترض هستن و می‌گن این تبعیضه که زن‌ها مثل مردها لباس نپوشن.

آن‌ها حتی جلوگیری از جلوه فروشی زنان را مانع راحتی و آسایش اون‌ها می‌دونن، چون باعث می‌شه آزادی زن محدود بشه و تمایلات انسانی او ارضا نشه. تا جایی که طبق ماده شش کنوانسیون، روسپی‌گری قانونی و مجازات آن حذف شده و حتی قراره اون‌ها رو به عنوان کارگران جنسی بیمه کنند زیرا زن باید در کام جویی هم از مردان عقب نیفته.

خوب تو این کام جویی‌ها چه کسی به کام می‌رسه و چه کسی صدمه می‌بینه؟

چند وقت پیش توی اخبار شنیدم گروه فمینیست مستقل در گرجستان تظاهرات کرده‌اند و خواستار این بودن که تبعیض موجود در مورد عادات و

ص: ۹۷

آزادی های جنسی زنان برطرف شود و زنان گرجستان در این زمینه از آزادی و حقوق برابر با مردان برخوردار باشند.»

سارا: «مایه تاسفه!»

نینا: «در مورد کار هم همینطوره. نمی تونیم بگیریم زن هر کاری رو انجام بده. اسلام مخالف با کار زن ها نیست، به شرطی که تمام زوایا در نظر گرفته بشه. البته با گفته افرادی مثل _لنین_ هم موافق نیست که می گه «مادامی که نیمی از افراد جامعه مشغول امور آشپزخانه هستن جامعه به آزادی مطلوب نمی رسد.»

سارا: «قطعاً بهتر است بگوییم مردان به آزادی مطلوب نمی رسن چون اگه زن ها مشغول امور زندگی بشن کل بار تامین زندگی بر دوش مردها می افته در نتیجه، آزادی اون ها تا حدودی محدود می شه.»

نینا: «کلاً اسلام نفقه را بر دوش مرد گذاشته. این وظیفه زن نیست که مخارج زندگی را تامین کنه. به نظر من این کنوانسیون حقوق مردانه نه زنان.»

ص: ۹۸

سارا: «نظر اسلام در مورد حق و حقوق زن و مرد چیه؟»

نینا: «اسلام پایه گذار تساوی حقوق زن و مرده و با تشابه حقوق آن ها مخالفه. خداوند می گه شما هیچ فرقی با هم نمی کنید و ملاک برتری شما کارهای خوب و تقوای شماست.»

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ }
(سوره حجرات، آیه ۱۳)

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبایل قرار دادیم تا یک دیگر را بشناسید؛ (این ها ملاک برتری نیست) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است.»

{ أَتَىٰ لَا أُضِيعَ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ } (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)

«من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را چه زن باشد و چه مرد ضایع نمی کنم.»

{وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا} (سوره نساء، آیه ۱۲۴)

«هرکس عمل صالحی انجام دهد چه مرد باشد و چه زن در حالی که مومن باشد داخل بهشت می شوند و کم ترین ستمی به آن ها نخواهد شد.» همچنین در آیه ۹۵ سوره نحل و آیات دیگری نیز این موارد را مطرح می کند.

حتی در آیه ۳۵ احزاب تمام فضایل را برای مرد و زن یکسان بیان می کنه و به زنان اطمینان می ده که زن و مرد در پیشگاه خداوند از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آنست که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی دارای فضیلت باشن.

خداوند در این آیه با بیان ویژگی های مؤمنان و اساسی ترین مسائل، زن و مرد را در کنار هم مانند دو کفه یه ترازو قرار می ده و برای هر دو پاداش یکسانی قائل می شه.

{إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا}

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنانی که از فرمان خدا اطاعت می کنند، مردان راست گو و زنان راست گو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق گر و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردانی که دامان خود را از آلودگی و بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که پاک دامند، مردانی که بسیار به یاد

خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آن ها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

البته تورات برعکس این مسئله رو می گه: ... در میان هزاران مرد می توان یک مرد خوب پیدا کرد اما در میان زنان یک زن خوب هم یافت نمی شود. (تورات، جامعه، فصل ۷، عبارت ۲۷ و ۲۸)

طبق قرآن این تفاوت موجود در زن و مرد بدین خاطر است که همدیگر رو کامل کنند و در کنار هم آرامش بگیرند و توازن و تعادل در نظام هستی ایجاد بشه. نه اینکه مرد بهتر باشه یا زن. هیچ برتری نسبت به هم ندارند و این برتری و امتیاز وقتی ایجاد می شه که عمل یکی بهتر باشه نه چیز دیگر.

{وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ }

«و از نشانه های او این است که از جنس خودتان برای شما همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند. (سوره، روم آیه ۲۱)

زن و مرد مکمل یکدیگرند و همانند لباس کمبدهای همدیگر را جبران می کنند.

{... هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ... }

«شما لباس آن هایید و آن ها لباس شما.» (سوره بقره، آیه ۱۸۷)

اگر ملاک زندگی رو همین دو آیه قرار بدیم دیگه نه حق مرد ضایع می شه و نه حق زن و زندگی می شه بهشت؛ همه چیز متعادل می شه. با ملاک قرآن نه زن ذلیل معنا داره نه شوهر ذلیل. هر دو می شن عبد و بنده خدا.

سارا: «من قبل از این که تحقیق رو در مورد حجاب شروع کنم فکر می کردم این اسلام که حق و حقوق زن رو از بین برده و تمام اندیشمندان

جهان دارن سعی می کنن این حق از بین رفته را زنده کنن و به زن مقام بدن.»

نینا: «اندیشمندان جهان سعی می کنند با در نظر گرفتن مزایا و منافع خودشون حق زن رو زنده کنن. اما با تمرکز روی یک حق زن، حقوق دیگرش را ضایع کردن.»

فقط اسلامه که تمام جوانب روحی و جسمی زن رو در نظر گرفته و حق و حقوق او را کامل ادا کرده.

ولی دشمنان سعی کردن این حق و حقوق را از بین ببرن و اسلام رو دینی جلوه بدن که هیچ ارزشی برای زن قائل نیست.»

سارا: «نمی دونم چی بگم!»

نینا: «برات یه متن ایمیل می کنم. درباره تساوی زن و مرده. نویسندش با قلمی قشنگ داستان تساوی رو نوشته. امیدوارم ازش استفاده کنی.»

سارا: «ممنونم.»

زنده باد تساوی

ایمیل نینا متن زیر بود:

ما به مردها گفتیم: «می خواهیم مثل شما باشیم.» مردها گفتند: «حالا که این قدر اصرار می کنید، قبول!»

و ما نفهمیدیم ناگهان چه شد که مردها این قدر مهربان شدن. وقتی به خود آمدیم، عین آن ها شده بودیم.

کیف چرمی یا سامسونت داشتیم و اوراقی که باید بهش رسیدگی می کردیم و دسته چک و حساب کتاب هایی که مهم بودند. با رئیس دعوایمان می شد و اخم و تخممان را می آوردیم خانه و سر بچه ها خالی می کردیم.

ص: ۱۰۲

ماشین ما هم خراب می شد، قسط وام های ما هم دیر می شد. دیگر با هم مو نمی زدیم.

آن ها به وعده شان عمل کرده بودند و به ما خوشبختی های بی پایان یک مرد را بخشیده بودند. همه کارهایمان مثل آن ها شده بود فقط، نه! خدای من! سلاح نفیس اجدادی که نسل به نسل به ما رسیده بود، در جیب هایمان نبود.

شمشیر دسته طلا؟ تپانچه ماشه نقره ای؟ چاقوی غلاف فلزی؟ نه!

ما پنبه ای را که با آن سر مردها را می بریدیم، گم کرده بودیم.... همان ارثیه ای که هر مادری به دخترش می داد و خیالش جمع بود تا این هست، سر مردش سوار است. آن گلوله الیافی لطیفی که قدیمی ها بهش می گفتند عشق، یک جایی توی راه از دستمان افتاده بود. یا اگر به تئوری توطئه معتقد باشیم، مردها با سیاست درهای باز نابودش کرده بودند.

حالا ما و مردها روبه روی هم بودیم در دوئلی ناجوانمردانه و دیگر مهارتی که با آن مردهای تنومند را به زانو درمی آوردیم، در عضله های روحمان جاری نبود.

سال ها بود حسودی شان می شد. چشم نداشتند ببینند فقط ما می توانیم با ذوقی کودکانه به چیزهای کوچک عشق بورزیم.

فقط و فقط ما بودیم که بلد بودیم در معامله ای که پایاپای نبود، شرکت کنیم. می توانستیم بدهیم و نگیریم. ببخشیم و از خود بخشیدن کیف کنیم. بی حساب و کتاب دوست بداریم.

در هستی، عناصر ریزی بودند که مردها با چشم مسلح هم نمی دیدند و ما می دیدیم.

زنانگی فقط مهارت آراستن و فریفتن نبود و آن قدیم ها بعضی از ما این را می دانستیم. مادر بزرگ من زیبایی زن بودن را می دانست.

وقتی زنی از شوهرش از بی ملاحظگی‌ها و درشتی‌های شوهرش شکایت داشت و حق‌گریه می‌کرد، مادر بزرگ خیلی آرام می‌گفت: «مرد است دیگر، از مرد بودن مثل عیبی حرف می‌زد که قابل برطرف شدن نیست.»

مادر بزرگ می‌دانست مردها از بخشی از حقایق هستی محرومند. لمس لطافت در جهان و ذات جهان لطیف، در انحصار جنس دوم است.

مادر بزرگ می‌گفت: «کار زن‌ها با خدا آسونه. مردها از راه سخت باید بروند. راه میان‌بری بود که زن‌ها آدرسش را داشتند و یک‌راست می‌رفتند نزدیک خدا.»

شاید این آدرس را هم همراه سلاح قدیمی مان‌گم کردیم.

به هر حال، ما الان اینجاییم و داریم از خوشبختی خفه می‌شویم.

رئیس شرکت به ما بن‌فروشگاه سپه داده و ما خیلی احساس شخصیت می‌کنیم ده تا نایلون پر از روغن و شامپو و وایتکس و شیشه شور و کنسرو و رب و ماکارونی خریده ایم و داریم به زحمت نایلون‌ها را می‌بریم و با بقیه همکارهای شرکت که آن‌ها هم بن‌دارند و خوشبختی، غیبت رئیس کارگزینی را می‌کنیم و ادای منشی قسمت بایگانی را درمی‌آوریم و بلندبلند می‌خندیم و بارهایمان را می‌کشیم سمت خانه.

چقدر مادر بزرگ بدبخت بود که در آن خانه می‌شست و می‌پخت. حیف که زنده نماند ببیند ما به چه آزادی شیرینی دست یافتیم. ما چقدر رشد کردیم.

افتخارآمیز است که ما الان، هم راننده اتوبوس هستیم هم ترشی می‌اندازیم.

مهندس معدن هستیم و مربای انجیرمان هم حرف ندارد. هورا ما هر روز تواناتر می‌شویم مردها مهارت جمع‌بستن ما را خیلی تجلیل می‌کنند.

ما می‌توانیم همه کار را با هم انجام دهیم، وقتی مردها به زحمت بلدن تعادل خودشان را ایستاده توی اتوبوس حفظ کنند، ما با یک دست، دست.

بچه را می گیریم با دست دیگر خریدها را و در حالی که گوشی موبایل بین گردن و شانه مان قرار دارد، کارهای اداره را راست و ریس می کنیم.

افتخارآمیز است دستاورد بزرگی است این که مثل هم شده ایم. فقط معلوم نیست به چه دلیل گنگی، یکی مان شب توی رختخواب مثل کنده ای چوب راحت می خوابد و آن یکی مدام غلت می زند!

چون دست و پاهایش درد می کنند. چون صورت اشک آلود بچه ای می آید پیش چشمش. بچه تا ساعت پنج مانده توی مهد کودک... همه رفته اند و سرایدار مجبور شده بعد از رفتن مربی ها او را ببرد پیش بچه های خودش.

نیمه گمشده شب ها خواب ندارد و می افتد به جان زن. اما مرد راحت است خودش است. نیمه دیگری ندارد. زن گیج و خسته تا صبح بین کسی که شده و کسی که بود، دست و پا می زند.

مادر بزرگ سنت زده و عقب افتاده من کجا می توانست شکوه این پیروزی مدرن را درک کند؟ ما به همه حق و حقوقمان رسیده ایم. (۱)

ص: ۱۰۵

در جواب ایمیل نینا نامه نادر ابراهیمی رو به همسرش فرستادم. همیشه از این نامه خوشم می اومد:

همسفر!

در این راه طولانی که ما بی خبریم

و چون باد می گذرد

بگذار خرده اختلاف هایمان با هم باقی بماند

خواهش می کنم! مخواه که یکی شویم، مطلقا

مخواه که هر چه تو دوست داری، من همان را، به همان شدت دوست داشته باشم

و هر چه من دوست دارم، به همان گونه مورد دوست داشتن تو نیز باشد

مخواه که هر دو یک آواز را بپسندیم

یک ساز را، یک کتاب را، یک طعم را، یک رنگ را

و یک شیوه نگاه کردن را

مخواه که انتخابمان یکی باشد، سلیقه مان یکی و رویاهامان یکی.

هم سفر بودن و هم هدف بودن، ابدا به معنی شیه بودن و شیه شدن نیست.

و شیه شدن دال بر کمال نیست، بلکه دلیل توقف است

عزیز من!

دو نفر که عاشق اند و عشق آن‌ها را به وحدتی عاطفی رسانده است، واجب نیست که هر دو صدای کبک، درخت نارون، حجاب برفی قله علم کوه، رنگ سرخ و بشقاب سفالی را دوست داشته باشند.

اگر چنین حالتی پیش بیاید، باید گفت که یا عاشق زائد است یا معشوق و یکی کافی است.

عشق، از خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها گذشته است اما، این سخن به معنای تبدیل شدن به دیگری نیست.

من از عشق زمینی حرف می‌زنم که ارزش آن در «حضور» است نه در محو و نابود شدن یکی در دیگری.

عزیز من!

اگر زاویه دیدمان نسبت به چیزی یکی نیست، بگذار یکی نباشد.

بگذار در عین وحدت مستقل باشیم.

بخواه که در عین یکی بودن، یکی نباشیم.

بخواه که همدیگر را کامل کنیم نه ناپدید.

عزیز من بیا متفاوت باشیم.

ص: ۱۰۸

کاترین بهم ایمیل زد تا آدرس یه نفر دیگه رو که حجاب گذاشته بود، بهم بده و ازم خواست حتما باهاش تماس بگیرم چراکه داستان مسلمان شدنش هم جالب و هم با مشکلات زیادی همراه بوده.

به هلن ایمیل زدم و گفتم: «دارم درباره حجاب و اسلام تحقیق می کنم. می تونی به هم کمک کنی؟ کاترین شما رو به من معرفی کرده.» اون هم با کمال میل پذیرفت و قرار گذاشتیم آنلاین با هم حرف بزنیم.

سارا: «کاترین به هم گفته بود که شما با مشکلات زیادی به خاطر مسلمان شدنتون روبه رو شدین. خیلی دلم می خواد بدونم چطور مسلمان شدید و حجاب گذاشتین؟»

هلن: «من هیچ وقت فکر نمی کردم که مسلمان بشم و از مسلمان ها هم خوشم نمی اومد. کلاس کامپیوتر می رفتم توی کلاس چند تا مسلمان بودن و من از این موضوع ناراحت بودم.

به شوهرم می گفتم: «من حالم از این ها به هم می خوره». شوهرم هم می گفت: «تو با اون ها چی کار داری؟ نمی خوای تموم عمر با اون ها زندگی کنی که! چند ماهی با هم همکلاس هستین.»

توی این مدت خیلی کارهای اون ها رو زیر نظر داشتم برخلاف تبلیغات رسانه ها علیه اون ها که آدم های خشنی هستند، خیلی مهربون بودند.

رفتارهاشون خیلی سنگین و با آرامش بود. اصلاً نمی دونم چطور اون تنفر به جذابیت تبدیل شد. دلم می خواست باهاشون ارتباط برقرار کنم. خلاصه بعد از یه مدت به دینشون علاقه مند شدم و اون ها برام کتاب آوردن و منو به چند تا مهمانی دعوت کردن.

توی جمعشون اصلاً احساس غریبی نمی کردم. این ماجرا یک سال طول کشید. مطالعه می کردم و در جلسات مسلمان ها شرکت می کردم.

شوهرم هم شک کرده بود من دیگه مشروب نمی خوردم و شب های یکشنبه باهاش به بار و پارتی نمی رفتم. آخه دیگه برام مفهومی نداشت، یعنی چی هر شب یکشنبه بریم و تا صبح برقصیم و مشروب بخوریم. دیگه نمی تونستم اون محیط کثیف و مردهای مست رو تحمل کنم.

اون هم از این موضوع خیلی ناراحت بود اما به هیچ وجه فکر نمی کرد که من بخوام مسلمان بشم.

بالاخره من شهادتین گفتم و مسلمان شدم.

چند ماهی با شوهرم اختلافات شدیدی داشتم برای اون اصلاً قابل قبول نبود و به این امید بود که این یه بیماریه و من دوباره سلامتیم رو به دست میارم.

اما من بیمار نبودم من تصمیم خودم رو گرفته بودم و این دین رو پذیرفته بودم.

وقتی شوهرم دید که من مصمم هستم درخواست طلاق داد. دادگاه هم چون دین من به غیر از ارتدکس بود حضانت بچه ها رو به اون داد.

خیلی برام سخت بود من شوهرم و بچه هام رو دوست داشتم یا باید اون ها رو ترک می کردم یا دینم رو کنار می داشتم. باورت نمی شه چقدر این تصمیم سخت بود.

قرآن رو باز کردم آیه ۱۲۹ سوره توبه اومد:

{ فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ الْعَرْشُ الْعَظِيمُ }

آروم شدم احساس کردم خدا داره باهام حرف می زنه و بهم می گه خدا برای تو کافیه به خدا توکل کن، خدایی که پروردگار عرش عظیمه. از چی می ترسی با من باش من تمام دنیا رو برای تو آفریدم.

چاره ای به جز بیرون اومدن از اون زندگی رو نداشتم. اون ها منو با این دین نمی خواستن. البته خیلی سعی کردم در کنارشون باشم؛ اما قبول نکردند.

کلی با خدا رازونیاز کردم، بچه ها رو به خودش سپردم و از اون زندگی اومدم بیرون. من راحت مسلمان نشدم اما خدا را با تمام وجودم احساس کرده بودم و نمی تونستم دینش رو انکار کنم. من تمام زندگیم رو از دست دادم تا خدا را به دست بیارم.

خانواده ام هم منو طرد کرده بودند. مادرم معتقد بود این یک مرحله ست و من باید از اون خارج بشم. خواهرم هم که روانشناسه، مطمئن بود که من عقلم رو از دست دادم و باید بستری بشم. پدرم هم می گفت: «باید تا قبل از این که با دست خودم به درکات جهنم نرفتم، کشته بشم.»

روزی هم که حجاب گذاشتم آخرین روز کاریم بود.

تنها امیدم مادر بزرگم بود. از وقتی که طلاق گرفته بودم با اون زندگی می کردم. در کمال ناباوری اون هم مسلمان شد. اما خیلی زود بعد از مسلمان شدنش فوت کرد.

بعد از چند ماه، مادرم بهم زنگ زد و گفت: «من نمی دونم اسلام چیه؟ اما امیدوارم تو به آن پایبند باشی.» هنوز هم نمی دونم منظورش از این حرف چی بود.

البته دوستان مسلمانم خیلی بهم کمک کردند. برام کاری پیدا کردن. الان هم از زندگیم راضیم. می تونم بچه هامو یک بار در طول هفته ببینم.

همه امید و آرزوم این که اون ها رو هم با دین اسلام آشنا کنم و مسلمان بشن و دخترم هم محجبه بشه. هر دفعه که اون ها رو می بینم سعی می کنم چیزی از دین بهشون بگم.»

سارا: «به نظرم خیلی انسان محکمی هستی من حتی یک لحظه هم نمی تونم خودم رو جای تو بذارم.»

هلن: «من این صبر و تحمل رو لطف و نظر خدا می دونم و گرنه از توان من هم خارج بود. بذات برات یه داستان بگم.

دختری از مشکلات زندگیش به پدرش شکایت می کنه و می گه یه مشکلم حل می شه یکی دیگه شروع می شه. پدرش اونو برد توی آشپزخونه و ۳ تا قابلمه آورد تو یکی هویج، تو یکی تخم مرغ و توی یکی هم چند تا دونه قهوه ریخت و گذاشت روی شعله.

بعد از نیم ساعت زیر همه رو خاموش کرد و به دخترش گفت بین هویج نرم شده، تخم مرغ سفت شده اما دونه های قهوه هم آب رو تبدیل به کافه کردند و هم قوی تر و غنی تر شدن.

حالا- دخترم، تو زندگیت چه نقشی رو داری، یه هویجی که با مشکلات نرم می شی و استقامتت رو از دست می دی یا یه تخم مرغی که سخت می شی و قلب نرمت رو از دست می دی و یا مثل دونه های قهوه هستی که نه تنها استحکام خودش رو از دست نمی ده بلکه هرچی آب داغ تر می شه طعمش هم بهتر می شه؟!»

سارا: «چه داستان قشنگی، فکر کنم من هویجم اما دوستانم دارند بهم کمک می کنند که تبدیل به دونه های قهوه بشم. نظرت درباره حجاب چیه؟ چطور متقاعد شدی که حجاب برای زن ضروریه؟»

هلن: «اول که مسلمان شده بودم حجاب نداشته بودم.»

به جز شوهرم هیچ کس از مسلمان شدنم خبر نداشت وقتی که حجاب گذاشتم دیگه همه فهمیدن من یه مسلمانم و همین مسئله باعث شد خیلی از دوستانم رو از دست بدم.

البته برای من مهم نبود چون اینطوری تونستم دوستای واقعی رو تشخیص بدم اونایی که چه بی حجاب و چه با حجاب من رو پذیرفتن. من خیلی راحت حجاب گذاشتم. چون دیگه از بی بندوباری خسته شده بودم و به نظرم حجاب واقعاً لازمه.

برای من حجاب فقط یک تیکه پارچه نیست بلکه به من احساس هویت می ده. بهم این حس رو می ده که من برده جامعه نیستم و بطالت و پوچی که ما را احاطه کرده شامل من نمی شه. من این پوچی رو در بارها و جمعها مون حس کرده بودم.

ما آدم ها معمولاً طوری زندگی می کنیم که جامعه از ما انتظار داره و این موضوع رو در نظر نمی گیریم که آیا این وضعیت برای ما سالم و مفید هست یا نه؟

ما نباید بشینیم و ببینیم جامعه از ما چی می خواد، یه بار هم شده ببینیم خدا از ما چی می خواد، نمی شه؟!»

سارا: «شدنش که می شه اما...»

من هم باید تصمیم خودم رو می گرفتم. ماهیت حجاب برام روشن شده بود، جواب تمام سؤال هام رو پیدا کرده بودم. سؤال هایی که همیشه درباره اونا بحث می کردم و فکر می کردم حق با منه. چرا همه محدودیت ها برای زناست؟ چرا مردها آزاد باشن و زن ها پوشش داشته باشن؟ چرا به مردها نمی گن نگاه نکنید تا زن ها مجبور نباشن خودشون رو بپوشونن؟ چرا ما نباید مانند زن های غربی آزاد باشیم؟ اگر زن و مرد آزاد باشند مسئله هوای نفس عادی می شه. چرا زن های اروپایی حجاب ندارن؟ چرا ادیان دیگه حجاب ندارن؟ چرا حجاب برای زن ها واجب شده؟ آیا این آزادی زن را محدود نمی کنه؟ چرا به روز نباشیم؟ مد و به روز بودن ضرورت زندگی منه و من نمی تونم اون رو کنار بذارم. آرایش زن ها و دخترها چه اثری روی جامعه داره؟ من دوست دارم در جامعه آرایش کرده حاضر بشم. من با طرز پوشش قصد ایجاد انحراف و فساد ندارم.

اما دلم می خواست باز هم فکر کنم. خودم هم علت امروز و فردا کردنم رو نمی دونستم. رفتم توی چت رومی که همیشه می رفتم و یه پیغام گذاشتم. نوشتم می خوام حجاب بذارم اما نمی تونم. می دونم حجاب خوبه اما... .

آدرس ایمیل رو گذاشتم و در ادامه نوشتم لطفا نظراتتون رو درباره حجاب و اینکه چطور و چرا محجبه شدید برام بفرستید تا شاید من هم بتونم مثل شما تصمیم بگیرم.

هر روز یکی دو تا ایمیل دریافت می کردم. بعضی از ایمیل ها فقط یک خط بودند و بعضی هم یک داستان کامل که انشاءالله همه رو براتون می نویسم.

سارای عزیز سؤال کمی منو گیج کرده. اگر مطمئن شدی که حجاب خوبه و لازمه پس چرا اما؟

به نظر من تو دنبال بهانه می گردی. من یازده تا بهانه رو برات می گم و جوابش رو هم می دم. اگر علت و دلیلت غیر از این ها بود ماهیت حجاب از نظر علمی، اجتماعی، خانوادگی و دینی و تاریخی هنوز برات ثابت نشده. باز هم به تحقیقات ادامه بده تا به اطمینان صددرصد برسی. اما اگر بهانه ات جزو این هاست سعی کن خودت رو گول نزنی و این قدر دور خودت نچرخ و تصمیم عاقلانه ای بگیری.

بهانه اول: فکر نمی کنم حجاب ضرورت داشته باشه!؟

پاسخ: حجاب امر خداست. (سوره نور، آیه ۵۱)

«آن مؤمنانند که چون به سوی حکم خدا و رسولشان بخوانند تا خدا میان آن ها حکم کند خواهند گفت که حکم خدا را شنیده و اطاعت می کنیم و رستگاران عالم به حقیقت این ها هستند.» (سوره لقمان، آیه ۱۵)

چطور می تونی بگی من به خدا اعتقاد دارم اما فرمانش را قبول ندارم. مطمئن باش که حکم خدا ضرورتی داشته که در قرآن آمده. اگر ضرورتی نداشت خدا اصلاً اون رو ذکر نمی کرد.

بهانه دوم: پدر و مادرم نمی دارن و من نمی توئم از اونها نافرمانی کنم.

پاسخ: چطور می تونی از خدا نافرمانی کنی در صورتی که خدا تو و پدر و مادرت رو آفریده.

«و اگر پدر و مادرت تو را بر شرک به خدا که آنرا به حق نمی دانی وادار کنند در این صورت دیگر امر آن ها را اطاعت مکن ولی در دنیا با آن ها به شایستگی رفتار کن و پیرو راه کسانی باش که به سوی من آمده اند، بازگشت همه به سوی من است و من شما را از اعمالتان آگاه می کنم.»

بهبانه سوم: محیط کاریم اجازه نمی ده با پوشش اسلامی برم.

پاسخ: کارت رو عوض کن. رزق و روزی تو دست خداست. (سوره طلاق آیه ۳ و ۲)

«هر کس از خدا بترسد خداوند راه نجاتی پیش پای او می گذارد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می رساند، هر کس به خدا توکل کند خدا او را کافی است. خداوند در انجام فرمان خود پایدار است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.»

بهبانه چهارم: هوا خیلی گرمه. می ترسم نتونم تحمل کنم. این شیطان که بهت می گه هوا گرمه. می خواد تو رو از گرمای قابل تحمل دنیا به گرمای غیر قابل تحمل جهنم هدایت کنه. (سوره توبه، آیه ۸۱)

«آنان را بگو آتش دوزخ بسیار سوزان تر از این هواست اگر می فهمیدید.»

بهبانه پنجم: می ترسم مثل بعضی ها مدتی حجاب بذارم و بعد اونو بردارم.

پاسخ: اگر منطق حجاب را بفهمی و شیرینی ایمان را در دلت احساس کنی این کار را انجام نمی دی. چرا چیزی رو که مفیده مدتی انجام بدی و بعد بذاری کنار!

بهبانه ششم: اگه حجاب بذارم شوهر پیدا نمی شه و کسی با من ازدواج نمی کنه.

اگر زیبایی تو باعث انتخاب او شده باید منتظر روزی باشی که زیبایی زن دیگری انتخاب بعدی اون باشه. با گذشت عمر این زیبایی از بین می ره این روح تو که باقی می مونه و دارای ارزشه. با کسی ازدواج کن که شخصیت تو را دوست داره و به روح با ارزش تو احترام می ذاره نه به ظاهر تو.

شوهری که می‌خواد تو با این وضعیت در عموم حاضر بشی شوهر لایق و قابل اعتمادی نیست. چرا می‌خوای با کسی ازدواج کنی که نمی‌خواد فرمان‌های خدا را اطاعت کنی؟ عاقبت این زندگی مشخصه. (سوره نور آیه ۳۱)

«هر کسی از یاد من غافل شود زندگانی تنگی خواهد داشت و در روز قیامت او را نابینا به محشر می‌آورم.»

بهانه هفتم: من نمی‌تونم زیبایی و نعمتی رو که خدا بهم داده پنهان کنم.

پاسخ: آیا این آیات یادت رفته که خدا بهت اجازه داده این نعمت و زیبایی رو به چه کسانی نشان بدی؟ (سوره نور، آیه ۳۱)

«ای رسول! به زنان مومن بگو تا چشم‌ها و فروج و اندامشان را محفوظ بدارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهرا ظاهر می‌شود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و برودش خود را با مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار ن سازند جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران خود و برادران خود و پسران برادران و خواهران خود و زنان خود و کنیزان ملکی خویش و اتباع از زن و مرد و یا طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند و آن طور پای به زمین نزنند که خلخال و زیورهای پنهان پاهایشان معلوم شود و ای اهل ایمان همه بدرگاه خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید.» (سوره احزاب، آیه ۵۹)

«ای پیغمبر! به زنان و دختران خود و زنان مومن بگو که خویشان را به چادر بپوشانند که این کار برای اینکه به عفت شناخته شوند تا از تعرض و جسارت هوس رانان آزار نکشند بر آنان بسیار بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.»

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: کم‌ترین حق خداوند بر شما این است که از نعمت‌هایش در انجام گناهان یاری نگیرید. (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۰)

بها نه هشتم: می دونم حجاب ضروریه، اما هر وقت خدا هدایت کنه می پوشم.

پاسخ: مطمئنئ که هنوز خدا با فرستادن قرآنش هدایت نکرده؟! منتظری خدا چطوری هدایت کنه؟

شاید تو هم مثل اقوام پیشین می خواهی فرشته ای نازل بشه تا دعوت خدا رو بپذیری! (سوره انعام، آیه ۸)

«و گفتند چرا بر او فرشته نازل نمی شود و اگر فرشته ای بفرستیم کار تمام شود و دیگر لحظه ای به آن ها مهلت داده نخواهد شد.»

بها نه نهم: وقتش نیست من هنوز جوانم! پیرتر که شدم می پوشم.

پاسخ: چطور می تونی زنده بودنت رو تا فردا تضمین کنی؟ اگر بهت بگن می خوان با این کارت بهت گنجی بدن دوست داری این گنج رو توی پیروی بهت بدن یا همین الان؟ این گنج رو الان که جوان و زیبا هستی بهت می دن. وقتی که پیر و فرتوت شدی دیگه جاذبه ای نداری. دیگه مسابقه تمام شده و از جایزه هم خبری نیست. (سوره حدید، آیه ۲۰)

«بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است. همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به گاه می شود و در آخرت عذاب شدید است و (مؤمنان را) آمرزش و خشنودی حق نصیب است و بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست.»

بها نه دهم: اگر حجاب بذارم انگشت نما می شم و مردم به من نگاه می کنن و من رو به گروه خاصی نسبت می دن.

پاسخ: چه چیزی بهتر از این که به حزب خدا نسبت داده بشی. (سوره مجادله، آیه ۲۲)

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هرچند پدران و فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده و آن‌ها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند. خدا از آن‌ها خشنود است و آنان از خدا خشنودند. آن‌ها حزب الله اند. بدانید حزب الله پیروزان و رستگارانند.»

شیطان از طریق تو، بدن تو، موی تو و زیبایی تو قلب مرد رو و سوسه می کند.

تا کی می خواهی از کارمندهای استخدامی تمام وقت شیطان باشی؟ وقتش نیست که خودت رو آزاد کنی؟ و از شرکت شیطان استعفا بدی و کارمند خدا بشی با مزایا و حقوق کامل؟! بیا برای رسیدن به بهشت سوار قطار توبه بشیم قبل از این که از ایستگاه ما بگذره؟ امروز بهش فکر کن قبل از این که دیر بشه.

بهبان یازدهم: اسلام در قلب منه، احتیاجی نیست که نشون بدم من مسلمانم. این یه رابطه بین من و خداست.

جواب: بله، این یک رابطه بین تو و خداست ولی این رابطه احتیاج به عمل داره. عاشق باید از خودش عملی نشان بده که مورد قبول معشوق قرار بگیره یا نه؟

اگه من به تو بگم من تو رو دوست دارم اما به حرفات گوش نکنم تو باز هم منو دوست خواهی داشت و به محبت من اعتماد می کنی؟ با عمل صالح می تونی ایمانت رو به خدا ثابت کنی. اگه رابطه ای با خدا داری و خدا رو دوست داری خدا گفته: «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید»

تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.» (سوره ال عمران، آیه ۳۱)

آیا بهانه هات غیر از این هاست؟!

امیدارم این ایمیل بهت کمک کنه و مسیرت رو هرچه زودتر پیدا کنی تا به مقصود و معبود خودت برسی.

ایمیل دوم: کلید زندگی

بهت پیشنهاد می کنم حجاب رو یه وظیفه اجباری ندونی، چرا که حجاب کلیدیه که زندگیت رو روشن و راحت را مشخص می کنه.

ایمیل سوم: آیا کچلی؟

از چه می ترسی؟ از حرف مردم؟ اوایل مشکل اصلی من هم حرف دوست هام در مدرسه و حرف های مردم در کوچه و خیابون بود و بعضی وقت ها واقعاً تحملش برام سخت بود.

از من سؤال هایی می پرسیدند که متلک و جملات تمسخرآمیز بود. از من می پرسیدند کچلی؟

حمام هم با همین حجاب می ری؟

موقع خوابیدن هم این باید سرت باشه؟

پدرت مجبورت کرده که با این وضعیت بیای بیرون؟

آیا زیر لباس بمب گذاشتی؟

جزو گروهک طالبانی؟

دوباره کجا رو می خواین منفجر کنین؟

می تونی نفس بکشی؟

خفه نمی شی؟

بیچاره ها حتما باید ۱۴ سالگی ازدواج کنین و بعدش هم ۶ تا بچه بزرگ کنین.

واقعاً خوب راهی یاد گرفتی دیگه لازم نیست لباس بخری؟

از نگاه های مردم هم خیلی اذیت می شدم. انگار که از من می ترسیدن. مثلاً تو آسانسور، اول به دقت نگات می کنن و بعد یه کم عقب تر می رن و دعا می کنند که آسانسور بین طبقه اول و دوم منفجر نشه.

دلم می خواد به اونا بگم، حداقل اگر نگاه می کنید، سعی کنید غافلگیر نشید. من تروریست نیستم و با کارهای اونا هم موافق نیستم.

اگر تروریست ها ادعا می کنن مسلمانند دروغ می گن چون اسلام کشتن افراد بی گناه را ممنوع کرده و به هیچ کس چنین حقی نداده. دین من دین صلح و آرامشه از من نترسید. من هم آمریکا را دوست دارم. آمریکا وطنمه.

نمی دونم چرا احساس می کنن اگر کسی حجاب داشته باشه جزو انسان های کودن و عقب افتاده ست و هیچی بلد نیست.

حجابی که من گذاشتم سرم را پوشانده نه مغزم رو!

من هم دارای هوش و ذکاوتم شاید هم از شما بیشتر. من هم مثل شما شنا می رم، تنیس بازی می کنم با دوست هام جک می گیم. من هم می خوام به دانشگاه برم. پدر و مادرم هم در دانشگاه تحصیل کردند. پدرم، من و مادرم را نمی زنه. پدرم به مادرم احترام می ذاره، در کارهای خونه بهم کمک می کنن و من رو مجبور به حجاب نکردن.

من هم مثل شما لباس می خرم. حجاب من مانع پوشیدن لباس های زیبا نیست. من هر چیزی که دوست داشته باشم و به روز باشه می خرم و می پوشم.

بعضی ها از من می پرسن دوست نداری دوباره احساس زیبایی کنی؟ ناراحت نیستی از این که دوست پسر نداری؟!

من همین الان هم احساس زیبایی می کنم. من فقط زیبایی هام رو از چشم مردها مخفی کردم.

این جذابیت و زیبایی زن نیست که مردی به او علاقه مند می شود بلکه ارضای نیاز اون مرده که اونو به سمت زنی می کشه. و بعد از ارضاشدنش دیگه خبری از اون و زیبایی زن نیست. پوشش زیبایی من رو کم نمی کنه بلکه از زیبایی من محافظت می کنه.

من زمانی احساس ناراحتی می کنم که با پسری دوست شوم و بعد از مدتی با شخصی دیگه دوست شوم و یا همزمان با چند نفر. این برای من غم انگیز و اسفناکه.

من نمی خوام یه دختر نوجوان مصرف شده باشم که چندین بار به زباله دانی انداخته شده و دوباره بازیافت شده.

من به هیچ وجه از وضعیتم ناراحت نیستم بلکه بسیار خوشحالم که این راه رو انتخاب کردم. دلم می خوا د به اونا بگم همان طور که حجاب و نداشتن دوست پسر برای شما خوشایند نیست و ناامیدکننده ست برای من هم وضعیت شما ناراحت کننده ست.

سارای عزیز، امیدوارم تو هم از حرف ها و نگاه های مردم نترسی و بتونی محکم و استوار روی عقیدت بایستی و تصمیمی قاطع بگیری.

ایمیل چهارم: تسلیم

نام زیبای این دین اسلام است یعنی تسلیم. تسلیم کی؟ تسلیم خدا.

ما برای خوشایند دیگران لباس می پوشیم یا خدا؟ خدا چی خواسته؟ نگو من چی می خوام، دلم چی می خواد، مردم چی می خوان فقط بگو خدا، همه چیز درست می شه.

همیشه از خودم می پرسیدم چرا خدا می خواد که زن ها حجاب داشته باشن؟

خدا که احتیاج نداره برای خدا چه فرقی می کنه که من باحجاب باشم یا بی حجاب. پس باید پشت این فرمان الهی یه دلیل منطقی وجود داشته باشه.

به این نتیجه رسیدم دلیل این درخواست خدا از زن ها به خاطر نگرش مردهاست. از زمان های اولیه مردها به زن ها به چشم یه وسیله جنسی نگاه می کردند که هر وقت احساس خستگی، افسردگی و کسالت داشتند از اون استفاده می کردند.

البته، این نتیجه تحقیقات _سوزان فیسک_، روانشناس دانشگاه پرینستون(۱) است. اسکن مغزی ۲۱ مردی که در این آزمایش شرکت کرده بودند نشون می داد مردها وقتی با زن هایی که لباس کمتری پوشیدن روبه رو می شن قسمتی از مغزشون که به دستگاہ وصل بود روشن می شد. این موضوع دال بر این بود که مردها زن رو وسیله ای برای ارضای نیازشون می بینن.

همچنین دکتر_ چارلز ریسون_(۲)، کارشناس سلامت روانی می گه: «زنان باید آگاه باشن که وقتی لباس تحریک کننده می پوشن چگونه ادراک می شون. مردان نیز نباید اجازه دهند که احساسات جنسی غیرشخصی ایجاد شود، البته بیشتر مردان به علت جذبه جنسی انتخاب احمقانه ای انجام می دهند».

بنابراین برای این که روابط سالم در جامعه حفظ بشه زن ها باید پوشش داشته باشن. تا چنین افکار و رفتارهایی نشئت نگیره.

فادل سلیمان(۳) معتقد است: «زن باید به گونه ای لباس بپوشد که با وی مانند یک شهروند نرمال رفتار شود چون مردان به طور کلی زنان را یک شیء جنسی می بینند.»

ص: ۱۲۳

۱- Susan Fiske and a team of researchers at Princeton University

۲- Charlz Reison

۳- Fadel Soliman

طبق تحقیقات دانشگاه کمبریج ۷۵ درصد افرادی که تو لندن تازه مسلمان می شن خانم ها هستن. فادل سلیمن معتقد است: «علت آن این است که زنان در اسلام آزادی خودشان را پیدا کرده اند. آزادی از ظلم مردانی چون کریستین دیور، کوچی، پیرگاردین و مردان بسیار دیگری که تصمیم می گیرند و طراحی می کنند که زن ها چه بپوشند. کدام قسمت از بدنشان را بپوشانند و کدام قسمت را نپوشانند. اما اسلام به طور واضح بیان می کند که زن نباید تبدیل به شیء پستی برای لذت مردان شود و اینگونه مورد استفاده قرار بگیرد.»

برای من نگاه مردها سخت بود وقتی که احساس می کردم اون داره با نگاه کردن به من، تن برهنه من رو تو ذهنش تصور می کنه. اما حالا دیگه کنترل دست منه. من مشخص می کنم که چی رو ببینه.

زن وسیله نیست و دارای مقام و شخصیته. دوست عزیز می خوام این رو بگم. زن با پوششش خود اعلام می کنه که دارای شخصیت، هویت و استعداده. من تکه گوشتی نیستم که آماده مصرف برای هر کسی، هر جایی و هر زمانی باشم.

بعد از این که ایمیل این خانوم رو خوندم. یاد مطلب آقایی در سایت افتادم. اون آقا نوشته بود:

«وقتی زنی لباس باز و برانگیزاننده می پوشد، تنها پیامی که مرد دریافت می کند این است که او دنبال رابطه جنسی است. البته دلایلی که ممکن است یک زن لباس جذاب بپوشد، می تواند کاملاً متفاوت باشد. ممکن است فقط به این دلیل چنین لباسی پوشیده است که تصور می کند بسیار روی مُد و زیبا است.»

اما وقتی یک مرد، زنی را در لباس تنگ و محرک می بیند، اتوماتیک وار تصویر زنی برایش نمودار می شود که دوست دارد رابطه جنسی داشته باشد. به همین دلیل به عنوان یک ابزار جنسی به او نگاه می کند و دیگر قادر نخواهد بود با عنوان دیگری با او رابطه برقرار کند.

درواقع، زنانی که مردها را به چشم چرانی متهم می کنند با پوشیدن لباس های باز پیامی کاملاً متفاوت می فرستند. یک مرد هر چقدر هم که قوی و مقاوم باشد، نمی تواند در برابر تن برهنه مقاومت کند. هیچ مردی در

ذهنش استدلال نمی کند که ممکن است دلیل پوشیدن چنین لباسی این باشد که به نظر آن زن آن لباس زیبا و مُد روز است.

ذهن مرد این طور کار می کند که اگر زنی به دنبال این است که احترام مردان را جلب کند، باید طوری خود را به آن ها نشان دهد که آن ها با شخصیت او ارتباط برقرار کنند نه با بدن او. زنی که لباس های باز و محرک می پوشد غیرمستقیم به مردان می فهماند که به او به عنوان یک ابزار جنسی نگاه کنند، نه چیز دیگر.

مردان هم در این مورد مقصر نیستند، آن ها مخلوقاتی شدیداً دیداری هستند که فقط به دنبال کوچکترین محرک در جوانب جنسی هستند.

واقعیت این است که اکثریت مردان به دنبال زنی هستند که شخصیتی قوی با سیستم ارزشی خوب داشته باشند. البته دوست دارند زنانی که لباس های باز و برانگیزاننده می پوشند را هم چشم چرانی کنند اما هیچ وقت چنین زنی را به عنوان شریک زندگی خود انتخاب نمی کنند، آن زن برای آن ها فقط یک ابزار برای تخیلات جنسی است.

زنی که متین و موقر لباس می پوشد و سعی نمی کند توجه مردی را به بدن خود جلب کند، اتوماتیک وار احترام شگرفی برای خود بین مردان ایجاد می کند. برای مردان کنار چنین زنی بودن همواره توام با آرامش است.

بیشتر مردان ارزش های عمیقی دارند و سعی می کنند همان ها را در زنان خود پیدا کنند. وقار، مایه جذابیت زنان است و بیشتر مردان این خصوصیت را در زن رویاهایشان می بینند.»

بعد از این ایمیل، درباره سوزان فیسک و نظریاتش تحقیق کردم. مقاله ای در این زمینه پیدا کردم که برام جالب بود؛ چگونه می توان ثابت کرد که زنان محجبه احساس امنیت و احترام می کنند.

در یک آزمایش، به مردان چند عکس زن با پوشش متفاوت نشان داده شد تست های حافظه مغز روی مردان نشان داد، با وجود این که هر عکس را فقط چند صدم ثانیه دیده اند بیشتر آن ها تصویر خانم هایی که دو تکه پوشیده اند را به خوبی به خاطر می آوردند.

سوزان فیسک روانشناس آمریکایی و تیم همکارانش در دانشگاه پرینستون روی چند مرد، اسکن و ام آر ای انجام دادند و به آن ها چندین عکس نشان دادند. بعضی از عکس ها شامل زنان پوشیده بود و بعضی عکس زنانی بود که لباس کمتری پوشیده بودند. آن ها به این نتیجه رسیدند مردان به زنانی که لباس کمتری پوشیده اند پاسخ قطعی می دهند.

طبق گفته _سیکارا دل امر_ (۱)، هرچه پوشش زنان کم تر باشد احتمال روشن شدن قشر کورتکس پیش حرکتی و شکنج گیج گاهی خلفی میانه بیشتر است. این ها قسمت هایی از مغز هستند که به استفاده از ابزار، انجام مهارت های دستی و ترغیب عملیات مربوط می شود.

فیسک، در جلسات سالانه کنگره آمریکا که در شیکاگو برپا شد اعلام کرد مردان وقتی که با عکس زنان نیمه عریان روبه رو می شوند سریعاً فکر می کنند که چگونه عملی روی این بدن ها انجام دهند. واکنشی که به این عکس ها نشان می دهند مانند واکنشی است که به اشیاء نشان می دهند.

ص: ۱۲۷

همچنین فیسک و همکارانش نگرش رفتار خصومت آمیز را روی مردان آزمایش کردند و به این نتیجه رسیدند افرادی که حالت خصمانه بیشتری دارند، زمانی که عکس های مستهجن می بینند، فعالیت قسمت هایی از مغز که به ملاحظه افکار و احساسات دیگران مربوط است کم می شود. بین دیدن فیلم ها و عکس های مستهجن و اعمال خشونت علیه زنان، از جمله تجاوز و خشونت های جنسی ارتباط مستقیمی وجود دارد.

همچنین سیکارا، فارغ التحصیل دانشگاه پرینستون که در این تیم تحقیقاتی فعالیت داشت، افزود: «مردان این گونه که به عکس های نیمه عریان زنان می نگرند به همسران و خواهران و مادر خود نمی نگرند.»

علاوه بر این، در این آزمایش فعل هایی که برای زنانی که پوشش بیشتری داشتند به صورت سوم شخص استفاده می شد. مثلاً او گرفت، او گفت و... که به نظر فیسک این نشان می دهد که مردان به زنانی که پوشش بیشتری دارند به عنوان شیء نگاه نمی کنند. پوشش بیشتر، احترام بیشتر را به همراه می آورد. زنانی که پوشش مستهجنی دارند از بعد انسانی پایین تری نگریسته می شوند.

طبق نظر فیسک، نتیجه این مطالعات برای زنان بسیار کاربردی است، به خصوص در محیط کار.

پیتر گلیک پروفیسور دانشگاه لاورنس (۱) در تحقیقات خود درباره مسائل جنسی به این نتیجه رسید زنانی که در محیط کار لباس و ظاهری تحریک کننده دارند از نظر همکاران افرادی کم هوش تر و بی صلاحیت هستند. طبق سایت (۲) Diversity Jobs، تحقیقات گلیک همچنین بیان می کند که زنان دارای مشاغل بالا-تر و مهم تر لباس پوشیده تری بپوشند تا احترام همکاران خود را کسب کنند.

ص: ۱۲۸

به گفته چورجالی (۱) در جنگ عراق و بوسنی، سربازانی که جنایت‌های بی‌رحمانه مرتکب می‌شدند اغلب افرادی بودند که مصرف‌کننده منظم پرنوگرافی بودند و حتی با هدف تقویت روحیه خود برای کشتن افراد این صحنه‌ها را می‌دیدند.

همچنین فیسک در روزنامه دیلی پریستونین بیان داشت: «دیدن تلویزیون و فیلم‌های ناپسند طبیعی نیست. شما باید از اثرات این صحنه‌ها بر روی افراد آگاه باشید. این صحنه‌ها روی نحوه تفکر افراد درباره زنان اثر می‌گذارد.»

ایمیل ششم: حجاب تغییر دیگران

حجاب، تو رو تغییر نمی‌ده، بلکه دیگران را تغییر می‌ده، نگاه و رفتار اونا رو تغییر می‌ده و جلوی سرایت بعضی از امراض اونا رو می‌گیره. محکم باش و همیشه به خاطر داشته باش که چرا حجاب گذاشتی.

من مد رو دوست دارم و عاشق پوشش به روز هستم. حجابم باعث نشده که نتونم به روز باشم. من خوب لباس می‌پوشم، اما خودم رو در معرض دید همگان نمی‌ذارم.

من همیشه نامه چارلی چاپلین به دخترش رو برای خودم تکرار می‌کنم.

«دخترم هیچ کس و هیچ چیز دیگری را در این جهان نمی‌توان یافت که شایسته آن باشد که دختری ناخن‌پایش را به خاطر آن برهنه کند. من پیرمردم شاید که حرف‌های خنده‌دار می‌زنم.»

برهنگی بیماری عصر ماست به گمان من تن‌عریان تو باید از آن کسی باشد که روح‌عریانش از آن توست.

ص: ۱۲۹

بد نیست اگر اندیشه تو در این باره مال ده سال پیش باشد. مال دوران پوسیدگی، نترس این ده سال تو را پیرتر نخواهد کرد. به هر حال امیدوارم تو آخرین کسی باشی که تبعه جزیره برهنگی می شوی.»

حرف های این پیرمرد درباره حجاب حقیقت محضه.

من فکر می کنم شما یک فرد فوق العاده هستید که چنین تصمیمی گرفتید. ای کاش، افراد بیشتری مثل شما در این جهان رقت انگیز وجود داشتند.

ایمیل هفتم: چراغ ها خاموش

من فقط به جمله بهت می گم. وقتی کسی با پوشش نامناسب میاد چراغ هاش رو روشن می کنه تا همه اونو ببینند. اما وقتی با پوشش مناسب میاد چراغ هاش خاموشه.

ایمیل هشتم: معیارهای من

من با شخصی ملاقات کردم که نظرم رو درباره خودم و دیگران عوض کرد. اون یه دختر لبنانی بود که تو یه خانواده ای مسلمان متولد شده بود. خصوصیتی داشت که در کمتر زنی دیده بودم. اعتماد به نفس. اون دختری بیست و چندساله بود که دکترای روانشناسی داشت. استاد دانشگاه بود و به زودی مادر می شد.

یه روز با هم درباره مسئله ازدواج صحبت می کردیم که گفت برای ازدواج چند سال صبر کرده و منتظر مردی معتقد و مسلمان بوده. البته پیشنهادهای زیادی داشته چون دختری تحصیل کرده، مسلمان، محجبه و قابل احترامه. من واقعاً شوکه شده بودم، چون من تو یه خانواده آمریکایی بزرگ شده بودم. وقتی دختری می گه پیشنهادهای زیادی برای ازدواج داشتم هیچ یک از مواردی رو که این خانوم گفت تو لیستش نیست. معمولاً می گن من پیشنهادهای زیادی برای ازدواج دارم چون بلند قد و لاغر هستم، صورتم

زیباست، موهام طلایی و چشمام آبی و ژست و هیکلکم قشنگ و جذابه. اما برای این دختر لبنانی هیچ یک از این ویژگی های زنانه ملاک یه همسر خوب نبود.

بعدها درباره این مسئله خیلی فکر کردم و فهمیدم افکار من از حقیقت تلخ زندگی آمریکایی نشات می گیره. ما این طوری بزرگ شدیم. الگوی ما عروسک باری و زنان زیبا هستن. من اسم زنان موفق در علوم و فنون و ادبیات و... رو نمی دونم اما می تونم صدها مانکن و خواننده و بازیگر و رقاص را نام ببرم.

درباره خودم خیلی فکر کردم مدرک فوق لیسانس دارم و در کالج، انگلیسی درس می دم و دارم آماده می شم برای دوره دکترا. از نظر هوشی تقریباً بالاتر از سطح متوسط هستم اما تا جایی که یادم هست تنها چیزی که مردم درباره آن با والدینم صحبت کردند زیبایی من بوده. من نمی تونم خودم را بدون زیباییم به حساب بیارم. مثل بیشتر زن های آمریکایی، خودشناسی من به زیباییم بستگی داره. اگه اونو از دست بدم دیگه سرمایه ای ندارم.

این چه مشکلیه که ما داریم! وجودمون رو فقط براساس تصویری که در آینه منعکس می شه ارزیابی می کنیم. خدا دارایی های زیادی به ما داده. اما اجازه دادیم این طرز فکر غربی دید ما را مسموم کنه. اشتباه نکن زیبا بودن و میل به زیبایی غلط نیست این یه نعمت خدادایه. مشکل اینه که خودشناسی ما به زیبایی ما بستگی داره.

به غرب نگاه کنید. با ارزش ترین زن ها چه به عنوان بازیگر، مانکن یا رقاصه های عجیب و غریب کسانی هستن که هوس و خیال پردازی مردها رو برآورده می کنن. جامعه بر پایه ارضای هوس مردان ساخته شده. این موضوع را می تونید با یه ساعت نگاه کردن به تلویزیون به خوبی درک کنید. چرا آگهی های تجاری مملو از زن های زیبا، برهنه و یا نیمه برهنه با صدایی

مهیج

ص: ۱۳۱

و تحریک کنندس؟! و زن ها هم سعی می کنن خودشون رو مثل اونا درست کنن.

این واقعاً شرم آورده که یه زن این قدر نگران زیباییش باشه. این نگرانی به این دلیل که اعتماد به نفس اون به میزان زیباییش بستگی داره.

حجاب یه عنصر ضروری برای حفاظت اجتماعی و باعث میشه جامعه زن رو براساس زیباییش نسنجه. در نتیجه، زن روی استعدادهای دیگرش کار می کنه و اونا رو پرورش می ده. دیگران هم به او احترام می ذارند زیرا حجاب نشان می ده که اون به خودش احترام می ذاره.

بارها شنیدیم که خانوم ها می گن من برای دل خودم این طوری لباس می پوشم. واقعاً این طوریه؟ خوب چند نفر از شما وقتی که خونه تنهاید لباس تنگ و کفش پاشنه بلند می پوشید و آرایش کامل می کنید؟ اگه واقعاً برای لذت خودتون این طوری لباس می پوشین و آرایش می کنین نه برای جلب توجه مردها پس چرا وقتی مردی نیست و تنهایی اینطوری عمل نمی کنین؟!

دلیلش اینه که این آرایش برای خودت نیست بلکه برای اعتماد به نفسته. ما همه به یک بالابرنده احتیاج داریم. به همین دلیل جذاب و تحریک کننده لباس می پوشیم و وقتی می بینیم چندتا سر به سوی ما برمی گرده لذت می بریم. ما از توجه لذت می بریم و همین باعث می شه از گفت و گوی دوستانه و ارتباط سالم فراتر بریم.

چرا ما به این نوع تقویت کننده احتیاج داریم تا احساس خوبی داشته باشیم؟

چرا ما با نگاه ها به اعتماد به نفس می رسیم؟

مشکل چیست؟

به مردها نگاه کنید، می بینید یک مرد کوتاه و چاق و کچل و زشت با یه زن زیبا راه می ره. چرا؟ چون آن مرد از اعتماد به نفس بالایی برخورداره. اون می دونه یک دارایی داره که می تونه دیگران را جلب کنه. اون یا با هوشه یا ثروتمند یا

ص: ۱۳۲

بذله گوس و یا می تونه خوب آواز بخونه. بالاخره دارایی و استعدادی رو تو خودش کشف کرده.

ما هم به عنوان یه زن لازمه دارایی های خودمون رو بشناسیم. بالا-ترین دارایی ما زیبایی ما نیست بلکه عفته. درباره آن فکر کنین مردها عاشق خوش گذرانی با زن های لوند و طنازند اما برای زندگی و تولد فرزند و تشکیل خانواده دنبال دختری پاک و خوبن.

ما زن ها به خودمون احترام نمی ذاریم و خودمون رو برای هرگونه لذت بصری و دیگر لذت ها آماده می کنیم.

یه زن آمریکایی به سختی کار می کنه تا فرزنداش رو بدون پدر بزرگ کنه. چندین بار باید به پزشک قانونی مراجعه کنه تا بتونه به اون مرد ثابت کنه که این بچه فرزند تو.

ما چقدر پست شدیم؟ ما فکر می کنیم آزادی داریم اما بیشتر از گذشته زندانی شدیم. ما زندانی هوا و هوس مردها شدیم. مردها ما رو می زنن از ما استفاده می کنن ما را رها می کنن. چرا؟ زیرا همیشه زنی ساده تو گوشه ای هست که گول بخوره.

ما هر کاری می کنیم تا یه مرد رو جلب کنیم. چرا هدفمون جلب رضایت مرداست؟

من از شما خواهش می کنم وضعیت آمریکا و اروپا را با دقت بررسی کنین. اگه ما گل سر سبدم پس چرا داریم خودمون رو تو لجن زار غرق می کنیم؟

امریکا بالا-ترین میزان جرم و جنایت رو علیه زن ها داره در حالی که ادعا می کن که زن ها آزاد و قابل احترام هستن. آیا همانطوری که می گه زن ها قابل احترام، آزاد و برخوردار از حقوق انسانی هستن؟

چند وقت پیش تو به روزنامه ماجرای مردی را نوشته بود که نامزدش رو اون قدر زده بود که راهی بیمارستان کرده بود. حتی خرگوش اون دختر رو هم شکنجه داده بود و کشته بود. این مرد به خاطر زدن نامزدش تا حد مرگ، به شش ماه زندان و پرداخت ۶۰۰۰ دلار جریمه نقدی و به خاطر خرگوش آن دختر، به شش سال حبس و ۶۰۰۰۰ دلار جریمه نقدی محکوم شده بود. آیا ارزش خرگوش بیشتر از به زنه؟!

تا همین چند وقت پیش قانونی وجود نداشت که از زن در برابر تعقیب محافظت کنه و زدن زن غیر قانونی نبود. هنوز هم در بعضی از ایالت ها اگر زن اقامه دعوی نکنه و شکایت نکنه قانون با اون مرد کاری نداره. اگر هم شکایت کنه ممکنه اون مرد دفعه بعد تا حد مرگ اونو بزنه!

اگر ما نشان بدیم که قابل احترام هستیم احترامی رو که لایق اون هستیم، دریافت می کنیم. ما باید حدود و مرزی مشخص کنیم و به وضوح، مقام، رتبه و شان خودمون رو نشان بدیم. آگه ما این کار رو انجام بدیم اونا هم پاسخ می دن حتی اگه به این کار عادت نداشته باشن و فرهنگشون این گونه نباشه.

یه روز تو سوپرمارکت بودم. پیرمردی بهم نزدیک شد و از پشت گوشه روسریم رو تکان داد. وقتی برگشتم گفتم: «خدا تو رو بیامرزه؛ دیدن زنی که به خودش احترام می ذاره واقعاً زیاست.»

چرا مردهای آمریکایی وقتی که می شنون زن باید خودش رو بپوشونه این قدر وحشت زده می شن؟ چون دیگه نمی تونن خودشون رو بالا ببرن و در مقابل زنی که نشان پیروزی در دست داره، رژه برن.

چرا بسیاری از زن ها با حجاب مخالف هستن؟ زیرا اعتمادبه نفس خودشون رو از دست می دن چون زیبایی کلید خودشناسی اوناست. بدون زیبایی، اعتمادبه نفس و ارزشی وجود نداره. جایگاه سیندی کروفورد و شارون استون

کجاست اگر قرار باشه به چیز دیگه ای به جز ظاهر و قیافه شون تکیه کنن؟ بیاید تو دامی که برامون پهن شده نیفتیم.

قبل از مسلمان شدنم نگرانی های زیادی درباره این دین داشتم. بزرگ ترین مسئله از دست دادن این آزادی خیالی بود. اما فهمیدم تنها با تسلیم شدن در برابر خدا می شه به آزادی واقعی رسید.

بعضی ها می پرسن چرا زن ها باید حجاب داشته باشن؟ اولین نکته ای که باید به اون دقت کنیم اینه که نیروی مافوقی وجود داره که جهان را اداره می کنه، ممکنه با قوانین و تدابیر خدا موافق نباشیم اما اگه ما اونو قادر مطلق می دونیم پس باید آگاه باشیم که انتخاب اون براساس فاکتورهاییه که ما از اون آگاه نیستیم.

من نمی تونیم بگم چرا مردها طوری خلق شدن که با دیدن محرک های بصری از لحاظ جنسی تحریک می شن و نه، می تونم بگم که چرا زن ها به این مسئله کم تر توجه می کنن. به همین دلیل که **play boy , Hustler** و مجلاتی از این قبیل برطرفدارتر از مجلات **play girl** هستن.

ممکنه واقعیت رو دوست نداشته باشیم، اما نمی تونیم وجودش رو انکار کنیم. واقعیت اینه که ما باید از خودمون محافظت کنیم و کسی این کار را برای ما انجام نمی ده.

قبل از مسلمان شدنم با آزارهای جنسی و بی احترامی برخورد داشتم. خیلی وقت ها از شنیدن حرف ها، متلک ها و پیشنهادهای ناجور با گریه خونه می اومدم.

وقتی که حجاب گذاشتم چیزی تو من تغییر نکرد اما حقیقت این بود که من پوشش مناسب داشتم و رفتار مردها تغییر کرده بود. چرا که مردها علامت «ورود افراد متفرقه ممنوع» را به وضوح می دیدن و هیچ شک و تردیدی برای اونا باقی نمی موند. وقتی زنی لباس نیمه عریان می پوشه مرد

دچار شک و تردید می شه که آیا اهلش هست؟ یا او زنه قابل احترامیه؟ اونا نمی دونن چه واکنشی نشون بدن چون هیچ
اخطار آشکاری وجود نداره. اما حجاب رسا و واضح بیان می کنه این زن قابل احترامه و اهل هیچ عمل ناشایستی نیست.

به این نتیجه رسیدم اگر من خودم نگران امنیتم نباشم چه کسی نگران خواهد بود؟! پس من باید مسئولیت هایی را بپذیرم و
عقلانه برخورد کنم. نمی تونم، فرض کنم که مردها به خوبی خودشون رو کنترل می کنن. من حتی خودم هم قادر به کنترل
نیستم پس چطور از دیگران این انتظار رو دارم. به همین دلیل حجاب را با کمال میل پذیرفتم.

ایمیل نهم: راه رفتن روی انگشتان پا

حجاب قسمتی از وجود منه. دلم می خواد از بی حجاب ها پرسم اگه از شما بخوان که روی انگشت های پاتون راه برید چه
احساسی پیدا می کنید؟ عصبانی و ناراحت می شید و احساس امنیت نمی کنید و هر لحظه ممکنه زمین بخورید. من هم بدون
حجاب چنین احساسی دارم. بعضی ها بهم می گن به حجاب عادت کردی! نه من به حجاب عادت نکردم من به امنیت عادت
کردم و دوست ندارم کسی این امنیت رو از من بگیره. امیدوارم همه خانم ها روزی به این امنیت برسن. امنیتی که هیچ خانم
بدحجابی حتی یک لحظه هم اون رو حس نکرده.

ایمیل دهم: حجابم به خاطر حق خواهر مسلمانم

«خواهرم، من حجاب دارم به خاطر تو، به خاطر زندگی تو و حفظ نشاط و محبوبیت تو، آره به خاطر تو، چه مسلمان و چه
غیرمسلمان. من به حق هر زن احترام می ذارم و اون رو باور دارم.

متأسفانه الان، تمام هم و غم جوون ها این شده که چی کار کنن تا بدنشون چند اینچ لاغرتر بشه. آرزو می کنن تا جای هنرپیشه ها باشن و روزی روی فرش قرمز راه برن تا مردم اون ها رو به خاطر زیبایشون تشویق کنن.

حتی بعضی بعد از خوردن غذا به حمام میرن تا غذایی رو که خوردن بالا بیارن. چون بدنشون به اونا احساس ناامنی می ده.

میزان اعتماد به نفس اونا به بدنشون بستگی داره. چون یه زن، فقط بدنش مهمه پس باید این بدن رو به بهترین نحو ارائه بده. چراکه جایگاه زن تو جامعه به میزان جذابیتش بستگی داره و همین مسئله اون رو به سمت برهنه گرایی می کشه تا ارزشمند بشه.

آیا من با بدنم مورد قضاوت قرار می گیرم یا با اخلاق و رفتار و ذهن و هوشم؟

چرا برای تبلیغ هر چیزی از چیپس و پفک گرفته تا ماشین و لوازم یدکی آن باید بدن زن کنار کارت تبلیغاتی باشه؟

چرا یه زن باید به خودش این اجازه رو بده که برای هر مردی عشوه گری کنه؟ از سوپرمارکت گرفته تا پزشکی که به اون مراجعه می کنه؟ شاید می خواد مورد احترام قرار بگیره یا جنس بهتر و ارزون تر رو بخره.

دلیل محجبه شدن من پاسخ این سؤال ها و ادای حق دیگرانه.»

- وقتی ایمیلش رو خوندم، با خودم گفتم اگه همه زن ها مثل این خانم به فکر زندگی همدیگه باشن، دنیا چی می شه؟! می شه مدینه فاضله، می شه بهشت.

واقعاً تو مغازه ها بعضی از زن ها مشغول خوش و بش و طنازی هستن تا بتونن تخفیف بگیرن شاید بهتره که بگم وجود خودشون رو تخفیف بدن.

بیشتر مغازه ها هم از فروشنده زن استفاده می کنن تا بیشتر فروش کنن و وقت بیکاری هم کسی باشه که براشون طنازی کنه!

به قول شاعر:

گوشه گوشه دروغ پردازی

با خدا جنگ و با همه بازی

با دروغ ودغل قسم خوردن

سود هنگفت ازین و آن خوردن

یک طرف دکه رباخواری

یک طرف هم کلاه برداری

یک طرف در دکان بزازی

عده ای در خفا به طنزازی

یک طرف در دکان نساجی

رفته عفت به چوب حراجی

یک طرف در دکان فالوده

عده ای با نگاه آلوده

یک طرف در دکان کفاشی

صحبت از حقه هست و کیاشی

یک طرف در دکان زرگر هست

دست نامحرمی به دستی پست

تا النگو به دست بنماید

مالشی تا به شست بنماید

دیده ام با نگاه نقادی

گشته آرایش زنان عادی

پشت میز مغازه ها زن ها

بدحجاب و برهنه گردن ها

بهر پاسخ همیشه آماده

لذتی هم به مشتری داده

سود آن را یکی دگر خورده

آبرو از یکی دگر برده

دختر احمق بزک کرده

روی دست پدر کپک کرده

شده ابزار دست بازاری

شده سرمایه دغل کاری(۱)

ایمیل یازدهم: من نگرانم، نگران جسمم، عمرم و عاقبتم

پرسیده بودی چرا حجاب می دارم من هم تمام دلایلم را برات می نویسم و هر سؤالی هم در مورد دلایلم داشته باشی جواب می دم. امیدوارم دلایلم برات قانع کننده باشه تا بتونی راحت تر تصمیم بگیری.

ص: ۱۳۸

۱. من آزادم. هیچ کس حق نداره چیزی رو که من اجازه نمی دم، ببینه. این حق منه که انتخاب کنم چه کسی من رو ببین و آن شخص رو خدا مشخص کرده. من برده نیستم و این حق رو دارم.

۲. من ارزشمندم. دوست ندارم حد خودم را اون قدر پایین بیارم که وسیله ای بشم برای نگاه مردها. من نمی تونم نگاه مردها رو متوقف کنم اما می تونم به اون ها چیز زیادی نشان ندم.

البته منظور من همه مردها نیستن بلکه منظورم مردهای هستن که وقتی راه می رن یا رانندگی می کنن، به هر زنی که می رسن نگاه می کنن و به جست و جو ادامه می دن تا مورد دیگری پیدا کنن چون هیچ وقت از نگاه کردن سیر نمی شن.

۳. من به خودم احترام می دارم. من برای خودم ارزش قائلم و وارد این مسابقه جنسی نمی شم که جایزه آن حرف های رکیک، نگاه های پرهوس یا پیشنهاد دوستی و رابطه نامشروع.

۴. من نگران برادران دینی خودم هستم. همه کسانی که تو محل کار، دانشگاه، خیابان و هر جایی که می خوان نگاه خودشون رو کنترل کنن و از نگاه حرام جلوگیری کنن.

من نمی خوام برای اون ها سدی در مسیرشون به سوی رضای خدا باشم. من نمی خوام جزو کسانی باشم که تمایلات اون ها رو تحریک می کنن، تمایلاتی که کنترلش براشون بسیار سخته.

۵. زنانی چشم نگاه کردند. من می خوام خودم رو از این نگاه ها حفظ کنم و نمی خوام وسیله ای برای این نگاه ها و علت آن باشم.

۶. من نگران خواهر دینی خودم هستم. نمی خوام اون آسیب ببینه و احساس حسادت کنه. وقتی که با همسرش راه می ره و همسرش به من نگاه می کنه و ما رو با هم مقایسه می کنه و روی تفاوت های زنانه ما فکر می کنه،

اون آسیب می بینه. همه زیبا هستند اما تفاوت وجود داره. به نظرم این تفاوت ها جلب توجه می کنه.

۷. من نگران خودم هستم. خلاصه یه روزی عمرم تموم می شه و باید پاسخ گو باشم که چرا امر خدا را انجام ندادم و باعث این همه گناه شدم. اگر روز قیامت به من بگن تو موجب صدها طلاق، صدها تجاوز و صدها خودارضایی شدی چی کار می تونم بکنم! تا هنوز دیر نشده و وقت دارم می خوام فرمان خدا رو انجام بدم و در مسیر رضای خدا گام بردارم.

۸. حجاب می ذارم برای این که خدا گفته. همه دلایل فرعی هستن. دلیل اصلی اینه که از خدا اطاعت کنم و اون رو پرستش کنم حتی اگر دلایل حجاب و منافع آن رو ندونم. من می خوام جزو این دسته باشم که می گن: {...قَالُوا سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا...} (۱)

(فرمان خدا را شنیدیم و اطاعت کردیم.)

این دلایل حجاب گذاشتن من بود. انشاءالله وجود همه زن ها مثل جواهری باشه که می خوان اون رو به بهترین وجه حفظ کنن. همان طوری که این امر برای من اتفاق افتاده.

ص: ۱۴۰

از نکاتی که گفته بود خیلی خوشم اومد. مخصوصاً این جمله اش: «یک روز عمر من تمام می شه و باید پاسخ گو باشم.» با خودم خیلی فکر کردم، من چه جوابی دارم؟ عمرم رو چطوری گذروندم؟ روزها آنقدر زود می گذره که اصلاً متوجه نمی شم کی شب شد؟ کی هفته تموم شد؟ کی ماه جدید اومد؟

- نمی دانم این عمر تو دانی به چه سانی طی شد؟

پوچ و بس تند چنان باد دمان!

همه تقصیر من است...

اینکه خود می دانم که نکردم فکری

که تأمل ننمودم روزی

ساعتی یا آنکه چه سان می گذرد عمر گران

کودکی رفت به بازی

به فراغت به نشاط

فارغ از نیک و بد و مرگ و حیات

همه گفتند کنون تا بچه است بگذارید بخندد شادان

که پس از این دگرش فرصت خندیدن نیست!

بایدش نالیدن...

نوجوانی سپری گشت به بازی، به فراغت، به نشاط

فارغ از نیک و بد و مرگ و حیات

همه گفتند کنون جوان است هنوز

بگذارید جوانی بکند

بهره از عمر برد، کامرانی بکند

بگذارید که خوش باشد و مست

بعد از این باز مرا عمری هست؟

یک نفر بانگ برآورد که او اکنون باید فکر فردا بکند

دیگری آوا داد که چو فردا بشود فکر فردا بکند

سومی گفت همان گونه که دیروزش رفت، بگذرد امروزش همچنین فردایش

بعد از این باز نفهمیدم من، که به چه سان دی بگذشت

آن همه قدرت و نیروی عظیم به چه ها مصرف گشت

نه تفکر، نه تعمق و نه اندیشه دمی عمر بگذشت به بی حاصلی و دمی

چه توانی که ز کف دادم مفت

من نفهمیدم و کس نیز مرا هیچ نگفت

مدت عهد شباب می توانست مرا تا به خدا پیش برد

لیک بیهوده تلف گشت جوانی هیئات

آن کسانی که نمی دانستند جوانی یعنی چه، راهنمایم بودند

که دائم فکر خوردن باشم

فکر گشتن باشم

فکر تامین معاش، فکر یک زندگی بی جنجال، فکر همسر باشم

کس مرا هیچ نگفت زندگی خوردن نیست

زندگی ثروت نیست

زندگی داشتن همسر نیست

زندگی فکر خود بودن و غافل ز جهان نیست:

حال فهمیدم هدف زیستن این است رفیق

من شدم خلق که با عزمی جزم پای بند هواها گسلم

پای در راه حقایق بنهم

با دلی آسوده، فارغ از شهوت و آز و حسد و کینه و بخل

مملو از عشق و جوانمردی و زهد در ره کشف حقایق کوشم

شربت جرئت و امید و شهامت نوشم

زره جنگ برای بد و ناحق پوشم

شمع راه دیگران گردم و با شعله خویش

ره نمایم به همه گرچه سرا پا سوزم

من شدم خلق که مثمر باشم نه چنین زاید و بی جوش و خروش

عمر بر باد و به حسرت خاموش

ای صد افسوس که چون عمر گذشت معنی اش فهمیدم

که این سه روز از عمر به چه ترتیب گذشت:

کودکی بی حاصل

نوجوانی بـِ اطل

ص: ۱۴۳

وقت پیری غافل

به عبارتی دیگر:

کودکی در غفلت

نوجوانی شهوت

در کهولت حسرت(۱)

ایمیل دوازدهم: گارد ایمنی

من ۱۶ سالمه و چند ساله که حجاب گذاشتم تا پارسال در مدرسه نمی تونستم حجاب بذارم. مجبور بودم روسریم رو بردارم و بیرون از مدرسه دوباره سرم کنم. خیلی برام سخت بود. اما چاره ای نداشتم تا امسال که تونستم مدرسه ام رو عوض کنم. دوست هام بهم می گفتند با حجاب خودت رو سرکوب می کنی. نیازهاات رو ندیده می گیری و به خودت ظلم می کنی.

اما من چنین احساسی نداشتم. بعضی ها فکر می کنن که حجاب فقط یک تکه پارچه ست اما خیلی بیشتر از این حرف هاست. حجاب ارتباطت رو با خدا قوی تر می کنه.

توی مهمونی ها، دایم خیلی ناراحت می شه که من با حجاب میام. چندبار تو مهمونی ها روسریم رو از سرم کشید.

متأسفانه، امروزه وقتی که شما جزو یگ گروه اقلیت هستید و اطرافیانتون همه بی حجاب هستن بمباران می شی، اما نباید ترسید و باید مقاومت کرد.

حجاب یه نشانه ست. نشون می ده که من یه انسان وظیفه شناس هستم. من اهلش نیستم. من به کلوپ شبانه و یا... نمی رم.

ص: ۱۴۴

حجاب مثل یه سد عمل می کنه که راه من رو از دیگران جدا می کنه و من رو از خیلی از بلاها نجات می ده. حجاب یه گارده و توی جمع برات یک شخصیت و یک حائل می سازه.

من سر کلاس خوب درس می خونم چون احساس می کنم اگه خوب درس نخونم اسلام و مسلمونارو پایین آورده ام. دوست ندارم باعث سرشکستگی اسلام بشم.

امیدوارم بتونی خوب تصمیم بگیری.

ایمیل سیزدهم: نظریات هنری مکو

من لیدیا هستم. چند ساله که حجاب گذاشتم. تصمیم گرفتم برات نظریات هنری مکو، دکترای ادبیات، مخترع بازی اسکروپل، معمای اخلاق و نویسنده کتاب راهی طولانی برای رسیدن به موعد را درباره چادر و مایو دو تکه بنویسم.

هنری مکو: «من روی دیوار اتاقم دو تا عکس دارم. عکسی از خانومی محجبه با چادر و دیگری عکس یکی از شرکت کنندگان مسابقه زیبایی آمریکا که چیزی به جز یک دوتکه پوشیده است.

یکی خودش رو کاملاً از عموم پوشانده و دیگری به طور کامل خودش را در معرض عموم گذاشته است.

نقش زن در قلب هر فرهنگ است. جدا از دزدیدن نفت عرب ها و تحمیل جنگ در خاورمیانه مسئله اصلی محروم کردن آن ها از مذهب و فرهنگشان و تبدیل چادر به دو تکه است.

من کارشناس شرایط زنان مسلمان نیستم و زیبایی های زنانه را بسیار دوست دارم. اما من، از بعضی از ارزش های چادر که برایم محرز شده دفاع می کنم.

برای من، زنی که چادر پوشیده به شوهر و خانواده اش اختصاص دارد. آن ها فقط او را می بینند. حجاب، حریم و اهمیت محدوده خانوادگی را نشان می دهد.

کانون توجه زن مسلمان خانه اش است. لانه ای که در آن فرزندانش را بزرگ و تربیت می کند. او سازنده خانه است. ریشه ای اصلی که زندگی معنوی خانواده را نگه می دارد، فرزندان را تربیت می کند و برای همسرش پناهگاهی فراهم می سازد و حامی اوست.

در مقایسه، ملکه زیبایی آمریکا با یک دوتکه، تقریباً لخت که خرامان خرامان در مقابل چشم میلیون ها نفر در تلویزیون می آید، فمینیستی است که فقط به خودش تعلق دارد. در واقع او یک دارایی عمومی است. او به همه و هیچ کس تعلق دارد. او بدنش را به بالاترین پیشنهاد می فروشد. در واقع خودش را به مزایده گذاشته است.

در آمریکا میزان ارزش فرهنگی یک زن جاذبه جنسی اوست که متأسفانه این دارایی به سرعت بهای خود را از دست می دهد. او از ظاهرش آزار می بیند و از مشکل اضافه وزن به ستوه می آید.

در دوره نوجوانی الگوش _بریتنی اسپیرز_ است. خواننده ای که روی صحنه به تدریج برهنه می شود. او از بریتنی یاد می گیرد که او فقط در صورتی محبوب است که نیاز مردی را برآورده کند.

او می آموزد به جای این که منتظر عشق واقعی باشد آویزان باشد. او معصومیتش را که قسمتی از جذابیتش است از دست می دهد.

در نتیجه، قبل از شوهرش صدها مرد دیگر او را می شناسند. او سخت و حسابگر می شود. او نمی تواند عاشق شود. او لیاقت دریافت بیچه را ندارد.

شخصیت زنانه براساس ارتباط بین مادر و بچه شکل گرفته است و بر پایه از خود گذشتگی و پرورش است. ذات مرد براساس رابطه بین شکار و شکارچی و حمله و دلیل شکل گرفته است.

فمینیسم به زنان می آموزد که ذات زنانه از ظلم و ستم نشأت گرفته است و زن باید رفتار خود را به رفتار مردانه تبدیل کند. که نتیجه این، یک زن خشن و گیج با عقده ای بزرگ بر دلش است که لیاقت مادری و همسری را ندارد.

البته این هدف مهندسان اجتماعی در سازمان بین الملل است؛ از بین بردن هویت جنسی و خراب کردن خانواده، ایجاد بزهکاری اجتماعی و شخصی و کاهش جمعیت.

در دنیای شجاع مدرن، زنان دیگر خانه ساز و تولیدکننده نسل نیستند. از آنها موجوداتی مستقل و خنثی ساخته اند که تسلیم نیازهای جنسی هستند البته نه برای عشق و تولید نسل بلکه برای لذت جسمی.

در یک کنفرانسی _دونالد رامزفلد_ (۱) گفت: زنان و دختران جوان ایرانی تحت قانون ملاها اسیر شده اند و امریکا سریعاً باید آن ها را آزاد کند.

آزادی برای رسیدن به بریتنی اسپیرز؟ به استمنا دو جانبه که در امریکا برای تمایلات جنسی به تصویب رسیده است؟ آزادی چیست؟

رسیدن به مقام والدینی، منتهی درجه رشد بشری است. مرحله ای است که وقتی از مرحله خودخواهی فارغ التحصیل شدی و به مقام جانشینی خدا رسیدی؛ لایق مقام تولید نسل و پرورش یک زندگی جدید می شوی.

اما نظام دنیای جدید نمی خواهد ما به این سطح از بلوغ برسیم. هرزه نگاری و پرنوگرافی جانشین ازدواج شده است و ما باید مجرد، تشنه لذت جنسی و خودآزار باقی بمانیم.

ص: ۱۴۷

ما نباید یک زندگی خصوصی و دائمی داشته باشیم. ما باید براساس...

این وضعیت خصوصا برای زن مخرب است. جاذبه جنسی زن عملکرد باروری اوست. وقتی که باروری رد شود در نتیجه جاذبه جنسی او رد می شود. اگر زن سال های جوانی اش را به مستقل شدن اختصاص دهد بعید است که یک همسر دائم پیدا کند. رسیدن به رضایت بلندمدت و شادی همیشگی برای او وقتی تحقق می یابد که ازدواج کردن و تشکیل خانواده اولین اولویت او باشد.

فمینیسم یکی دیگر از حقه های ظالمانه قوانین دنیای جدید است که زنان آمریکا را فاسد کرده است و تمدن غرب را به غارت برده است و میلیون ها زندگی را ویران کرده است و تهدیدی مهلک برای اسلام است.

من از چادر طرفداری نمی کنم بلکه از ارزش هایی که ارائه می دهد حمایت می کنم من حامی و طرفدار اختصاص زن به شوهر و خانواده و شرافت و عفتی هستم که چادر به ارمغان می آورد و از آن حمایت می کنم.»

سارا:

دخترم می کنم از مغلظه کاران خبرت

که مبادا ببرند از ره عفت به درت

تا خبر دار شوی یا به قلم یا تبلیغ

برده چادر ز تو، بنهند کلاهی به سرت

ای شکرخنده بر آن تنگ شکر، روی بپوش

تا که موران نمایند طمع بر شکرت

آخر از جنس لطیفی تو، نظرهاست کثیف

رخ بپوشان و بران بدنظران از نظرت

زیور و زینت خود جز به محارم منمای

تا که بیگانه ندزدد ز تو یکتا گوهرت

ص: ۱۴۸

ایمیل چهاردهم: زیبایی های من

سارا جان، واقعاً سخته که همه نوع زیبایی رو داشته باشی، موی بلند، اندام زیبا، صدای دلنشین اما همه رو ببشونی. این توانایی رو داشته باشی که به راحتی دل مردی رو شکار کنی و اونو شیفته خودت کنی اما نکنی! عشوه گری و طنز بازی بلد باشی اما استفاده نکنی و در مقابل، هزار حرف از مردم بشنوی و نگاه های عجیب و غریب اون ها رو تحمل کنی. اما تحمل همه این ها با این حدیث آسون می شه.

امیرالمومنین (ع) می فرمایند: «پاداش مجاهد در راه خدا بیشتر از پاداش عقیف پاکدامنی نیست که قدرت برگناه دارد و آلوده نمی گردد. همانا عقیف پاک دامن فرشته ای از فرشته هاست.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۴)

ایمیل پانزدهم: اسارت در طالبان

من، یون ریدلی (۱) روزنامه نگار واشینگتن پست همیشه به زنان محجبه به چشم مخلوقاتی ستم دیده نگاه می کردم تا این که در سپتامبر سال ۲۰۰۱، پونزده روز بعد از حمله تروریستی در آمریکا، به افغانستان رفتم تا مقاله ای درباره زندگی تحت سلطه رژیم طالبان بنویسم اما از سوی طالبان دستگیر شدم. البته مانند زنان افغان چادر آبی سر کرده بودم. اما دستگیر شدم و ده روز زندانی بودم اون ها به من به چشم زن بد نگاه می کردند و من را فاحشه صدا می زدند.

بعد از آزادی ام به لندن برگشتم و تصمیم گرفتم درباره دین اسلام تحقیق کنم.

ص: ۱۴۹

هر چه قرآن رو می خوندم متعجب تر می شدم، همش دنبال سوره ای می گشتم درباره نحوه زدن همسر و خشونت علیه اون ها و ظلم کردن به دخترها باشه، اما در کمال ناباوری عباراتی پیدا کردم که آزادی زنان را ترویج می کرد.

۲سال و نیم بعد از دستگیریم مسلمان شدم و با معجونى از حیرت، ناامیدى و تشویق از طرف دوستان و اقوام روبه رو شدم.

حالا- در اینجا، در بریتانیا به وزیر خارجه سابق، جک استرو که حجاب زنان مسلمان را سدی ناخواسته در برابر یکپارچگی توصیف می کرد و تونی بلر و سلمان رشدی و حتی نخست وزیر ایتالیا، رومانو پرودی که از نظر او دفاع می کردند به دیده انزجار و تنفر نگاه می کنم.

به عنوان کسی که در هر دو طرف، حجاب و بی حجابی، بوده به شما می گم که سیاستمداران غربی و روزنامه نگارانی که درباره ظلم و ستم علیه زن ها ضجه می زنند هیچ چیز درباره آنچه بحث می کنن، نمی دونن. اون ها به حجاب، عروس های کودک، ختنه زنان، قتل های ناموسی و ازدواج های اجباری بند کردند و به اشتباه برای همه این ها اسلام رو سرزنش می کنن.

این مسائل فرهنگی و رسم و رسوم ها هیچ ربطی به اسلام نداره. خواندن دقیق قرآن نشان می ده هر آنچه فمینیست های غربی در دهه ۱۹۷۰ برای آن جنگیدن، ۱۴۰۰ سال پیش به زنان مسلمان داده شده بود.

زنان در اسلام با مردان در معنویت، تحصیل و ارزش مساوی در نظر گرفته می شن. گزینه خدادی زن برای تولد فرزند و حضانت از او در اسلام یه نکته مثبت در نظر گرفته می شه.

وقتی که اسلام این قدر امتیاز به زنان مسلمان ارائه می ده چرا مردهای غربی این قدر در مورد پوشش زنان مسلمان وسواس به خرج می دن؟ حتی وزرای دولت بریتانیا گردون برون و جان رید عبارات تحقیر آمیزی درباره

حجاب به کار می برند اما به مردهایی که در سرتاسر مرزهای اسکاتلند دامن می پوشن احترام می ذارن.

وقتی که مسلمان و محجبه شدم عواقب زیادی شامل حالم شد. من فقط سرم رو پوشوندم اما فوراً به شهروند درجه دوم تبدیل شدم. من می دونستم که حرف های عجیب و غریبی از آشنایان خواهم شنید اما انتظار نداشتم این قدر از سوی غریبه ها مورد خصومت قرار بگیرم.

پوششم به شما می گه من مسلمانم، من انتظار دارم با احترام با من برخورد بشه دقیقاً مثل یه بانکدار وال استریت که می گه: کت وشلوار، اون رو به عنوان یکی از مدیران اجرایی تعریف می کنه تا جدی گرفته بشه. برای زنانی که مثل من مسلمان شدن رفتار نامناسب مردها و نگاه ناپاک اون ها غیر قابل تحمله.

من سال ها یه فمینیست غربی بودم اما دیدم زن های مسلمان به تمام حق و حقوق خود رسیدن.

من از جشنواره های بیمارگونه زیبایی متنفرم. حامیان اون ها در سال ۲۰۰۳، ورود ملکه زیبایی افغانستان، ویدا سمادزاس را با یه پوشش دوتکه گامی بلند برای آزادی زنان اعلام کردن! و به او جایزه ویژه جشنواره رو دادن.

آزادی چیست؟ آیا آزادی این است که به طول دامنت ارزیابی شوی؟ یا اینکه با شخصیت و هویتت مورد قضاوت قرار بگیری؟

در اسلام، برتری از طریق تقوا به دست میاد، نه براساس زیبایی، ثروت، قدرت، موقعیت و جنسیت.

من نمی دونم، گریه کنم یا بخندم وقتی که پرودی ایتالیا هفته گذشته به این بحث پیوست که بیان می کنه نپوشیدن حجاب یه حس مشترکه زیرا روابط اجتماعی را بسیار سخت می کنه.

اگر علت اینه پس چرا موبایل، خطوط ثابت، ایمیل و فکس و پیام های متنی روزانه مورد استفاده قرار می گیره؟ و هیچ کس رادیو رو خاموش نمی کنه چون صورت مجری رو نمی بینه!

من در اسلام احترام پیدا کردم. اسلام به من می گه تو حق تحصیل داری و این وظیفه توست که به دنبال علم بری. هیچ جا در چارچوب اسلام گفته نشده که زن باید شستشو، طبخ و تمیزی رو برای مردها انجام بده. دین اسلام به همه نیازهای زن توجه کرده پس چطور مردهای مسلمان مجاز به ضرب و شتم همسرانشون هستن؟ این اصلاً درست نیست.

طبق تحقیق اخیر سازمان بررسی خشونت های خانگی، به طور متوسط در طی ۱۲ ماه، ۴ میلیون زن آمریکایی مورد حمله همسر خود قرار می گیره و روزانه بیش از سه زن توسط همسر یا دوست پسرش کشته می شه. این مردهای مهاجم از گروه یا مذهب یا فرهنگ خاصی نیستن. طبق بررسی های این سازمان از هر سه زن در جهان یک زن در طول عمرش مورد ضرب و شتم یا آزار و اذیت جنسی قرار می گیره. این یه مشکل جهانیه که فراتر از مذهب، ثروت، طبقه، نژاد و فرهنگه.

اما این هم درستیه که مردهای غربی برخلاف ظاهرشون بر این باورند که از زن ها بالاترند. اون ها هنوز برای کار یکسان حقوق بالاتر دریافت می کنن و زن ها رو به چشم یه کالای جنسی می بینن، که قدرت و نفوذشون به ظاهر آن ها بستگی داره.

کسانی که هنوز روی این ادعای خود پافشاری می کنن که اسلام به زن ستم می کنه، بیانه کشیش بت رابرتسون_ در سال ۱۹۹۲ رو به یاد بیارن که دیدگاه خودش رو درباره زن های توانمند ارائه داد: « فمینیسم یک جنبش سیاسی، سوسیالیستی و ضد خانواده است که زنان را به ترک شوهر، کشتن

فرزند، انجام سحر و جادو، نابود کردن سرمایه داری و همجنس گرایی تشویق می نماید.»

حالا به من بگید چه کسی متمدنه؟

ایمیل شانزدهم: مسلمان فصلی

من تو به خانواده مسلمان متولد شدم. پدرم گاهی اوقات نماز می خواند اما مادرم نمازش ترک نمی شد. من هم مرتب نماز نمی خوندم هر وقت که احساس می کردم به نماز احتیاج دارم مثلاً وقتی که خواسته ای داشتم نماز می خوندم. اغلب اوقات هم هر پنج نماز را با هم می خوندم.

سفرم به سوی حجاب هم مثل راه آهن های مرتفع و پریپیچ و خم شهربازی ها بود. زیاد بالا و پایین داشت. توی دانشگاه از حجاب گذاشتن خوشم می اومد چون احساس می کردم اونایی که روسری سر می کنن زیباتر می شن.

زمان گذشت و کم کم همین نماز دست و پا شکسته و این روسری رو هم فراموشی کردم. بعد از یه فاصله طولانی که سرگرم زندگی بودم، یه روز به طور تصادفی که تو اینترنت می چرخیدم به چند برنامه ویدیوئی برخوردم که بیننده ها رو تشویق می کرد تا درباره اسلام بیشتر بدونن. بیشتر چیزهایی که دوروبرم به مذهب نسبت داده می شد، ساختگی بود. اما این فیلم ویدیوئی واقعاً مستند و عقلی بود.

ابتدا، سعی کردم اون رو نادیده بگیرم. زیرا پذیرفتنش برام سخت بود. اما حس کنجکاویم باعث شد تا فیلم رو بینم شاید واقعیت داشته باشد. همین برام انگیزه شد تا به سایت ها و وبلاگ های دیگه هم سر بزنم.

دیگه بیشتر وقتم را صرف خواندن مطالب اسلامی به صورت آن لاین می کردم.

تحقیق درباره نظریات اسلامی در زمینه مسائل خاص برام سرگرمی شده بود. هر روز که می گذشت متوجه می شدم من هیچ چیز درباره اسلام نمی دونم. چون واقعیت اون رو درک نکرده بودم و اعمالم را به نحو احسن انجام نمی دادم.

دلیل سهل انگاری هام رو متوجه شدم. مثل یه مریضی که اگه بهش بگین جون تو به این قرص وابسته است. اگه قطع کنی از بین می ری، مطمئناً هر روز به موقع آن را می خوره.

من هم به این نتیجه رسیدم که روح هم همین طوره. روح انسانی که با خدا قطع رابطه کرده، مریضه و باید تحت درمان باشه.

در واقع ما هر روز پنج بار نماز می خونیم، روزه می گیریم، خمس و زکات می دیم، حجاب می ذاریم، به دیگران کمک می کنیم و... تا ملزومات درمان را به خوبی انجام بدیم و سالم بشیم و سالم بمونیم.

امیدوارم تو هم راه درمان را پیش بگیری و روح و جسمی سالم داشته باشی.

ایمیل هفدهم: احساس خطر

اسم من فینینگانه و لندن زندگی می کنم. حجاب اطاعت از خداست و باعث می شه زن ها از نظر روحی و جسمی امنیت رو احساس کنن.

قبل از محجبه و مسلمان شدنم همیشه احساس می کردم که در معرض خطر هستم. خیلی وقت ها دلم می خواست پوششتم بیشتر باشه تا وقتی که از دانشگاه به خونه می رم این قدر نگران تعقیب یا حمله کسی نباشم. هر شب با هزار ترس و اضطراب اطرافم رو نگاه می کردم تا به خونه برسم.

اما حالا- با پوشش بیشتر خیالم راحت تر شده. حجاب از رویکردهای فیزیکی احتمالی تا حدود زیادی جلوگیری می کنه. حجاب سدی در برابر نگاه های هرزه افرادی که به دنبال لذت های غیرقانونیند.

من نمی‌تونم قبل از این که به موضوع زندگی مون بر روی زمین بپردازم، درباره حجاب صحبت کنم. بیایید به وضعیت اموری بنگریم که با اون مجادله می‌کنیم و درباره تمام اتفاقاتی که تو این جهان می‌افته فکر کنیم.

زمین از سم‌های صنعتی ویران شده، جنگل‌های انبوه سوزانده شده و از بین رفته‌اند، لایه ازن نازک شده، حیات وحش و زندگی دریایی منقرض شده است.

دنیا در انتظار هولوکاست هسته‌ای با یک اشاره انگشت است. سم‌ها به طور موزیانه به آب آشامیدنی ما نشت می‌کند.

ذرات غبار سمی در هوا فراوان است. فرسایش خاک به علت استفاده مفرط از آفت‌کش‌ها باعث شده تا سطح زمین از بین برود.

هزاران خانه خالی وجود دارد در حالی که هزاران مرد و زن و کودک آواره هستند. در حال حاضر ۲۰ تا ۳۰ درصد آمریکا تبدیل به بیابان شده. سرطان و بیماری‌های اختلال در سیستم‌های ایمنی بدن به طور فزاینده‌ای فراگیر شده و آلرژی‌ها فراوان شده است.

ما رنج می‌بریم زیرا مادرمان زمین مورد سوء استفاده قرار گرفته و بدن فیزیکی ما قسمتی از این زمین است و نمی‌توانیم از محیط زیست جدا شویم. در مواجهه با این تصویر غم‌انگیز واقعی باید از خود پرسیم چگونه می‌توانیم با افرادی که قدرت در دست آنهاست و مسئول تمام این فجایع هستند مقابله کنیم؟!

خداوند در قرآن درباره مردم دوران حضرت موسی صحبت می‌کند که همین سؤال را از موسی پرسیدند.

خداوند می‌دانست که فرعون عاقبت ناگواری خواهد داشت، همان‌طور که نظام سرمایه‌داری روی آخرین پایه خود ایستاده و تمام پایه‌هایش از بین

رفته است. موسی به قوم اسرائیل نگفت که بروید و فرعون را بکشید. بلکه به همراهانش گفت توان خود را به جامعه و خانه خود اختصاص دهید و ارتباطتان را با خدا قوی تر کنید.

این مثالی است که به ما نحوه مبارزه با گناه را نشان می دهد. حجاب نیز یکی از سمبل های باارزش این مبارزه است. حجاب علامتی است که می گوید: «من به خدا و ممنوعیت گناه و انجام کارهای خوب اعتقاد دارم.» حجاب یک تصدیق بیرونی از باور درونی است. به خاطر آن حاضریم نفسمان را قربانی کنیم و سخت می کوشیم تا تغییرات مثبتی در جامعه به وجود آوریم.

حجاب ستمدیدگان را نجات نمی دهد، گرسنگان را سیر نمی کند و جامعه ای از همه نظر سالم نمی سازد اما بیانیه ای است که به جهانیان می گوید که من انسانی باارزش و دارای شرف و عفت و آبرو هستم.

این مفهوم غنی حجاب را در ذهن داشته باشید تا ببینیم در جوامع غربی چگونه با زنان رفتار می شود؟

شما شباهت قابل توجه ای بین نحوه تفکر نظام سرمایه داری درباره کره خاکی، با نحوه رفتار آن ها با زن خواهید دید. تنها لغتی که هر دو موضوع را دربرمی گیرد استثمار است.

در آمریکا بیشتر دختران از ارزش وجودی خود بی خبرند. آن ها فقط ارزش تجاری هر چیزی را می بینند و درباره ارزش معنوی خود احساس ناامنی می کنند.

مثل شیرین گندمک که در جعبه های تزئینی بسیار زیباست اما این ربطی به ارزش غذایی او ندارد یا در تلویزیون مدام می بینیم از دختران جوان برای فروش و تبلیغ هر چیزی از شوینده ها تا فروش ماشین استفاده می شود. جامعه روی زیبایی و جذابیت ظاهری تاکید می کند و دختران جوان سخت می کوشند تا خود را شبیه به آن ها درست کنند.

من از سن ۱۲ سالگی قرص های رژیمی استفاده می کردم و حدود ۱۰ سال دائماً در رژیم بودم تا این که مسلمان شدم.

حقیقت جامعه آمریکا این است که زن خود را به حراج بگذارد تا موفق شود. زن ها بدن خود را باید بیاریند تا کار پیدا کنند و از لحاظ اجتماعی پذیرفته شوند.

در مشاغل پایین تر مثل خدمتکاری زن باید سخت کار کند و عشوه گر نیز باشد تا انعام خوبی بگیرد. حتی در مشاغل حرفه ای تر هم وضع به همین گونه است تا بتواند ارتقا پیدا کند. مادرم دکترا دارد و عضو هیئت علمی دانشگاه است. یکی از قوانین دانشگاه این است که کارکنان زن جوراب شلواری بپوشند. این واقعاً بیماری است.

این یعنی مهم نیست تو از لحاظ علمی چه مقامی داری! مهم تر و ارجح تر این است که پاهایت را نشان دهی.

من معتقدم حجاب روشی محکم برای نه گفتن به استفاده از بدن برای کسب مزایای تجاری و مالی است.

روشی است که با آن می توانی از شرکت در هرگونه استشار با هر نفع و منفعتی را رد کنی.

حجاب مبارزه با سرمایه داری و حرص و طمع است.

تو حق انتخاب داری. می توانی به هرگونه سرمایه داری، استشار و فساد و تباهی بگویی، نه!

و نیز می توانی همه را بپذیری و بگویی، آری!

ایمیل نوزدهم: شکستن خواسته های خدایان ذکور

من در خانواده ای هندو متولد شدم. جایی که همیشه به ما یاد دادن خودمون رو موجوداتی در نظر بگیریم که باید ازدواج کنن و بچه دار بشن و در خدمت شوهر

باشن، چه خوب باشه و چه بد. اگه شوهرت فوت کرد باید تا آخر عمر، ساری سفید پوشی و غذاهای گیاهی بخوری. باید موها رو کوتاه کنی و حق نداری دوباره شوهر کنی. چون تو زنی و طفیلی وجود مرد. بعضی از زن های بیوه هم ترجیح می دن طبق همان مراسم ساتی با شوهر خود سوزانده بشن تا این که مجبور باشن این وضعیت اسف بار رو تحمل کنن.

هندیان عقیده دارن که زن از قطعه های اضافی و بازمانده عالم به وجود اومده. زمانی که خدا می خواست زن را بیافرینه متوجه شد که همه مواد را صرف مرد کرده و دیگه ماده ای در اختیار نداره که زن رو بسازه.

پس گشت و گل های اضافی رو که روی زمین ریخته بود، جمع کرد و زن رو آفرید. اون ها می گن سرچشمه جنگ و ننگ زنه و باید از زن پرهیز کرد.

ما رسم و رسومی داریم که زن در اون ها هیچ حق و حقوقی نداره. یکی از این رسم های نامعقول رسم جهیزیه است که عروس باید به داماد بده از ملک و ماشین گرفته تا لوازم خانه. داماد می تونه درخواست هر چیزی داشته باشه چه خانواده عروس توانایی اون رو داشته باشن و چه نداشته باشن. گاهی شده که تا سالیان سال بعد از ازدواج، همچنان پول و کالا از خانواده عروس می گیرن.

بعد از ازدواج هم اگه عروس توانایی پرداخت جهیزیه رو نداشته باشه از نظر عاطفی و فیزیکی شکنجه می شه و مستحق مرگ تو آشپزخونه می شه. تو این رسم زن که تو آشپزخونه مشغول آشپزیه توسط شوهر و مادر شوهرش آتش زده می شه، بعد هم سعی می کنن تا اون رو یه مرگ تصادفی جلوه بدن. سال گذشته دختر دوست پدرم به همین سرنوشت دچار شد.

علاوه بر این ها با مردها باید مثل خدایان رفتار بشه. یه جشن مذهبی تو هند هست که دخترهای مجرد بتی به نام شیرا رو پرستش می کنن و از اون

می خوان تا به اون ها شوهری مثل اون بت بده. مادرم هم همیشه از من می خواست که این کار را انجام بدم. از این کار متنفر بودم.

رسم و رسوم هند و بی احترامی اون ها به وجود زن برام قابل تحمل نبود. تصمیم گرفتم برای فرار از این خرافات و ظلم ها برای ادامه تحصیل به انگلیس برم. فکر می کردم حداقل تو این کشور حقوق زن و مرد یکسانه و به زن ظلم نمی شه.

من تو انگلیس همه نوع آزادی داشتم و هر کاری که دلم می خواست، می تونستم انجام بدم. دوست های جدیدی پیدا کردم و کم کم با جامعه جدید و خواسته هاش آشنا شدم.

هر جایی که دوستانم می رفتن؛ سالن های رقص، بارها، کلوپ ها من هم می رفتم. اونجا احساس می کردم همه دلشون می خواد با من ارتباط برقرار کنن و من فکر می کردم این نرمال و طبیعیه. اما بعدا فهمیدم که چقدر من ساده بودم و این افراد به دنبال چی بودن.

دیگه خودم نبودم، طوری لباس می پوشیدم که اونامی خواستن. صبح ها باید مدت زمانی رو صرف سشوار موهام می کردم و طوری حرف می زدم که مردم دوست داشتن. مجبور بودم دامن های کوتاه و تاپ های تنگ پوشم و صورتم را آرایش کنم تا گیرایی و جذابیت بیشتری داشته باشم. انواع لوازم آرایشی رو با مارک ها و قیمت های متفاوت می خریدم تا کل بدنم از سر تا ناخن شصت پام خوشایند خدایان ذکور باشه.

اما کم کم احساس نارضایتی کردم. احساس می کردم خودم را در ته ترین نقطه قهقرا مدفون کردم.

دوستانم می گفتن اونامی اینطوری لذت می برن اما من لذت نمی بردم و نمی توانستم اسم اون رو لذت بذارم. احساس می کردم با این کارها وجودم

رو می سوزنم و از بین می برم. باید دنبال چیزی باشم که بهم احساس شادی و امنیت بده.

تو این جوامع زن حقوق مساوی در درس خواندن و کار کردن و چیزهای دیگه داره، اما در واقع به روشی زیرکانه به او ظلم می شه و حقوق انسانیش پایمال می شه.

در این جوامع که حقوق مساوی رو بورسه می تونی دوست پسر داشته باشی، باکره نباشی، برهنه بیرون بیایی و از همه وجودت برای ارضای مردم استفاده کنی.

اما در واقع همه این ها ظلم به زن هاست که بیشتر زن ها اون رو درک نمی کنن و یا شاید گول حقوق مساوی را می خورن. شاید هم چاره ای ندارن چون اونا با این وضعیت مورد قبول اجتماع هستن.

بیشتر افراد عقیده و درک اشتباهی از اسلام دارن و فکر می کنن اسلام دین ظالمانه ای است که زن رو خرد می کنه و زن باید از سر تا انگشت پاش رو پوشونه؛ فکر می کنن اسلام تمام حق و حقوق زن رو ازش می گیره اما برعکسه. وقتی مسلمان شدم فهمیدم که شخصیت و هویت یه رویا نیست. اسلام بیشترین حقوق رو به زن ها داده زن حق ارث داره در حالی که تو آیین ما هیچ ارثی به زن نمی رسه، شوهر هیچ حقی درباره دارایی زن نداره، برای ازدواج حق انتخاب داره و مثل ما فروخته نمی شه و صدها حق دیگه.

وقتی که محجبه شدم تفاوت نگاه ها و رفتارها را به خوبی حس می کردم. من طرف دیگه داستان رو دیده بودم و اون رو تجربه کرده بودم. می دونستم تصمیم درستی گرفتم. حجاب من رو از غل و زنجیر خواسته های مردها آزاد کرد و احترامی رو که لایقش بودم به من برگردون و به من شخصیتی داد که هیچ قدرتی نمی تونست این هویت رو به من بده. امیدوارم داستان مسلمان شدنم بهت کمک کنه.

من آمریکا متولد شدم و مثل هر دختر آمریکایی طبق خواسته های محیط بزرگ شدم. کمی که بزرگ تر شدم به سواحل جنوبی میامی نقل مکان کردیم جایی که برای یه زندگی شهوانی و هوس رانی یکی از بهترین نقاطه.

من هم مانند بیشتر دخترهای اروپایی روی ظاهر و جذابیتم کار می کردم و بنای ارزشم توجه ای بود که از دیگران دریافت می کردم سال ها گذشت. از زندگی فقط این رو فهمیده بودم که مقیاس شادی و موفقیتیم به پیشرفت جاذبه جنسیم بستگی داره. من برده مد و گروگان چهره و قیافم بودم. اما کم کم احساس کردم شکاف بزرگی بین نحوه زندگیم و رسیدن به اهدافم ایجاد شده. از این وضعیت خسته شده بودم. به همین خاطر از مشروب و مدل بودن و هنرپیشگی و پارتی های آن چنانی به مدیتیشن و بررسی ادیان روی آوردم. می خواستم شکافی رو که داشت به یه دره تبدیل می شد کم کم باریک تر بشه.

یه روز به صورت تصادفی با کتابی برخورد کردم که تو غرب تبلیغات منفی درباره آن زیاده؛ قرآن کتاب مسلمان ها. تا اون موقع تنها چیزی که درباره اسلام می دونستم این بود که زن ها باید خودشون رو تو پارچه ای بپیچن، شوهراشون اونا رو کتک می زنن و این که مردها حرمسرا دارن و... خلاصه دنیایی تروریستی. کنجکاو شدم و قرآن رو مطالعه کردم.

در کمال ناباوری ابتدا مجذوب روش و رویکرد قرآن شدم و بعد از اون نظر قرآن درباره هستی، زندگی، مخلوقات و رابطه بین خالق و مخلوق من را به سمت خودش کشید. احساس می کردم قرآن قلب و روح انسان را هدف قرار می ده. من با این حقیقت روبه رو شدم که برای رسیدن به آرامشی که به دنبال اون هستم باید به اسلام بیوندم.

احساس می کردم زنجیرها شکسته شده و من آزاد شدم و بار سنگینی که روی دوشم بود برداشته شده. پس از مسلمان شدن تصمیم گرفتم به حجاب که طبق نظر سیاستمداران و فعالان آزادی حقوق بشر وسیله ای برای محروم کردن زن از حقوق طبیعی و سمبل عقب ماندگی روی بیارم.

دیروز مایو دوتیکه نشانه و سمبل آزادی من بود که من رو از ارزش واقعی به عنوان یک بشر قابل احترام آزاد می کرد اما امروز دیگر در آوردن مایو در سواحل جنوبی میامی من را شاد و سرزنده نمی کنه و حجابم نشانه آزادی منه و به من کمک می کنه تا بفهمم من کیم و چه هدفی از زندگی دارم؟ و به همه اعلام کنم که من با خالقم رابطه ای دارم.

دلم می خواد به اونایی که محاصره حرف ها و تبلیغات کلیشه ای شدن، بگم که چه چیز ارزشمندی رو از دست دادید!

ص: ۱۶۲

بعد از دریافت این ایمیل ها دلم می خواست رو آیات حجاب کار کنم و بینم قرآن چی گفته اما روم نمی شد از کسی بپرسم. واسم سخت بود من که از بدو تولدم مسلمان بودم، از اون ها که تازه مسلمان شدن بپرسم آیات حجاب کدومه؟ من تا به حال یک بار هم قرآن رو کامل نخونده بودم. بالاخره تصمیم گرفتم آیات رو پیدا کنم و تفسیر اون ها رو بخونم، بینم قرآن چی گفته و من چه وظیفه ای دارم.

توی اینترنت آیات حجاب رو پیدا کردم: (سوره نور، آیات ۳۰ و ۳۱؛ سوره احزاب؛ آیات ۳۳، ۵۹، ۵۵ و ۵۳). از کتابخانه دانشگاه تفسیر نمونه رو امانت گرفتم و شروع کردم به خواندن و نوشتن.

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره نور در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاک سازی از انحرافات جنسی است. در این سوره، احکام حجاب و عفاف به طور کامل در ابعاد فردی و اجتماعی مطرح شده است.

۱. ابتدا حکم مرد و زن زناکار را بیان می کند. (آیات ۲ و ۳)

- تازیانه برای زناکاران

- ازدواج نکردن با زناکاران

۲. حکم قذف (تهمت زدن به زن پاکدامن) بیان می شود. (آیات ۴، ۵، ۲۳، ۲۴ و ۲۵)

۳. حکم لعان (لعنت شوهری که بدون داشتن شاهد به زن خود نسبت زنا دهد و زنی که این نسبت را انکار کند). (آیات ۶ و ۹)

۴. ماجرای افک (تهمت و تسلیم مومنین در ایجاد شایعه و دامن زدن به آن) و قبیح شمردن این عمل و آموزش نحوه رفتار صحیح به مؤمنان و هشدار به آنان برای تکرار نکردن آن. (آیات ۱۱ تا ۱۸)

۵. برحذر داشتن از اشاعه فحشاء و استقبال از آن. (آیه ۱۹)

۶. دستور به پیروی نکردن از گام های شیطان چرا که شیطان است که فرمان به فحشاء و منکر می دهد. (آیه ۲۱)

۷. دستور به وارد نشدن به خانه های مسکونی بدون اجازه. (آیات ۲۷ و ۲۸)

۸. دستور به رفتار عقیفانه برای مرد شامل پایین انداختن چشم و حفظ فرج. (آیه ۳۰)

۹. دستور به رفتار عقیفانه برای زن شامل پایین انداختن چشم، حفظ فرج، آشکار نکردن زینت و انداختن روسری به گردن و سینه. (آیه ۳۱)

۱۰. دستور به فراهم کردن امکان ازدواج برای مجردها و ضمانت الهی برای اغناء کسانی که فقیر هستند. (آیه ۳۲)

۱۱. دستور به عفاف و حفظ خود برای مجردها تا زمان فراهم شدن امکان ازدواج. (آیه ۳۳)

۱۲. نهی از وادار کردن کنیزان به خودفروشی. (آیه ۳۳)

۱۳. دستور به اجازه گرفتن بردگان و اطفال برای ورود به حریم خصوصی زن و شوهر. (آیه ۵۹)

۱۴. نحوه حجاب زنان پیر و یائسه (آیه ۶۰)

بیشتر آیات ۳۰ و ۳۱ مد نظر من بود که برای شما تفسیر اون رو می نویسم. این آیات احکام نگاه کردن و چشم چرانی و حجاب را بیان می کند.

خداوند به پیامبرش می فرماید به بندگان من بگو:

{قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ} (سوره نور، آیه ۳۰)

«به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آن ها پاکیزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است.»

«یغضوا» از ماده «غض» به معنی کم کردن است. بنابراین آیه نمی گوید مؤمنان باید چشم هایشان را ببندند بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند. این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرم روبه رو می شود بخواهد چشم های خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او بردارد و چشم خود را پایین بیاورد گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده است.

منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند.

در پایان آیه می فرماید این برای آن ها بهتر و پاکیزه تر است. سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود به زنان نامحرم می افکنند و می گویند غیر اختیاری است می فرماید: «خداوند از آنچه انجام می دهید مسلماً آگاه است.»^(۱)

یادمه وقتی به کامران می گفتم چقدر نگاه می کنی، می گفت که منظورت اینه با چشم بسته راه برم؟ من هم جوابی نداشتم بگم. ای کاش، این آیه رو قبلاً خونده بودم و می تونستم بهش بگم منظورم این نیست که با چشم بند راه بری و یا چشمات رو ببندی، بلکه نگاهت رو کنترل کن و اونقدر دقت نکن. واقعاً قرآن چقدر قشنگ راه رو به انسان نشون می ده و در آخر هم می گه من از همه چیز باخبرم حتی از نگاهت.

ص: ۱۶۶

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۳۶.

در مورد نگاه کردن و چشم چرانی خیلی تحقیق کردم، چون واقعاً از این مسأله رنج می بردم. چکیده ای از تحقیقاتم رو براتون می نویسم:

«تحقیقات علمی درباره تفاوت های جنسی زن و مرد ثابت کرده است که مردها در مورد محرک های چشمی حساستر از زن ها هستند و مخلوقاتى شدیداً دیدارى اند. همین تفاوت در آستانه تحریک مرد و زن موجب شده که خودنمایی در زنان بیشتر و بیماری چشم چرانی در مردان شایع تر باشد. چشم چرانی نکردن برای مردان بسیار سخت است.

در روانشناسی جنسی ثابت شده است که تمامی سطح بدن زن برای مرد محرک است اما در زنان چنین نیست. طبق تحقیقات ویلهم اشتگل _ نیازهای جنسی باعث می شود که لی یبدو در اعصاب چشم متمرکز شود و پیوستگی عصب چشم با اعصاب جنسی را توسعه دهد و موجب می شود شخص از چشم چرانی لذت ببرد و با دیدن اندام جنس مخالف تحریک شود.

میدان آستانه تحریک چشم از بقیه حواس بیشتر است و بیشترین تحریکات حسی را دریافت می کند و این دل است که بعد از نگاه به کار می افتد. یعنی

آنچه را دیده، دل طلب می کند، در صورتی که امکان رسیدن به آنچه دیده فراهم نشود افسردگی عاید انسان می شود.

در تحقیقی که انجام شد، ۴۰ درصد مردان معتقد بودند که چشم آن ها در ابتدا مجذوب وضع کلی بدن زن می شود. یک سوم از شرکت کنندگان در این تحقیق با همسر خود بر سر این گونه نگاهها بحث داشتند و یک نفر از هر ۱۰ نفر کارشان به جدایی از همسرشان کشیده بود.

کنترل نگاه در واقع نقطه ضعف مردان است. بسیاری از زنان هم از این نقطه ضعف آن ها استفاده می کنند. چون دیده اند از این راه بسیار راحت می توانند به اهدافشان برسند و مردان را جذب خود کنند.»

آخه چرا، این همه دقت به اندام یه خانوم. مثلاً از بیست تا مردی که توی اتوبوس نشستن فقط پنج تاشون به بیرون نگاه می کنن بقیه چشمشون مثل تلسکوپ می چرخه. کامران حتی در یه نگاه رنگ لاک اون خانوم ها رو هم می فهمید.

استادمون مثالی از چشم چرانی مردها می زد و می گفت: «یه روز آقا میاد خونه می گه خانوم می دونی دختر همسایه دست راستی طبقه سوم واحد سمت چپی عقد کرده! خانوم می گه نه، تو از کجا فهمیدی؟ می گه امروز که داشتم می رفتم سرکار دیدم زیر ابروش رو برداشته!»

واقعاً میزان دید، دقت دید و معنای نگاه مردها با زن ها متفاوته. آقایی می گفت: هیچ کس به خانوم ها واقعیت رو نگفته که ما مردها چه تفاوت فاحشی با اون ها داریم. دیدگاه ما با خانوم ها ۱۸۰ درجه متفاوته. فهم زن از نگاه مردها دقیق نیست. زن ها از شنیدن لذت می برن و ما از دیدن. تا زمانی که خانوم ها به این نکته توجه نکنن ضرورت پوشش را درک نمی کنن. کسی به اون ها درباره خیال پردازی های بعد از نگاه و آثاری که به دنبال داره چیزی نگفته. به اونا نگفتن به اندازه یه نگاه در گناه یه تجاوز، یه قتل، افسردگی و... سهیم هستن.

برای مردها چشم چرانی نکردن سخته و برای زن ها هم خودنمایی نکردن. فقط کسی می تونه خلاف این عمل کنه که خدا
قلیش رو از نورش سیراب کرده باشه و از عواقب و مشکلات اون باخبر باشه.

ایرج میرزا به زبان شعر عاقبت هرزگی و چشم چرانی رو بسیار زیبا می گه:

من آن ساعت که از مادر بزادم

به دام مهر و چنگک مه فتادم

مرا گشتند مهر و مه دو خادم

به نوبت روز و شب بر من ملازم

یکی ماما یکی لالای من شد

سر زانوی این دو، جای من شد

به من گفتند کاین لالا و ماما

کهن خدمت گزارانند بر ما

نیاکان تو را هم این دو بودند

که روز و شب پرستاری نمودند

تو هم از این دو یابی پرورش ها

خوری از سفره اینان خورش ها

گرفتم پیش راه زندگانی

ز طفلی پا نهادم در جوانی

زیک تاسن سی و چل رسیدم

خودی آراستم قدی کشیدم

به زیورها همی کردم مزین

برون و اندرون خانه من

لبم از لعل شد دندان ز لولو

ز نقد عمر جیب و جیب مملو

دو چشم از جزع و دو گونه ز مرجان

گوهرهای فراوان هشته در جان

ز عنبر موی کردم از صدف گوش

ز سیم ساده آگندم بنا گوش

چو کم کم صاحب این مایه گشتم

رفیق دختر همسایه گشتم

بنای شهوت و مستی نهادم

زمام دل به دست نفس دادم

دو خادم یافتندم غافل و مست

برای غارتم گشتند همدست

چو آگاه از درون بیت بودند

اثاث البیت را یک یک ربودند

یکی شب آمد و لعل لبم بُرد

یکی روز آمد و رخت شیم برد

یکی از نقد عمرم کاست کم کم

یکی از گوهر جانم دمام

دو جزع و سی و دو لولو شد از چنگ

یکی از شیشه و آن دیگر از سنگ

ص: ۱۶۹

چه گویم خود چه ها آمد به روزم

چنان کردند کم کم مایه سوزم

تهی شد خانه، خالی ماند دستم

به پنجاه و سه سال اینم که هستم

نه احساسات من باقی نه افکار

همانا صورتی هستم به دیوار

سپارم نوجوانان وطن را

که گاهی بنگرند این عکس من را

ز کید مهر و مه غافل نمانند

جوانی را به غفلت نگذرانند

نگاه به نامحرم در تورات و انجیل و احادیث اسلامی

حتی در تورات و انجیل هم نگاه به نامحرم نهی شده است.

در کتاب تورات، در مورد نگاه نکردن به نامحرم چنین آمده است:

«به دختران جوان خیره مشو، نگاه خویش از زنان زیبا بگردان و به زیباروی بیگانه خیره مشو، چه بسیار کسان که زیبایی زن به گمراهیشان کشانده است و عشق چون آتش از آن برافروخته گشته است.»

در کتاب انجیل (انجیل متی، باب اول، عبارات ۲۸-۳۰) هم درباره نگاه به نامحرم گفته شده است:

«گفته شده است زنا مکن، لیکن من به شما می گویم هر کسی به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشمی که این قدر برای عزیز است باعث می شود گناه کنی آن را از حدقه در آور و دور افکن. بهتر است بدنت ناقص باشد تا این که تمام وجودت به جهنم بیفتد.»

چشم چرانی در احادیث

ائمه، در مورد نگاه و چشم چرانی حدیث های قشنگی گفته اند که برای هر کدوم می شه چندین صفحه تفسیر نوشت و ساعت ها روی اون فکر کرد.

امیرالمؤمنین علی(ع) در حدیثی، کوری چشم رو از چشم چرانی بهتر دونستن و فرموده اند: «کوری چشم بهتر از بسیار نگاه کردن به نامحرم است.»(۱)

و در جای دیگری می فرمایند: «کسی که نگاهش را رها کند حسرت و تأسفش زیاد می شود.»(۲) بسا عشق مصیبت باری که تنها از یک نگاه پدید می آید.»(۳)

پیامبر اکرم(ص) می فرمایند: «چشمان خود را (به حرام) ببندید تا عجائب را ببینید.»(۴)

چشم دل باز کن تا جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

در همین رابطه از امام صادق(ع) روایت شده: «نگاه حرام تیری است مسموم از جانب شیطان. هرکس آن را به خاطر خدا، نه غیر او ترک کند، خداوند در پی آن ایمانی به او می دهد که طعم آن را بچشد.»(۵)

و نیز می فرماید: «نگاه (به حرام) شهوت را در دل می رویاند و همین برای هلاک صاحب آن کافی است.»(۶)

امام رضا(ع) در حدیثی می فرمایند: «علت حرام شدن نگاه به موهای زنان این است که اگر موهای آنان در برابر مردان نامحرم آشکار شود باعث تحریک و جلب توجه آن ها خواهد شد و سبب می شود مردم در کارهای حرام وارد شوند.»(۷) با این حدیث جواب سؤالم را پیدا کردم. من می گفتم

ص: ۱۷۱

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۴

۲- غررالحکم، ج ۵، ص ۱۹۵

۳- غررالحکم، ج ۲، ص ۴۸۱

۴- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۶۹

۵- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۸

۶- من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۸

۷- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸۷

چرا این قدر سختگیری؟ چرا حتی یک تار موی زن هم نباید دیده بشه؟ امام رضا(ع) پاسخی قانع کننده به سؤال من دادند.

واقعاً احادیث مسائل را به صورت نکته ای، ظریف و دقیق بیان می کنند. شاید خیلی ها همین مضمون رو بخوان بگن مجبور شن دو صفحه بنویسن اما ائمه همه نکات رو در یک جمله گفتن. خیلی دلم می خواست باز هم از این احادیث بنویسم. اما فکر کردم اگر در خانه کس است یک حرف بس است.

آیه حجاب خطاب به زنان

خداوند در آیه ۳۱ به زنان می فرماید:

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

«و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه های هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار نمایند. و روسری های خود را بر سینه افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشیده شود). و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، پدران، پدر شوهر، پسران، پسران همسر، برادران، پسران برادر، پسران خواهر، زنان مسلمان، بردگانشان، مردان خدمتکاری که رغبتی به زنان ندارند و یا کودکانی که از شرمگاه زنان آگاهی ندارند. آنها نباید به هنگام راه رفتن چنان پای بر زمین بکوبند که زینت هایشان جلب

توجه کند. ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.» (سوره نور، آیه ۳۱)

به این ترتیب چشم چرانی و حفظ عورت همان طور که بر مردان حرام است بر زنان هم حرام است. سپس به مسئله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن چهار جمله اشاره فرمود:

۱. زنان نباید زینت خود را آشکار کنند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر می شود.

۲. زنان باید خمرهای خود را بر سینه خود بیافکنند.

خمر جمع «خمار» در اصل به معنای پوشش است. ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند. (۱)

__لاروس__ درباره کلمه خمار می گوید:

«زن یونانی وقتی از خانه بیرون می رفت خمار داشت و با آن صورت خود را مانند بانوان شرقی می پوشاند. دین مسیحی، برای زنان خمار را باقی نهاد، وقتی وارد اروپا شد آن را نیکو شمردند. زن ها در کوچه و وقت نماز خمار داشتند. در قرون وسطی به خصوص در قرن نهم، خمار رواج داشت. آستین خمار شانه زن را پوشیده و اندازه آن تقریباً به زمین می رسید. این عادت تا قرن سیزدهم باقی بود.» (۲)

«جیوب» جمع «جیب» به معنای یقه پیراهن که از آن به گریبان تعبیر می شود و گاه به قسمت بالای سینه اطلاق می شود.

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه ها و پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آن ها

ص: ۱۷۳

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۳.

۲- زن و آزادی، احمد مذهب، ص ۶۵؛ حجاب در ادیان الهی، علی محمدی آشنانی، ص ۱۸۱؛ حجاب آزادی یا اسارت، ص ۵۰؛ حریم ریحانه، ص ۵۹.

نمایان می شد. قرآن دستور می دهد روسری خود را برگریبان خود بیااندازید تا گردن و سینه را نیز بپوشاند.

۳. مواردی که زنان می توانند حجاب خود را بردارند و زینت خود را آشکار سازند بر طبق قرآن ۱۲ مورد است:

۱. شوهر ۲. پدر ۳. پدر شوهر ۴. پسر

۵. پسر همسر ۶. برادر ۷. پسر برادر ۸. پسر خواهر

۹. زنان هم کیش ۱۰. بردگان ۱۱. افراد سفیه که میلی به زن ندارند.

۱۲. کودکانی که از امور جنسی آگاه نیستند.

۴. هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت پنهانشان آشکار شود. (صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد.)

آن ها در راه عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منجر به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سخت گیر باشند که حتی مانع رسیدن صدای خلخال که در پای دارند به گوش مردان شوند.

سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان اعم از زن و مرد به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد و می گوید: «همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید.» (۱)

فلسفه حجاب

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذاشته اند و افراد غرب زده، بی بندوباری زنان را جزئی از آزادی او می دانند

ص: ۱۷۴

سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمان های گذشته!

ولی مفاسد بی حساب و مشکلات و گرفتاری های روز افزونی که از این آزادی های بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

مسأله این است که آیا زنان باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد؟ بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوس های آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع برچیده شود و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟!

اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می شود. اسلام می گوید کامیابی های جنسی اعم از آمیزش و لذت گیری های سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه است که جمله «ذلک از کی لهم» در آیات فوق اشاره به آن داشت.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱. برهنگی زنان که طبعاً پیامدهایی همچون آرایش و عشوهِ گری و امثال آن را به همراه دارد، مردان به ویژه جوانان را در تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن ها و ایجاد «هیجان های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟ اسلام می خواهد همه مردان

و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند.

۲. آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که «هر چه دیده بیند دل کند یاد» و چیزی را که دل در اینجا یعنی هوس های سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و با دیگری وداع می کند. در محیطی که حجاب هست دو همسر تعلق به یکدیگر دارند و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

۳. گسترش دامنه فحشا و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناک ترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن به ویژه در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آنقدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

۴. مسئله «ابتدال زن» و «سقوط شخصیت او» در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است. هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است که روزه روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون تری از او بکند، هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیت و وسیله تبلیغ کالاها و دکور اتاق های انتظار و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند این ها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حدیه عروسک یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند و ارزش های والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمایی اش می شود و به این ترتیب تبدیل به وسیله ای خواهد شد برای اشباع هوس های سرکش یک مشت آلوده فریب کار و انسان نماهای دیو صفت! در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگی های

اخلاقی اش، علم و آگاهی و دانایی اش جلوه کند و حائز مقام والایی گردد؟! (۱)

لانگدون دیس در این باره می نویسد:

«به عروسان مسیح (روحانیون مسیحی زنان را به رهبانیت تشویق می کردند و آنان را به عروس مسیح شدن بشارت می دادند). چنین تعلیم داده می شد که چشم به چیزی تحریک کننده ندوزید و چشم را دریچه گناه به حساب آورید، چه گناهایی که از این دریچه به آدمی روی می آورند.

ای عروس مسیح! خداوند می فرماید؛ چاه را بپوشانید و اگر حیوانی در این چاه فرو افتاد وای به حال کسی که چاه را در راه او گشوده است. صورت زن نیز حکم همان چاه را دارد و همان گونه گردن و سینه او، اگر به مردی نشان داده شود مردی که در این چاه بیفتد محکوم است و زن محکوم تر.» (۲)

بعد از این دو آیه سوره نور به سراغ سوره احزاب رفتیم.

سوره احزاب آیه ۵۹ شناخته شدن به معروف:

{ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا }

«ای پیامبر به همسران و دختران و زنان مومن بگو جلباب های خود را بر خویش فرو افکنند این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند بهتر است. خداوند همواره غفور و رحیم است.»

در این که منظور از «جلباب» چیست؟ مفسران چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

۱. ملحفه (چادر) پارچه ای بزرگی که از روسری بلندتر است و سروگردن و سینه ها را می پوشاند.

ص: ۱۷۷

۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۶.

۲- دکتر حکیم الهی زن و آزادی ص ۶۴، حجاب در ادیان الهی ص ۱۷۷- حریم ریحانه ص ۵۸

«یدنین» یعنی نزدیک کنند و منظور این است که زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک کنند تا درست آن‌ها را محفوظ بدارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بی‌گاه کنار رود و بدن آشکار گردد و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند.

در اینکه منظور از «شناخته شدن» چیست؟ دو نظر وجود دارد:

نخست این که در آن زمان معمول بوده است که کنیزان بدون پوشیدن سروگردن از منزل بیرون می‌آمدند و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند گاهی بعضی از جوانان هرزه مزاحم آن‌ها می‌شدند، در این جا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شده است که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه‌ای برای مزاحمت، به دست هرزه گان ندهند.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست اوباش حق داشته باشند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر این که هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل و بی‌اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی‌بندوبار که در عین داشتن حجاب آن چنان بی‌پروا هستند که غالباً قسمت‌هایی از بدنشان نمایان است و همین امر توجه بعضی از افراد هرزه را به آن‌ها جلب می‌کند.

و در پایان آیه می‌افزاید: «هرگاه از شما در این امر کوتاهی شد چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شما را خواهد بخشید، توبه کنید و به سوی او باز گردید، وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید.» (۱)

واقعاً، وقتی که با یه لباس تحریک کننده و آرایش و... بیرون می‌ری این جور شناخته می‌شی که قیدوبندی نداری. دیگه به معروف شناخته

ص: ۱۷۸

نمی‌شی. بعد از خوندن این آیه، روی حجاب زنان کنیز در جهان تحقیق کردم که بینم چه وضعیتی داشت.

وضعیت پوشش خدمتکاران

در کیش آریایی، زنان محترم محجوب بودند و برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز از زنان عادی و طبقه چهارم صورت خود را می‌پوشاندند و گیسوان خود را پنهان نگه می‌داشتند. در زمان داریوش، زنان طبقات بالای اجتماع جز در تخت روان روپوش دار بیرون می‌آمدند. (۱)

در اروپا هم زنانی که دارای مرتبه اجتماعی بالاتری بودند پوشش بیشتری داشتند و نحوه و کیفیت پوشش آنها با زنان خدمتکار بسیار متفاوت بوده است.

حتی وقتی که به پیاده روی و یا اسب سواری می‌رفتند از ماسک مخمل سیاه استفاده می‌کردند. (۲)

در قرن‌های پیش زنان محترم و از طبقه اجتماعی بالاتر لباس‌های پوشیده‌تر و دامن‌های بلند و پرچین استفاده می‌کردند.

در قرن ۱۸ میلادی در آمریکا و انگلیس لباس روزمره زنان شامل رو جامه‌ای کوتاه از پارچه بادوام و دامنی بلند بود که روی یک زیردامنی از جنس پارچه دست بافت می‌پوشیدند و پیش‌بند بلندی از کتان سفید روی آن می‌بستند. لباس‌های زنان ثروتمند بلندتر بود و از پارچه‌های ظریف‌تر دوخته می‌شد و بالشتکی در پشت کمر قرار می‌گرفت و یا از فنر استفاده می‌شد طوری که برآمدگی بدن و پاها اصلاً مشخص نبود.

ص: ۱۷۹

۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۷.

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۷، ص ۶۷.

قرآن هم می‌گه اگه می‌خوای به معروف شناخته بشی و احترام داشته باشی لباسی پوشیده بپوش.

نحوه صحبت کردن با نامحرمان

خداوند در آیه ۳۲ سوره احزاب در مورد نحوه صحبت کردن با نامحرم می‌فرماید که با ناز و کرشمه حرف نزن تا مردانی که در دلشون مرضی هست تحریک نشن. طوری حرف نزن که دل یه مرد بلرزه.

{ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا }

«ای همسران پیامبر! شما همچون زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید. بنابراین به گونه‌ای هوس انگیز حرف نزنید که بیمار دلان در شما طمع کنند و شایسته سخن بگویند.»

نخست در مقدمه می‌فرماید: «ای همسران پیامبر شما همچون زنان عادی نیستید و به خاطر انتسابتان به پیامبر از یک سو و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشق برای همه زنان باشید چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.»

بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خود را فراموش نکنید و بدانید اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.»

و به دنبال این مقدمه می‌فرماید: «هنگام سخن گفتن جدی و خشک و معمولی حرف بزنید، همچون زنان کم‌شخصیت که سعی دارند با تعبیحات تحریک‌کننده که گاه توأم با ادواطوار مخصوصی است که افراد شهوت‌ران را به فکر گناه می‌افکند سخن نگویند.»

و در پایان آیه می فرماید: «شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر(ص) و توام با حق و عدالت باشد سخن بگویید.»

شاید این سؤال در ذهن پیش بیاید که این آیه مخصوص زنان پیغمبر است و شامل ما نمی شود. تفسیر نمونه این سؤال را هم جواب داده اند:

«بدون شك این يك حكم عام است و تكيه آیات بر زنان پیامبر به عنوان تأکید بیشتر است. درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ نگو، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که مرد دانشمند باید به صورت مؤکدتر و جدی تری از این کار پرهیز کند.»(۱)

آرایش نکردن در برابر نامحرم

و در آیه ۳۳ همین سوره آرایش در برابر نامحرم را نهی می فرماید:

{وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ...}

«و در خانه های خود بمانید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرایی نکنید و...»

«تبرج» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است.

آن طور که در تواریخ آمده است در آن موقع (دوران جاهلیت اولی) زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه، گردنبنند و گوشواره های آنان نمایان می شد.

جاهلیت اولی نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروزه در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم.

ص: ۱۸۱

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی جنگ و غارتگری داشت و برای مثال چندین بار در بازار عکاظ منجر به صحنه خونریزی احمقانه گردید که چند تن کشته شدند در جاهلیت عصر ما جنگ های جهانی رخ می دهد که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص می شوند.

اگر در جاهلیت عرب، زنان «تبرج به زینت» می کردند و روسری های خود را کنار می زدند در عصر ما کلوپ هایی تشکیل می شود به نام کلوپ برهنگان که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می شوند.

خلاصه چه بگوییم از وضع مفساد در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان، که نگفتنش بهتر است. (۱)

در جایی درباره کلمه «تبرج» نوشته بود تبرج از کلمه برج است. شما برج را از فاصله خیلی دور می تونی ببینی و در بین ساختمان های دیگه اول اون تو چشم میاد. قران هم می گه با آرایش خودت رو مثل برج درست نکن که تو چشم بیای و از فاصله دور دیده بشی. به قول معروف چراغ چشمک زن نباش!

حضرت علی (ع) می فرماید: «در آخرالزمان که بدترین دوران است جمعی از زنان پوشیده ای هستند که در واقع برهنه اند و از خانه با آرایش بیرون می آیند این ها از دین خارج و در فتنه ها وارد شده اند و به سوی شهوات میل دارند و به سوی لذات شتاب می کنند و حرام ها را حلال می دانند و در دوزخ به عذاب ابدی گرفتارند.» (۲)

امام صادق (ع) می فرماید: «حفظ و صیانت زن طراوت و جمالش را تازه تر نگه می دارد.» (۳)

ص: ۱۸۲

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰۶

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹

۳- مستدرک الوسائل، باب ۶۹

خدایا من زنی هستم از زنان امت پیامبرت که تلاش می کنم احکامت را بفهمم تا بتوانم آن را اجرا کنم.

خدایا، کمکم کن تا چشمانم بتواند خوب را از بد، حق را از ناحق و صواب را از ناصواب تشخیص دهد و توان انتخاب درستی ها را داشته باشد. قلبم پذیرای حقایق باشد و هوای نفسم سد راهم نباشد.

خدایا، روزگار بسیار سخت شده انجام کار درست جان فرسا، فرار از گناه مشقت بار و انجام گناه ارزشمند است فقط لطف و عنایت توست که راه را هموار، مشکلات را آسان، مسیر را روشن، دل را پاک و هوای نفس را خرد می سازد.

خدایا، برایمان درست را نادرست، خیر را شر، ارزش را ضد ارزش، گناه را ثواب، نور را تاریکی، معقول را نامعقول، مشروع را نامشروع، عبادت را کهنه پرستی، بندگی را عقب افتادگی، فساد را تمدن، هدایت را ضلالت، صداقت را حماقت، گذشت را عجز، هستی را نیستی، پوچی را بقاء، معاد را محال، حجاب را ارتجاع، عفت را ذلالت، حیا را حقارت، مادری را کلفتی، همسری را بردگی، هرزه گی را آزادگی و برهنگی را آزادی جلوه داده اند؛ پس خودت این واژگون ها را ناواژگون ساز.

سال ها در دره ای تاریک زندگی می کردم و مشغول سعی و تلاش بودم. تنها نبودم در این دره، افراد زیادی در تاریکی و ظلمت زندگی می کردند. همه سعی می کردیم راه را پیدا کنیم، اما مسیر درست را نمی دانستیم و راه را گم کرده بودیم.

در شایعات و خرافات زندگی می کردیم و سعی می کردیم هم دیگر را متقاعد کنیم که این راه اشتباه، درست است و تمام زندگی همین است و این تنها راه و اینجا تنها مکان برای زندگی است.

یک روز شایعه ای شنیدم، می گفتند جایی هست به نام نور. درست نمی دانستم نور چیست؟ اما به نظرم زیبا آمد. تصور کردم با نور می توانم واضح بینم.

در مورد نور با بعضی از دوستانم صحبت کردم. بیشتر آن ها گفتند این یک افسانه است و بدتر از آن بعضی گفتند این صورت تحریف شده حقیقت است. یک دروغ محض است که می خواهند با این دروغ، ساده لوحانی چون تو را فریب دهند.

در همین ضمن یک نفر نکته ای مثبت درباره آن گفت و مرا امیدوار کرد که می توانم روزی آن نور را پیدا کنم. در این جاده پر پیچ و خم از میان بوته ها گذشتم و با کوهی روبه رو شدم. دیدم روی کوه جاده ای است مثل یک تیر که صاف و مستقیم تا بی نهایت می رفت. مشتاقانه بالا رفتم. اما راه رفتن در تاریکی آسان نبود. به خصوص این که مردم پایین دره، مردمی که مرا از آزادی هایم محروم کردند و مرا از روح و دل و جانم دور نگه داشتند، مرا به سوی پایین می کشیدند و صدایم می کردند و می گفتند این راه خطرناک است. ممکن است بیفتی، ممکن است برای همیشه از هم جدا شویم و...

می گفتند اشتباه غیر قابل جبرانی را مرتکب شده ام و یک احمق هستم که از حماقت خودم گمراه شده ام.

به آن ها توجه نکردم. من در یک نگاه گذرا آن زیبایی و درخشش را دیدم.

فهمیدم خیلی بارم سنگین است. بار شک و تعصب و غرور به همراه داشتم. به آن ها علاقه ای نداشتم اما این ها تنها دارایی های من بودند و برایم سخت بود از آن ها جدا شوم. اولین قدم را که برداشتم احساس آرامش کردم. از کوله بار غرور و تعصب که به همراه آورده بودم خسته شدم آن ها را به سوی دره تاریکی و ظلمت پرتاب کردم.

وقتی که کمی از راه را طی کردم، دیدم نوری روی سرم سوسو می کند که راهم را روشن می کرد.

یکی از آن پایین فریاد زد برگرد. این راه خطرناک است بهتر است برگردی پیش ما، پیش مردمی که آن ها را می شناسی، به سرزمینی که به آن عادت کردی، به سرزمین آزادی!

اما من دیگر از سرزمین آزادی خسته شده بودم. به خودم گفتم باید بینم نور چیست! وقتی که به لبه پرتگاه رسیدم شیب آن بسیار زیاد بود و نمی شد تنهایی بالا رفت. فهمیدم باید از کسی کمک بگیرم.

نفس عمیقی کشیدم و فریاد زدم: «سلام ای جاده، آن بالا چه خبر است؟!»

صدایی جواب داد و به من صبورانه چیزهایی گفت که تا به حال نشنیده بودم. یک لحظه بی قرار شدم. می خواستم عجله کنم و خودم را به سوی بالا بکشم. آن صدا گفت: «صبر کن تا مطمئن شوی.»

وقتی چند قدم دیگر بالاتر رفتم منظره جدیدی را دیدم که اصلاً شبیه به دره نبود.

با تمام نیرو فریاد زدم: «می خواهم بیایم بالا، کمک کنید، کمک کنید!»

فورا چند دست به سمت من آمد. من هم سعی خودم را کردم.

دیدم در یک بزرگراه هستم که غریبه های مهربانی دور تا دور آن ایستاده اند. آن ها با لبخند به من گفتند: «تبریک می گوئیم، تو وارد راه شدی.»

خودم نمی دانستم گرسنه ام، به من غذا دادند. نمی دانستم برهنه ام، به من لباس دادند. آن ها گفتند: «ما با تو تا مسیری می آیم به تو آموزش می دهیم که به چه احتیاج داری تا راه را پیدا کنی. گفتند که به هر جای سختی که رسیدم همیشه رهروانی هستند که به من کمک کنند و هرکس که مسافر این سفر شود عضو انجمن اخوت و برادری می شود. انجمنی که با آن قبیله گمشده قبلی بسیار متفاوت بودند. کسانی که هدفشان با هم یکی شده بود. هدف همه آن ها رسیدن به نور بود.

آن ها می گویند که کتاب راهنما از نور ساخته شده است و به همین دلیل است که می توانیم آن را بخوانیم و راه را از آن یاد بگیریم. دارم خواندن یاد می گیرم و دیگران نیز کمکم می کنند و اطلاعاتی در اختیارم می گذارند.

من نمی توانم اینجا را توصیف کنم. آنقدر می درخشد که انسان را جذب می کند. احساس می کنید که می خواهید قدمی دیگر در این جاده پیش روید و سفرتان را به سوی آن نور خیره کننده ادامه دهید. نوری که تمام جهان را روشن کرده است. من اینجا تازه وارد هستم. قوانینی برای سهولت سفر وجود دارد که سفر را امن تر، راحت تر و سریع تر می سازد و اگر کسی این قوانین را یاد نگیرد و از آن پیروی نکند در وضعیت خطرناکی قرار می گیرد و این خطر وجود دارد که به سوی تاریکی و ظلمت سر بخورد.

من فعلاً قوانین پایه و اساسی را یاد گرفته ام اما می خواهم بیشتر یاد بگیرم. این مردم مهربان به من یاد می دهند، کمکم می کنند و مرا یکی از اعضای خودشان حساب می کنند و اگر روزی از آن ها جدا شوم دچار تردید نمی شوم و راه را گم نمی کنم.

من راهم را پیدا کرده ام و هرگز مسیرم را عوض نخواهم کرد. به همه توصیه می کنم کوله بار خود را خالی کنند و بیایند به سمت نور و از این دره ظلمانی و خفقان خود را نجات دهند. دره ای که خود را در آن زندانی کرده اند و بر این باورند که در مکانی نورانی زندگی می کنند و حقیقت زندگی در همان دره خلاصه می شود.

پایان

ص: ۱۸۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

